Colon Elizaber السرون الم مخراوليا النائطي الشافعي لمخاطب يخطان محرحفيظ الشرخال بهاور مافظ بارجنك

بر می و خشیه ان سیر می و فضل این رصا می ایدیل بی برنسبال گورنمنظ آرش کالج او کمن شد در مشار ه در سال و اید و جاب سنده

## بِللنَّهِ التَّحْلِيلَ التَّحْلِيلَ التَّحْلِيلُ

فهرست كتاب منفرف نامه الموسوميه

شاره

بیان ولادت این بندهٔ کمتر بن حضرت رب العالمین و کیفیت و ارد شدن والد ماجد از قصیهٔ اودگیر به صدید سیلور و از آن بخا بمدراس صانبا الشرعن اشرار الناس و دوداد دیگر امور سع قواید یک بر مصاحب و ملازم وسلگان دا بکارس بد

بیان ادای مراتب عزو و فار عرگان فرنگ دوالاقتدار با متوسلان و ملازمان فرویت سنعار رئیسان عظیم الشان این دیار و سنرح بعض اخبار واجب الاظهار

شرح ورود نامه عظمت نشان وزیرسلطان روم در جواب عربین نواب والاجاه جنت آرامگاه در عهد نواب معدد رفط نواب گرمز جزل بها در درباب استقلال جوس میمنت مانوس نواب مدوح

2

بیان وصول این نیاز کنوریه مراس خست اساس از میلور

مع ذكر بعض عالات دوبداد اينجا. بیان ورود نامه لخما نینت علامه پادشاه انگلستنان درباب

استقلال ریاست بنام نامی واسم سامی جناب نواب رجيت مآپ -

بیان حالات راتم وغیره که بعدان ورود نامهٔ موصوفه به طهور آمده .

بيان درخوردن والدم باعا دالدبن محدفان بدرخواست قربه بطوراجاره از تعلقه ممكم فان موصوف از ابل كميني با جاره گرفته بود و برای برآ مر دیگرمطالب ذاتی خود و اتفاق طافات ما دو برا دران با خان موصوف درخمن آن .

بیان ابتدائی باریابی این حقیر نیاز تو امان درد برستان تاديب نشان جناب بردو صاجزادة فيض رسال عالميال بدريم حفظ قرآن وظهور نوازشات ايس امير زادگان والاشان بتدريج زمال برحال من ذره سامال بريك مصرت ابزدسهان -

ببإن حصول ملازمت بإسعادت جناب نواب رحت أأب عليه الرحمة بای دره به مقدار و دیگرسوانخ و روداد تابل اظهار -OF ببان درود نامه صاحبان عالیشان کمینی بها در درباب سنقلال

رياست بنام نامي معلى القاب نواب رحمت مآب.

ذكرجش سالكره تداب رصت مآب بطريق اجمال دبيان صورت يزيري نوكري رانم وتقررفدمت اتاليفي جناب صاحب زادهُ

عظيم الشان عظيم جاه مع دبگراحوال . بيان بعض كوارُف ميت جناب نواب رحمت مآب ددير عيد

رويدا دو فوايدس بیان صفات حمیده و اوصاف برگزیده جناب نواب رهت آب

وذكركتخرائي سروو صاجزا دكان اعظم المرتبت عظيم الشان (كەكىرام سن وسال جلوه كلېور نمور) شرح وصول شرف اختصاص بایس راقم انتم ازجناب نواب رحت

وذكر وقات البخناب رجت انتساب بيان واقعاتيكه بعدجيلم واب رجت آب روداد وسرح كيفياتي كهبنكام فرحت انضام اجلاس فيص اقتباس جناب نواب اعظم جاه برسند رياست بد قوع آمد-

بيان برحال داشتن نواب مامعولات وقت نواب رحمت مآب تاانقطاع رشتحيات نيمن آيات خودو دبير سوانحات واقعه سال اول جلوس ميتمت مانوس -بيان وصول خط نواب كورنرجزل بها دراز بنكاله ومنيا فت نواب

كورزرا زبل سارنامس مزوبها دروغبره ووروونامه بادشاه انكريز بهادر درباب استقلال مستدنشيني نواب ما -احوال تصب قبه طلائى برمينار مسجد والاجأبى وكيفيت وصول

تصوير تواب رهست مآب از ولايت انگريز بها در -

وكرنقر يرحيش ولادت مسرورعالم صلى التارعليه والعنين عرس جناب غوث الاعظم مضى الترعنه؛ وبهان رونق افزاى نواب مضوان مآب بهرت ناگوروشرح وروونواب لارده امهرشت گودنرجزل مهندومثان معه يكونكي ملافات اوبال نواب مغفرت نشان -

141

بيان جشن جلوس سالانه وتقرر خدمات ديواني ويبرنخشي وخان ساماني وغره وعال عزل ومنصب سفيران فاص ازطرف ارباب كومت وكيفيت شادی پینمت آبادی نکاح وطوی جناب نائب مختار با صبیهٔ خان موصوف نخوت شعار مع دیگر کواٹف وحالات ضروری الاظہار و شرح سردر ولاوت مهرساء اقبال و دولت جناب نواب غلام محر غوث فان بهادرسلم السيحان معه مراسم عشرت مينن رسم جله و شورىرچشى سامى شكوه وتمكين -

ببيان برخي ا زحالات جميله واو فات جليله واساب حميت برگزيرهٔ ایزد خلاق ما د مشرح شمهٔ ازخصا کل پسندیدهٔ نواب گورنه بازبل سارطامس منرو بهاور .

بيان خصوصيات وعنابات جناب رصنوال مآب وجناب نائب مختار براقم فدوبيت قربن وذكر واقعه جان كزاى آن خوشخراً

فلد برس مغيره -

د کریعض سوالخ عهد جناب نائب مخنا داز روی اختصار

ر ينسب للله الرسم الترجية الترجية

نائي حيطالتهاي

(351 WOR

حد بیحد اعظم السلاطین لادیب و احکم الحاکمین بے عیب را سردسم ملکتش مصون از صدمه زوال استن و سلطنتش مامون از لطمهٔ انتقال - از بندگان خود بر کرا نواه بنوازد و مطابق فرمان جليل الشان " تعزمن تشاء " علم عرست و اعتبار او را در چار سوی روزگار ازادد و چول اعداے قوی دست در ین اضرار و کسر اعتبار او منوند به کیم « فالعثر ·

نير مافظًا " او را در كتف حابت نويش داشة از مضرت آنها محفوف و محفوظ دارد و اگرج او ظاہر بہتے وجہ وسابط

رفاه دنيوي نداشت باشد مصراق ابن مقال صدق مال حال معصيت اشتال انجامد جناب ایزو متنال است کم پس ازبس نیز بکارد

جل جلاله و عم ذاله فله الحد و الشكر و نست بيعد سيدالمرسلين و خاتم النبين را زيرد كم برگاه حرب شابستاه على الاطلاق

زبیب افزائ سریر جلالت مصیر سلطنت سوینش و مود ، زمان ذی شان مبدئبت کل وجود بنام نامیش سراسند ، و طغرای غرای مظربیت اسمای شهود باسم سامیش بیراست منصب مدارالمهامی دبوان شفاعت روز قبامت و خدمت نظامت كادفانه الخرت فيض استدامت اذ بادگاه کهربا جاه خود به آن صاحب مقام محود کرامت نمود بلاشک ابوانبشر و انبیاء دیگر منگام حشر ساینشین شاد روان لوائی عظمت نوالش شوند ، و سایر ام بر جای استشفاع ، بحفو رحمت معور آوردند ، صلوت انتد و علی آله انطابرین و اصحابه الراشدين ما طلعت الشمس و سطعت القمر-

المابعد ابن نبازمند راجی بارگاه کبریا موسوم به محداولیا النابطي الشافعي القادري المخاطب بخطاب محدحفيظ الشرفان بهادر حافظ بارجنگ عفا السرعنه حالات واقعه نود و بعضي از كيفيات تصوصیت آیات و شرایف عنابات را که خدا و ندان تعمت بقلاوزی مهیمن بیهال مبندول حال این دولت نواه تدافیت سگال فرمودند اد برادیکی و از بسیاد اندکی بسبیل یادگار بدستیاری ظم صدفت انگار بر صفحات کاغذ کا فوری عذار نبت نموده این اورانق رامکم تاریخ حفیظ الترفانی است موسوم بشرفنامه ساخت و دران بشمهٔ ال کذب و افترا کم شیوه کونه فطرتان برزه گوش و شیمه پست ہمتان باد فروش است مبرداخت سے صوابی سمر نماید سمن وعائی کمن اصلاح سمر بینی خطائی (۱) فدویت (۲)

ازا نجا کم درین اوران ذکر روسا و امراء کرنامک و غیره از نواب عظيم الدولم والاجاه تا نواب غلام محدغوث خان والاجاه سلماستر وابقاه از ادل "نا آخر بلغظ نواب دابر و لمزوم است برای فهم قاربان د تغرس ناظران و المثیار بر یکی از اسمای بین نواختگان ایدد سیان علامات جداگانهٔ دران مرقوم برجاکه ( ق ۲ الف\_) نواب رحمت مآب با نواب فیض انتساب با نواب معلی القاب با لفظى دَيْكُر باستنباق لفظ نواب ترقيم يابد بدعا از نواب عظيم الدولم والاجاد باشد و هر جا كه لفظ ذاب بانضام كلمرً ما مثل ذاب عاليجناب ما يا نواب معلى القاب ما يا نواب ما يا نقط رضوان كآب بإفت متود مقصود از نواب اعظم جاه والاجاه بابد انتكانشست و از نایب مختار مفصد از نواب عظیم جاه دام افباله باید بنداشت و هر جا که بلفظ نواب حال یا نواب سلمهانشر و مانند سان بکلمهٔ دعائيه بنظر آبد اشاره بر نواب غلام محد غوست خان والاجاه انگارد واز خانموصوف ابها به متازالامرا بندارد و مِن صنا الزع في المقصود بیان ولادست این بندهٔ کمترین مضرب رب

بیبان ولادست این بندهٔ کمترین فضرت از العالمین و کیفیت وارد شدن والد ماجد اله قصبهٔ ادگیر به صوبه نیلور و ازانجا به مدراس صانها انشرعن انترارالناس و روداد دیگرامور برضمیر صفاتخیر حق پسندان راست گفتار کم جون صبح صادق مهماره دم از صدق میزنند پوشیده مباد کم والد ماجدم

محصین انالین نواب عظیمهاه دام اقباله در سال یکهزار و دو صد و جهار بجری از جناب سیدعبدالقادر نان صاحب مرحم و مغفور جاگيردار قصبهٔ ادگير قربهٔ مسمى بنوربار من محال قصبهٔ مذكور بطريق اجاره گرفته بود و در آن قربه پنجم شعبان روز چهارشنبه تولدم صورت بست و از جناب والدم مادة تاريخ ولادتم فقط لفظ " پرآغ" بظهور پیوست و تا پیخ شش سال همانجا نشونما بافتم وبعد دو سال و شش ماه از تولدم برا درسے متولد شده قریب بایام کتب رسیده بود که والدم را برهمی معاطات دیهات دوداد ازبن سبب والدم مرا با والدهٔ ماجده وغیره به نیکور فرستاد تا دو سر سال درانجا اقامت وزربيم درين عصه والدم ان آنجا به نيلور تشریف آورده رسم کتب من کم از ممر دفات جدهٔ مادریم تعویقی بادایش راه یافت بود- با رسم کتب برادر مذکور مودی سافست، و مرا تيمينًا نزد حضرت شاه نظام الدين صاحب خليف جناب كريم المتر شاه صاحب قدس سرة سم مرشد والدم بودند ساغاز تعلم حروف مفردات بعنی الف بے تی سمنا نبید- غرض انا سکونت نبیور چیزی از بورء الحيد نزديب حضرت ممدوح خاندم بعد ازان والدم باز به ادگیر دفنة از جانب سیدعبدالقادر خان صاحب مغفور مبرور عامل زیه شد و متعلقان را از نیلور طلبیده نزد خود دران فزید داشت و تا بودن سمنجا ربع ترسمان سريف از والد ما جدم و ميران صاحب نامی براور مولوی محمدصاحب باشندهٔ ادگیر که محصول در تنخواه خود

آمده نزد والدم مهمان بود آموختم - بعد اذان باز برای شادی عم نود با والدة ما جده و جدين وغيره متعلقان به ادگير رفتم. و در ان کم تخبینًا سکونت دو سال دست داد نزد زوج عمته ام مابقی قران ستریف باتمام رسانیدم - شاید دران وقت سن من ده دوازده سال بود و عسرت لاحق حال - پس ازین والدم بريويات چند در چند از خان صاحب (ق ب۲) ممدوح قطع علاقه کرده و مارا درانجا گذاشه به نیادر سمد و از شیش گیری راوسکه ال طرف نواب عمدة الامرا والاجاه صوبردار كان جا بود قريه باجاره محرفت ، و ما متعلقان را از ادگیر طلبیده نزد خود داشت درین عصه متاب کریما و عقاید جامی بے تقید احدی و چند نسخهای خرد از چند بزرگان مش جناب میران صاحب مشایخ و مولدی این الدین صاحب و طاهر صاحب وغیریم کم خداے تعالی ابن ہم را بیامرزد نوانرم دفعتًا بخاط والدم ابن معنی خطور کرد کم به مدراس رفت بوساطت عالم بهددان ، فاضل ذى شان ، كامرداى منتدان، منتخب قوم نابطی، شرافت و فضیلت نشان ممدوح فصحائے بحرب، دبیر مراسلات بطحاء و بترب ، معزز امرای بمعصر مشیر امیر فراست الر ادیب با عرو جاه بعناب مولینا مولوی باقرا گاه که با والدم برادری از طرف مادر خود که مادر حضرت معری الب و جدمن بایم برادر و خوابر حقیقی اند داشت تعلقه از صوبه دار نیبور بایدگرفت تا پیش صوبه دار عزت و اعتبار زیاده شود - چنانچه بیش ازبن نیز

به سفارش نامه جناب مولوی صاحب معزی البیه در ببیش و تن و نباست ما فظ احمد خان صاحب مرحوم چند روز در کنکور بود ناگاه صورست بریمی محاطات فان صاحب موصوف بظور رسید و کار والدم نیز رو به نقصان کشید الغرض والدم رابی مرراس شده زبیب نصف معانت مقصد طی کرده بود کم خبر انتقال نواب عمدة الامرا والاجاه مرحوم و جلوس تاج الامرا بسمع در بيوست - و دران وقت اتفاقي عجيب صورت رست که شیش مری را و به نهیج گربز منصور اینکه مبادا مخالفی بکار خود ما مورگشت خفتی و ذلتی رساند بعجلت تمام میرفست و با والدم دوچار شده بیان استحسان عرم بدا نموده گفت که انشاءالله تعالى بعد وصول ما وشا بمدراس مهام مضمره شا بخوبي نمام سرانجام خوامد بافت و دقیقه از دقایق سعی درباب انجاح مرکوزات شا فرونخوا كذاشك القصم بمجنين مكالمة فروزان بر زبان رانده يبشر شتافت و والدم متعاقبش از زبان منهبان کم عبارت از رمروان ورگزران است اخبار مختلفه سبت جائشيني نواب منوفي گامي بحسام الملك و گابی بناج الامرا و گابی بنواب عظیم الدوله والاجاه می نمودند سمع كنان بعرصه سته چهار روز داخل مدراس ستده در نانقاه سجد ميلالدر نزد خالم جناب محى الدين صاحب خوشنويس از تعب راه اسود و دید کم در بنجا بھی مردم از ریگذر رفتن ملک کرنائک بتصرف ارباب کومت کمینی و عدم تقرر جانشینی بنام کسی از دو دمان والاجابی که شایسته این سراسر افاضت باشد سیاب دار بیقرار و پریشان و دا، فردرانه (ما) از تمنای جلوس میمنت مانوس شخص لاین کفیل دفاه فلاین که بدایع و دایع حضرت خالق اند طالب امان و دفاهییت جویان هستند رق ۱ الف) و هر یک ازین خاندان .بی سر و سامان تفوق بر دیگری نموده سر از گریبان نریازه سری و خود نمائی کم شیمهٔ مذمومه دول گردان جادهٔ فبریت و دانائی است برآورده موشک دوانی مراسلات شمانی جهت کامرانی و مسند نشانی خویش بیش گردنر صاحب آن زانی اعنی نواب ربیط بازبل افروار فر لاو کلو صاحب بهادله میدادد و ازراه خود بینی مطابق این بییت

مهر درخشنده چو بنهال شود شیره بازی گم میدال متود

سیره بازی کم سیدان صود نود در تمام خاندان منتخب و سیخ این ام جلیل الغدر می انگارد ادائی کم تقدیر ازلی بران رفته بود کم نواب والاجاه ایرالهند مارالملک عظیم الدوله عبدالعلی خان بها در سوکت جنگ سیدسالار را کم بعد وطت والد ما جرش نواب امیرالامرا علیه الرحمة والرخوان عم بزرگوارش نواب عمدة الامرا والاجاه از راه عداوت تنبی کم با برادر ممدوح نود میداشت بخلاف عکم « لا ترزروا وازرهٔ وِ دُرَ اُخْری » کاربند گردید آن خدید ارجند را تا چند سال در زواید خول و سمخ ب اعتباری و حمیت حضرت غیور علی الاطلاق و حامی بهفت طبق و من طاق در تموج کم در تواید خرا و الاجاه دفعت و درخواست مسند ریاست کرنائک را بجلوس فیض مائیس در درخواست مسند ریاست کرنائک را بجلوس فیض مائیس

آن مورد افسام کلفتهای مالایطاق و مشمول اصناف شکلیفهاستے مالا بفاق بناريخ نود دېم رسي الاول سال يمېزار دو صد و شانزده البحري سراسند صبت سرفرادي و نوازش الهاعت شعادان خيرسكال و صداقت دتاران واجب الانتثال أويزة كوش موطنان برمصر و دبار سانس و از آنش حقد و حسد بگذارش اعدای بدخواه بمکبت انتما پردائس و بناب نواب دربا دل جواد دست داد ریاست غیرمترقبهٔ نداداد در عصه فربب خوابی نخوابی بیاب دست عنابات بوهمون اکثری اد مجروان جادهٔ انقباد و سرتایان خصومت موادرارام برم لجام و خیرخوالمان جان فدا و فدویان ارادت ادا را از نوازشات گوناگون شأد ومقضى المرام فرمود و تجویز تقویش منصب دیوانی و دارالمهای سرکاد کرمست آثار خود ، شخص سنباد شناد و مرد آنموده کار شابست سردار کنون فاطر مبارک دانند ، مرحت ابن خدمت از حفاد ان زمان مثل بعناب مولن مولوی محدباز آگاه و مبارک رجال و استاذ كامل عصر مدرس نظم ونثر جناب غلام محى الدبين صاحب معجز استمزاج فرود حاضرين نظر ميه مذاكست اين عدمت بافتابش؟ نيرداختند - دربن التنا عبدالصدخان بهادر دلیرجنگ مردم خال و خسر نواب مستطاب بدعوی حق نمانی و مرواخوایی در استدعای این خدمت عظیم المرتبت سبقت نمود و بلا تامل ننسم كنان مضون ابن فقره فارسى بر زبان أورد كر مربع فشيخ جار بالش رياست كرناكك بشان عظيم شابس زیرا (ق ب ۲) و جاد قب دیوانی بقامت ما خیلی نوشنم است دا شادم (ما)

نواب معلم القاب مجرد استماع ببنين كلام شيئن و فهم منى تمکین بفراست و درابت کمال تباحث حال د تال دریافته عزر ترجیح عظمت مرتبت او برین خدمت بده جهت کی صربیت و دیگر خالبت درمیان گذاشت و بموجب وصبت جد اعلای خود اعنی حضرت عمر يضى الشرتفالي عنه كم در فتح الباري آورده "ان توكمم يُؤمرُّون الالاحد الثلاشة عنمان وعبدالرجمُن وعلى فمن ولي منكم فلا يحكل وابعة على مقاب الناس" ترم تر دست رو برسينه التماس سن تشزچگرزده این خدمنت باز دانشت و در بهاں وقت بمقتفائے موابسب خداوندی برای انبساط خاطش به بریب از دخران و فرندان او واخود رنبهٔ هرکیک مشاهره مقر ساخت ازان جمله عمادالدين محمد فان بهادر متقرر درمامة بنجاه بون جهة ميده خورى بهمان تاریخ و بحصول خطاب ظفریاب جنگ بتاریخ مفدیم شهر ذیقعده سال یک برار و دو صد و شانزده بیجی علم افتخار افرانست پس خان موصوف از رمگذر شمع افروزے غور نقل بروائگی که عبارت اله خسريورگي باشد بانوار عنايات جناب نواب مآب كسي را پروانه حمده و باعث حسد بهم گشته خودبین و خوبشن دانی را که روم ترین شایل پیش ازاد انسانی است اختبار نموده در تمای ذوات ستوده صفات فاندان نصیرالدوله منکوه الملک و بمکی حضرات سمو درجات دودمان والاجاه خواه از رئیس زادگان و خواه غیرایشان غود را به برگون عوست و منفست سزا دارد در برنخو سلوک د

مراعات حقداد و دیگران را چه از ارباب غاندان و چه از الزمان ذی شان مستوب المنت و حقارت میدانست و مبراند و بهین عجب و غروری سم دارد خود را در مرتبه سویت با خداوندان نعمت وعن دمندگان بر ملادم و ملتزم مراتب بتونین رسب العرب طابن النعل بالنعل مى بينداست و مى بيندارد گر آن احوال تکلیف مالامال برا در و پیر خود که در عهد حکومت نواسب عمدنه الامرا والاجاه مبداشتند و سركنشت عسرت اشتال خوبش كم با برادر مهتر درخان سادات صجیح النسب والا حب جلیل القدر عالی نبار سراتم مشایخ کبار جناب سیدمنصور صاحب و سید درویش صاحب المعروف بشام ادبصاحب رحمها الشرالففاد به قصد استعانت و استداد بحصول رفایست افتاده از اکل طعام ماحضر خالم جنابین موصوفین شکم جهار ببهلو می کرد از راه نا انصافی بکقلم از صفی خاطر فانزبگز نک غفلت و ذهولت حک شتاخت مصراع ا

" انصاف شبوه ابست که بالای طاعت است

معهذا سرگذشت نویشن مخفی کردن و طعن بر دیران زدن و بانانبت در مقام غردر فرامیدن و خود را در عرب طلبی و منفصت اندوزی یکتا فهمیدن و انواع حب دنیا به خاط دشتن و تخم تنای حکومت در مزرعهٔ دل کاشنن و بتک عظمت و افتخار (ق ۳ الف) نواختگان خدای عراسمه خواستن ، و عربت و اعتبار خود بر آنها فایق بنداشنن زبی جهالست و

دون ہمتی است و خلاف آئین صلاح تضیین مکوک حال و پیشین معبول بارگاه كبريا و عكس حكم محكم احكم الحكمين " ألة جالٌ قُوَّا مُونَ عَلَى النَّمَاءِ " عربت بخشي نساء ناقص العقول بر مبالات افزامي رجال ذی اقبال فحول رحجان دادن غفلت نجی و بے حتی و این وابیات را از کدام قانون داناتی و کیاست و از چه یوسون ؟ و زاست باید دانست نی نی گر از وارداد بهین

خان فطانت مواد خواهر بود کم از تخیلات بسندبده و تصورات سنجیده تراشیده باشد و با ۱۲ که خود بسان طازمان فدوبیت کوش و بندگان طقه بگوش نواخت و پرداخت دربار فیض مدار بهین ولی

نعمتان عالی شان است اصلا قوست منفعله را بخود راه نداده بر دیگر ملازمان جلبل الشان کم باوی نسبت خواجه ناشی دارند زبان طعن و تعریض میکشاید و از فرط نشهٔ غرور نمیداند که

كليد نوازش بدست نوازنده حقيقي است كه بفضل خوكيش فتررا امیر مبیر میسازد و امیر کبیر را بحضیض افلاس کنبیر می اثرازد ۔

> دلا بک دم از نواب ببدار شو ز سرستی کبر بهسشیار شو برعیرت نظر کن سوی رفتگان کم فردا سوی عبست دیگران

کیا رفت بهرام و گورش کی ایس ایس ایس کی کردون سرش کی کردون سرش کی کردون سرش کی کردون می کردون می کردون می کردون کی کردون کردون کی کردون کردون کی کردون کی کردون کردون کی کردون کردون کی کردون کی کردون ک

اگر خان ارجمند خوش آمد پسند نظر بر عواقب امور میکشود، و عرب نامه سلاطین عالے مقدار و امرای مامدام مطالعه مى نود مى دريافت كه دولت دنيا و تكومت دو روزة إين سینجی سرا بازیج اطفال و سریع الزوال است بنر و نبقر انهار پرداد و استکبار کمال کمخص کلام اینکه مرسکاه ذکر تنگ چشمی خان موصوف باحضاد محفل محضور نواب عاليجناب ما رسيدسك زبان مبارک هم در شکوه بے مروتی و خودکامی و غور و بیندار بمعنی وی گویا گردیدے ، چنانچ نقل دوزے است سم ركن الدين خان خال زادة خان موصوف كم بخدمت نظامت امور منركار منعلقه محدبور نيابتًا مامور بود كله خان موصوف محضور جناب نواب معلى القاب ما باين طور نمود كم او بادعاى حضور مثل القابيك از حضور زيب تخريم مي پذيرد بمن مي گارد و پیشر در زمان لااب عدة الامرا والاجاه عرض می کشیده بمن می نگاشت - چنانج عرضی سوزمان را بنظر استرف سورانید نواب عالیجناب ما در جوایش فردد کم سمبر و غرور در خاندان نواب والاجاه سمسي را نبيست الا بسيف الملك و يخاندان تصيرالدولم

مشكوه الملك خان موصوف را از حد ببیشتر غرض بنبوت استكبار خان موصوف در جناب نواب رحمت ماب (ق ۴ ب) و دخوان ماب ب اصیاج دلیل و بریان بود و نودغض و نودکای او علاوه بران برحیند خان موصوف از بدو دیوانی جناسید سترف الملك منفور الم الفاز كاديردازي البت بتنك مرحوم بسركاد بتناب قدسيه اعنى بانوى محزمة نواب رحمت مآب انواع مساعي جميلم و تدابر جزیله چه از ادعبه وافیه و چه از اوراد کانیه برسایط بزرگان عرایم خان و نتیخان سبح گردان و چر از افرال منجان در دغ گوبان بعل آورده در بهرس خدمت دبوانی و مرازلمهای سرکاد گرامی بجای خود دست و پائی زد اما سودی داد. جناب فاب رحمت مآب از اصغائی اینمصی خیلی ننبسم نموده می فرمود که سرانجام این جدمست را مرد فزانه می توحوده کار باید و از دست بهمچو طفل بی خرد میده خوار چه آبه بابد که بر وجه معربی میوه نوری خود مثل صبیان نانع ماند و از کیل این خدمت سامی مرتبت وصله طفلان خویش مانع داند، چنانجه وجه مقرری میده خوریش تا حبن سرفرازی و عبت اندوری وی بخدمت بخشی گری از پیشگاه رفیع بایگاه نواب عالیجناب تا بے کم و بیش بحال و جاری بدد بعد ازان الوازم خرمت مزكور بتاريخ بمقديم ربيع الاخر سال بمهزار و دوصد وسي و س ابجری کیصد و پنجاه میون بران افزود ، فایده بر ضمیر منیر

منصفان دانش پناه و خود مندان انصاف دستنگاه بوسنسیده مبادكه اگر كسے كويد در سلطنت سلاطين و رؤسا ــــ نامرار و ریاست خواقین و امراے عالیمقدار حصول عرت و اعتبار و شهول منفعت و انتخار خاص بقرانتبان ایشان شاید و ملازمان خدومت سماد نوکران جان فدا دا نبایر ، گویم کم مریک از نصوص کلام ایزد سیحان و احادیث سید دوجهان و اقاویل خلفا سے جلیل الشان کہ علی الترتیب مرقوم می گردد بر بطالت کلام گوبنده دلیلے است قاطع ، و بر ازالت و ازاحت دعم بيهوده الله حجني است ساطع ، چنائج حضرت وادندو حفيقى و دلت دمندهٔ تحقيقى ميفرايد، تَيْعِرُ مَنْ تَشَاءُ وَمُعَذِلُ مَنْ تَشَاءُ ، بعني نو بركرا ميخوابي برمسند عربت مي نشاني و برکرا میخابی در خاک ذلت می افکنی ، پس بفحواسے آیه کریمه عطای عرب و ذلت برکس خواه بے سبب با باسب از حانب فادر قدیر است جل جلاله و عم نواله بآری برگزیدهٔ انام حضرت سلیان علی نبینا و علیدانصلوة والسلام ازامرای نود منفض گردیده سخاط عاط سآور ده که امشب بازصدن؟ منگامه مبانثرت گرم نمایم نا هر دنی پسری زاید و مر پسر شاه سواد و مجاهد برآید ، و مرا احتباج تملن بامرا نیفتند دربن بهنگام فرشتهٔ ندا داد سم استنا بعنی انشاء الشرتعالی بر زبان سرر چون در ارادهٔ باریتفالی اعزاز و اکرام سمه بندگان عام مکن بود ، مرام ابخناب

عليه السلام جلوة نهود ننمود محكم والتر غالب على أمره كلمة استثنا از خاطش منبباگردانبده فومود ، ولقد نتنا سیهان والقینا على كرسيه جسدًا فَمُ أَنَابَ (ق م الف) يبني الزموديم سيمان را و نداختیم برتخت او کالبدی باز رجرع گر بخدای عز اسمه و چون نور ديدة دوعالم مفخ بن آدم صلى الله عليه وسلم وقت ممثله مردن كاذان جهنم ماوا سيدالشهدا ايرحمزه را رضي الشعنة از راه فرط محبت و لحاظ قرابت عربت فرمود كه عوضض منفتاد نن از كافران مُشَلَم خُوابِم بُنُود مِنْ تَنَالَى إِبِن لا يَبِهِ مُركِيم فرود لا وَرانَ عَافَيْتُمُ فَعَا بَيْوا ر بينلِ ما عوفينم بم - يعني أكر بإداش كسنيد بمثل الجير باشما موامله كمده مشررً بس او سیحام جل شام اگر بباس قرابست کسی می بدداخت ، البنه صد معایت قرابت حبیب خود از محد زیاده تر کرده این آیه کمدیمه نازل نی ساخت و برگاه ابل اسلام در جنگ بدر اسیران را برس منتحكم بستند ، و عباس درأن ميان از الم بستكي مي نالبد الجناب را صلاة الشرنفاك عليه بعلت شفقت و تحبت از نالهاش نواب نیامد بون کمی از اصحاب این را دریافت بند او مست کرد و عباس بخاب رنت مخضرت ۵ فرمود پر شد عباس را كم نالداش نيشنوم أن صحابي عض كرد كه بندوى سبك كردانيدم يس آن ظل رحمت اللي و مظهر فيوض نامتنابي نظر برعموم رحمت غیرلحاظ خصوص وابست از زبان در فشان و بود کم بندیمگی اميران دا سبک سازيد و بم خورشيد ببت الشرف دسالت عليه العدادت

والتحيية در شان اعظم رفيق شفيق ابد كمر صديق رضى الشدعنه كأكم از ابل بيت نيست زمود لو أمّنتَ صَاجِبي عَلَى الْحَوْنِ وَصَاحِبِي فَي النارِ -یعنی نو بر دوش کونر که از البجیات بهتر است صاحب من استی و در غار زددس بهار مصاحب من و در شان فاروق باطل از صواب عمر بن الخطاب رضى الشرعند بر زبان دحى ترجمان الورد- كوكان بَنْدِي إِنَّى لَكَانَ عُمْرِ بن الخطاب - يبني أكر بعد من بني بودي بر آيينه غربن الخطاب بودی ، و نیز درحی بهین دو برنگرار وزارت شاد والاحقدار فروده كا مِنْ بَيِي إلاّ وله وزيرانِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَذِيرانِ مِنْ اهْلِ المارضِ فَا مَّا وِزِيزان مِن اصل السماء فجرميل و سيكائيل وَ أَمَّا وزيان مِنْ اصل الارض فأبُوبكر و عُمر - يعني نيست اییج بی گر آنکه برای او دو وزیر انه ایل چرخ برین ، و دو وزیر اد ابل زبین باشند اما وزرای من از ارباب کلک خضرا جرئیل و میکائیل و از اصحاب زبین نخراً ابوبکر و عر دو بندهٔ رسب جلیل اند و آز روایت بخارست کر آن سبد انام علیدالصلوات والسلام در شان سعد بن ابی وقاص بر دبان مبارک اورد ونداک ابی و اتی بيني مادر د بير من بر تو فدا باد فافهمو! كم جمع فردون آيختاب خورشید رکاب مادر و بدر خود دربن صدیت بلفظ فداک مخصوص در ق سود بمقتضای محنت بیور و جانفشانی بیحد در جنگ امر با خود و قدرافزانی و عربت فرمائی او است و در شان انصار فرمدده الانصار كريشي؟ وعيبتي؟ يعني انصار عبال و حافظ اسرار من الد

ه نیز در حق این گروه جلیل الشان ناطق گردیده کذشکک النّاسُ وَادِيًّا وَشِنْهُ وسكسن الانصارُ وَادِبًا و شَنِّهُ لسكسن وادى الانصار و شعبت ینی اگر به مردمان یک راه محوا و یک درهٔ کوه اختیار کنند و تبیله انصار بهرای و دره کیمی روند من وادی و دره كوه مختار انصار اختباركنم مراد ازبن ارشاد نبض بنياد الطارحين موافظنت و مرافقت تبیله انصار عظمت آناد است زبرا که یا دان تقدس آیات (ن ۴ ب) خود مراتب ہمت و دفا و درارج نعرست و درفای ایشان مشاهره فردده ۰ در کتاب الاکتفا نی فضایل الخلف م*ذکور است کم* پیشوای مخترعان قوانین خلانت و دیاست ، و مقتدای میزعان مراسم عدالست و میاست عمرفاددق رضی استرعنه سمه انشرتها کے مطابق رای آفتاب ضبای او چند البات بینات نازل فرموده و بناب بینمبر والاستان در توصیف اد ان الله جعل الحن على لسان عمر وقلبه بعني خداسه تفالي راستی و درستی را بر زبان و دل عمر پیدا کرد و وارد نموده در ذمان فلانت خود به عمرد بن عاص حاکم مصر چنین نوشست که اياك ايّاك ان يقدد عليك احد من اهل بيتي فتربوه بامر لا تضعه بغيرة فأفعل بك ما انت اهله ينى مذركن مذرکن ازینکه یکی از ابل قرابت من بسوی نز آید و باوی بحس سلوکی پیش سی کم بغیروی نمیکنی ، بس اگر بشوم که چنین کردی، بكنم با نو سمني بدان مزاوار بستى ، بىنى با نو جنان موادده خوايم

نود که لابن سن باشی ، پس از فی وی ادلهٔ مذکوره بیس متفاد مُبِكُردد كم نوافتن و اندافتن فاصر الك الملك حقيقي است عز اسمه، و چون و چرا را در نعل او مدخلی نیست و فان روایان صورت و معنی کم خداوندان مجازی و آینه داران صفات جمالی و جلالی ذات کیتای اویند در سلطنت و نروت خود ها اختیارے ندارند ، اما دربن ہے اختباری ہم بنو فیقش فی الجملہ مختار اند سم بلا لحاظ قرابت وغيرقرابت هركما نوابند بنوادند وعرت دمهند و نفع رسانند و هر کرا خواهند براندازند و ایصال نفع ازو باز دارند لیکن در تواریخ سلاطین و روسای پیشین دیده سند که در ریاست آنها اکثر المان بدربعه خدمت گذاری و جان سیاری در استحصال عربت و اعتبار و منفعت و انتخار گوی فوقیت از مردم قرابت سشان ربوده و آن زابتیان محکوم و منقاد ایشان بوده اند ، جنانچ از سبر سلاطبن سندوستان درباخة بينودكم از ابتدام البريتمور كركان در سلطنت خود با مردم هر نؤم را کم نجرخواه و جان نشار خود می یانتند فراخور خیرخوایی و لیافت آنها بیش از فردندان **د** قرابتیان خو*لی*شس بافزایش مراتب اعراز و اکرام سرفراز و ممتاز می ساختند و اگر اذ فرزندان وغيره نعليكه موجب ملال خاطر ملازمان نواخة و بعدكان سرواد ساخت سرمی زد - نظر بر نیرخواهی و جانفشانی طانمان حابیت و طرفداری ایشان کرده به زجر و توبیخ فرندان و دلداری و استالت ملازمان می پردا محتند و جبچنین در طیبات عالمگیری و

تالیخ شابههانی که نود بدولت در تبیین سرابیف حالات سلطنت فرد بدبارت خاص فصاحت اختصاص تصنیف فردده مذکور است که در ریاست جناب شابههانی روزی داراشکوه مهین فرند دلبند او با سعدانشدهان وزیر والا تدبیرش که از طازم بیش بنود کلیات تند بر زبان آورد بون این معنی از روی عرضی مشرف عشل خان معروض گردید ، جناب شابههان در غضی آمده با آنکه کسی از فردند عزیز تر نباشد کلمات عتاب ساس بفردند با آنکه کسی از فردند عزیز تر نباشد کلمات عتاب ساس بفردند با شوید فردد و این بیت بهم دران با گربند بعن دارا شکوه و بیب تسوید فردد و این بیت بهم دران درج نبود سه

با صاف دل مجادله با خویش دشمنی است برکس کشد بر آئینه خنج بخود کشد و اخر دول از راه نوازش چند تهان محمودی زر دوزی کیک رنگ جهت رفع طال خاطر آن وزیر با فرینگ عنایین فرمود (ق ۵ الف) و معذرت ما بکار برد و نیز ظاہر است کم در سلطنت جناب اکبر بادشاه روز بان از عنابت سازی و طازم وادی و قدردانی چه قدر گرم دود - هر چند زبان در عیارست آن کوناه و فلم باشارست آن عدر خواه است الم سطری ادان برای ضیافت طبع نافهم رعی طراز دامن تحرير ميكردد كم قطع نظر ازان عنابات و نوازشات جناب شاه کیر بر ملازمان و بندگان عطام از اہل سلام مثل فیضی

فیاضی و ابوالففل و فان خانان وغیریم مبدول می گشت ، با راجم بيربركم از سرف و سناوت اسلام واجب الاحترام محدم و ناكام يدد چقدر عرب و تدردانی و مواسب سلطانی جلوهٔ نظرد ميكرفست و شاه قدردان از مركب ناگزید محارب مشیرش اسیر بنی عم دایم کثیر گفته کب شا روز رغبت بطعام نغرمود و تا دو روز دربار فين الأور موقف داشة چند فقرة درد آمود به شياك دلى و محبت فلی ود تعزیبت او به خانخانان سبه سالار برگارش نمود- چنانچ ان فقرات در فرمان نامزد سیدسالار مزبدر مرسوم و آن فرمان بدفنز اول ابوالفضل مرقوم است ازبن معنى كاظ بابد سافس كه از فوت رام بيربر چقدر درو و الم راه پاب فالمر عالم جناب شاه اكبر شده باشد و ابوالفضل نيز بمرتبه مورد عواطف فراوان و عنایات بیکران و مقرب و متناد جناب شاه اکبر بوده کم از تحلیف ادای رسم نسلم بشاه خلابق پناه خود مرفوع القلم مردبین و ازین قدر دانی و عربت افزائی شاه بهگی امرای کرام و وردای عظام ریشک می بردند و در زمان تغرب کرد بعرض رسمانید کم س غیراز جناب بادشاه طل استد دگیری را نبی دانم و ب شاهرا دگان بهم ملتجی نخواهم شد - جناب شاه اکبر این معنی را مقبول و ستحس می داشت و از مصاحبت و مقاربت او نهایت محظوظ و مسرور میگشت و مفارقت او بلا ضرورست تجویز نمی فرمود - باری ضرورتاً به تقدیم خدماست ممالک وکن مامورشد

و خدمات غایان و تدابیر شایان در آن ممالک مجاآورد و وتتبکه بسر خود را عبدالرحل نام معه لشکر در احمدنگر گذاسشت خود حسب الطلب بادشاه برای بعض مصالح ملکی از ۲ بی دوانهٔ حضور گردید راجه نرسنگهه دیونام که در تمرد و نافرانی منزیب و رفبق شاهزاده سليم يعني جهامكبرشاه بود تابويافية حسب استارة شامزاده باجمعیت کیر از قوم راجهیوتهد در عض راه چون اجل بر سرش رسیده برگاه فیابین نابرهٔ جنگ و پرخاسشی سربرکشید ابوالفضل با بمرابیان معدوده داد شجاعست و مردانگی داده حمله برغنيم آورده برغم نيزه مترست خطگوار شهادست نوشید - جناب شاه کبر از استاع این خبر بممال غم و الم دست بیتایی بر سر و سبنه دده کیک شبا روز طعام نخورد و نهم دو دوز دربار ممرد به عبدالرحل بسش و رای رایان بترداس فرجدار ان صدود و امرای دیگر حکم فرمود کم سرآن کافر بدگیر حاض ادند انها حسب الحكم سرنابك ان كافر خاسر بيشكش حفور الودند د بهم زن و بچهاش سرداد کمضیدند و شخفی نیست که تبل از ربات نواب والاجاه در اک کرنامک بنجاو دو امر صاحب نوبت و مانی مراتب مثل سوادت الشدخان صوبه دار ادی دف و دیگر امرا از توم ذایط وغیره کم از جانب سلاطین معرد و سرذاز گردیده در جاگیراست خود بودند چمه از طازمان شالج نند من از انزبای ایشان و بیجنان جناب اؤرالدین خان گویاموی کر اولاً

موسوم به محدفان جهان و در عهد شاه عالمگیر مخاطب به محدجان جهان و در عبد بهادرشاه به محدافزخان و در عبد فرخ سیر بادستاه بافدالدین خان بهادر و آخر (ق ۵ ب) بدرید نواب آصف جاه خاطب بسراج الدولم الارالدين فان بهادر شهامت جنگ كرديد و ثدریجًا بمراتب دولت و افتخار و مدارج متحکث و اعلبار رسمید و بم فاب والاجاه ریاست پناه کم در مشمت و نام آوری از میان اعیان و اقران گوی سبقت ربدده و سرو فر و فنخ وظفر صوبه داری بهمه ملک کرنائک نموده از ملازمان .مکوک بوده اند من از قرابت داران ایشان - ای ناظران انصاف مند و ای بینابان وْاست بيوند بَحَم الله مرميه "راق الله يَجِبُ المَصْقَسِطِينَ " يعنى يتحقين فدا دوست ميدارد انصاف كنندكان را الاحظرنائيد و حق بگوئید و فی زماننا عمدگان والا رتبت و انترافان فی عربت كم از حضور بادشاه كبوان بارگاه انگلسنان و صاحبان عالبشان كمبنى بهادر عهدمای بزرگ و خدمتهای سترگ منل سوریزی و جنرلی و جی وغیره مامورشده ممدراس وغیره تشریف می آرند ، آبا همه ملازمان بادشاه جم جاه اند با از فرابت داران بادشاه و چه قدر عرِّت و مرنبت أذ طرف بادشاه عالیجاه خود وارند تا آنکه مانند عرب روسای مستقل بر مک برای تعظیم و تکریم این صاحبان نصرت نشان خبرت توامان اتزاب سرمی شود بیش دعوی ب مجمعت مدعی که میگوید که در ریاست سلاطین و روسای پیشین افزبای

ایشان سزادار سرگون و اعتبار اند، و طازمان اصلا نیافت حرمت و افتخار ندارند ازبن همه دلابل قویمه و رجیج مستقیم مفصل مرقومة الصدر باطل و نامسموع است - و چون صدای دیل و ادای مهل نامقبول و غیرموضوع ، اگر وی چشم عبرت بین کشادی ، و عقل حق گزین بیدا آوردی ، و قطع نظر مطالعهٔ محتب سرعيه و المعظم علوم ادبير تفكد در نواديخ سلاطين پیشین و تدبر در سیر ملوک اولین نمودی ، برگز ازین دندمنه جمعنی و طنطنهٔ لا بعنی ملزم گشت با این دبدبهٔ بهدل انگن و ابوبهٔ دندان شکن در انفعال بروی خود مکشودی - باری اگر این قدر سم سیس گردیدی که تاریخ شاه جهانی و طیبات عالمگیری دیدی البند از دربانت مراحم مکارم بادشاه سم چه قدر بر ستدانطرهان ودكيكر ملازمان فدويت نذامان مبذول شره است خاطر خود را ککر بیهوده خالی گردانبدی و مراتب قدردانی جناب شاه اکبر با ملازمان ارادت نشان خصوص با راجه بیربر و ابوالفضل فهمیده ببندار خطاکار از سرخود بر افغانیدی چه در هر دولت و ریاست طازمان جانفشان فراخود فدوست و فدمت گذاری خدم مشمول عنابیت و موبهب بسیار و مورد منفعت عرت و اعتبار سده اند تخصم کرتاه اگرجه طبعیت راقم از فدمنگزاری مدعی مج فہم سیرنی شود اما خوف طوالت کلام دربن مقام عنالگیر مكيت نلم می گردد المذا نا اينجا سطری از مخترعات و حالات خان نخوت نشان مه چند فواید روسے داد و دلایل راق دعوی بطالت بنیاد او نگاشت و بیان بعض محامد دیگرش بمواقع آین و موذف داشت سمند فامه را در فضای تخریم دیگر وارداست جولان می سازد -

ببان ادای مراتب عزو و قار عمد گان فرنگ فروی الاقتدار با منوسلان و ملازمان فدو میت شعار رئیبان عظیم کشان این دبار و سرح بعض انبار واجب الاظهار

برساکنین بهندوستان و بر متوطنین مدراس محفی و محتیب نیست که عدم با دانش و فرشک و بزرگ کرد بای فرانزدای فرنگ به عمدم با دانش و فرشک و بزرگ کرد بای فرانزدای فرنگ به به که بر خداست عمده مامور و بانظام مهام کافئ انام مفول میگردند از راه انصاف و قدردانی که در نهاد شرافت میلد خود دارند نابل شخق نسبت طازمیت نودم (فی ۱۱ الف به سرکار فیض و اب والاجاه جنت آرامگاه شوند و با امرا و به سرکار فیض و اب والاجاه جنت آرامگاه شوند و با امرا و مازمان ذی عربت بهر رئیس عالی مرتبت با وجودید افتدار مک ندارد از تعظیم و یکریم بیش می آبیند ، و بعربت و قدردانی ندارد از تعظیم و یکریم بیش می آبیند ، و بعربت و قدردانی ایشان طلقات میناید چنانی برگزیدهٔ ارباب دالش و ستوده استود فرنگ اصحاب بیش صاحب عقل و فرمنگ واضع قوابین کشور فرنگ

نواب كررز بانربل سار تامس منرو بهادر كد كر كردار راسي آزارل در معقد لیبت و نصفت هم پهلوی سرایف حالات حکام وسلاطین انصاف آینن بیشن دیده شد و دور کومست نود تا مین حباست پددیافت حالات رعایا پیشتر درین مک دور میگرد و چون انفاتًا به تترنكر تشريف فرا شد ، سبد فاسم نوازخان بهادر سمه از طرف نواب کرنامک به بندوبست ابور باغات و اداخی مکانات وغیره ۱۲ نجا ما مور است به طریق معمول از جانب بذاب بدربع دريانت خربيت طاقاتش نمود وكان ستوده خمال از داه اخلاق و قدردانی به تعظیم بسیار سم عبارست از سروقد برغاست است كاربند مرديد يون خان مسطور اين ماجرا بحضور فاب عالیخاب ما شگاشت جناب نواب ما وقت تقریب ملانات معولی سكرير ابن معنى با ذكر اوصاف آن عشد آب ادا فرمود پس آن فرزام روزگار بهمال انصاف و قدر دانی بحضور نواب ما ظاہر محود که مشکر این معنی برا بر زبان می آدید كم برگاه خود بدولت عبده داران و كليران فوم ما را عنت و تنظیم سیدسید پس مارا تنظیم و سکریم عدگان و ارکان دولت سرکار والا خرور بر عزور است و ماتحب عاليشان معدن افلاق فراوان قدرشناس مردم ذي عرست و خرافت مخزن خرست و فلانت داب محورز ربیط بازبل ساد فریددک آدم صاحب بهادر در ماه ربیع الآخر سال

یکراد و دو صد و چهل و بهشت بجری جهت مبارک باد سالگره جناب نواب معلى القاب حال اعنى سراج الدولم عمدة الامرا مختارا لملك نواب غلام محدغوث خان بهادر جنگ اعظم جاه اميرلهند والاجاه موانق معمول بدارالامارة جيباك تشريف آورد و برگاه برای ملاقات باز دید آن عالی مرتبت جناب نواسب ممدوح و جناب فيضاّب نايب مختار نشريف فرط منده با گورمز صاحب مدوح برکرسی با جلوس فردده بودند راخم که ب عذری از بمرابئ رکاب بعنابین ممدوحین بازمانده و بتعاقب رسیدن ما مور سنده بود عاصر آن مجلس سؤكمت آينن گرديد گورمز صاحب بہ بجرد معاید ً راقم از راہ الطاف بے اکناف باس ہردو دولت و اقبال بناه سروقد برغاست و بتعظیم بیش آمده و دست را قم پرست خد گرفت بجنبانید و معزز گردانید غرض از ابتدای رباست جناب نواب معلى القاب الى الآن كم مل أكثر صاحبان جليل الشان مثل يبجر مگذانل صاحب و الخوارد اود صاحب چيف سکرنزي و ځيوله بل صاحب چيف سکرنزي و کرنل ليلر صاحب و جیمس نشکش صاحب و مهنری شامیر صاحب اسکوبید چیف سکرتری و میجر بارس صاحب و کیبل کریمر صاحب و میجر ليمند صاحب و وليم بإلحجس صاحب و رابرك بإركر صاحب و رولاندس صاحب وغربهم اتفاق مكالمت و مجالست دست داد بنیچکس را ازین قوم برسکوه با وصف چنین شروت انبوه در تعظیم و کریم بدخلق و متکبر نیانتم چنانچه جنرل لندسی صاب بها در ماکم فوج صوب جؤبی کم در افلاق و قدرشناسی منزنا یس بیدیل بود در سال بهزار و دو صد و بنجاه ، بحری رون بخق بلدهٔ ترجنابلی گردید و سبدقاسم ذاذ خان بهادر نایب سرکار مطابق قاعده مستمره جهت ملاقاتق باشتیاق تمام ببیام فرستاد بس س خوش اخلاق بیام او تبول کرده از نرط تنظیم و تذنیر ملاقات نمود و خودیم از راه اشفاق سردارانه برای باز دید او مع سكرترى صاحب شانزديم ذيقعده سنه اليه بيش از مغرب بدارالامارهٔ (ق ۱ ب) سرکار تشریف اورده او را ومان افلاق و مدّر حکارم اشفاق نود گردانید و برگاه آدم نایب سرکار جهت دریافت خربیت بیش سن سردار ستوده منش می دفت باوجود اتفاق اشتغال طعام الالهمدنش مرسيدى و بيبن خود طلبیده فرمودی که جابنب ما بصاحب غویش بسیار سلام رسال و مگو که ما به خیریتیم و خیریت سن دوست میخوابیم و چیزهای هم برین میز نشست میخدم بهگی آن را از توجه بهن صاحب محصل و مهبا مي بنداريم و نيز معول انجا است كه روزعيد بها کمینی جوانان بار باطنبور وغیره و سته ضرب نوسید برای جلیس سواری تاییب سرکار می آبیند و برگاه سواری نابب سرکار بعبدگاه می دود ریش می نمایند چون در سسن سابق الذكر سواري تابيب سركار به مدره دروازه قلم ترجبایل

رسيد جوانان پهرهٔ ۱ نجا بحسب معمول ريش نمودند و وفتيكه معابل

وروازه باغ جزل صاحب موصوف موصول ممرديد جوانان كاراد ا نجابه بخلاف دستور ریش کردند و در صوریت درباضت نابب سرکار سبب ابن ریش معلیم شد که جید کم صدای نقاره بكوش جزل صاحب در رسبد استفسار فرمود كم ابن جر صداست علاقه داران جنرل صاحب ظاہر کردند کم نابیب مرکار بہ عبدگاه می دود و ازین راسته گذر خام نمود جزل صاحب به مجرد شنیدن این معنی به سردار جوانان گاری دروازهٔ باغ خود ساخت کم برگاه سواری نایب سرکلا محاذی دروازه باغ برسد ، جواتان سکار در اببتاده دبش نمایند لهذا این عمل بظهود آمده الخق سبب وقرع چنین مراتب تغظیم و توقیر از مثل این صاحیان منیج الشّان اینست که اینان بدانشمندی و بلندفطرنی کبتا امد و میدانند که دولت و حیات دنبا زوال پذیر و افتیار کار نیک نامی لابد و ناگزیر است هرخیند بعض معیان سفابهت شماد و عاسدان دنابیت دنار به مقتضای خاشت فطی و بلابت ذاتی بعض کلهات غير واقع مسوب به داخم ساخة برسبيل اخبار بخدمت بعض صاحبان موصوف رسائيده وركساد عومشه من مصدر حرکات مذبوهاد گشتند، کیکن بغضل الکی و عون جناب رسالت بنابی این صاحبان عالیتان نصفت نشان سه را نامسرع نموده در عزمت و قدر دانی رافم قصور نمی کردند آنجه مرعی بجای

خود می ازد و بمیدان خصومت را نم می تازد بهین اعتبار نسبت نبیرگی نصیرالدوله و خسرپورگی جناب نواب دحست آب است دیگر معلام اگر کسی از دانشمندان وجه خصوست و عداوست مدعی مذکرد سم با راقم است نماید انشاءانشرالمستعان مدعی را ماعدای اعتبار منكور در مفابلة راغم جن سيرانداز ودندان كمنان نخوام دبد و در اللهج فضيلت وعربت به ترجيح او بر من نتواند الديب شبد پس ازین جا دربیان اغبار واجب الاظهار می پردازد و خامه را سرگرم تحریر و تسطیر آن می سازد که برگاه جناب مولین مولوی محدبا فراكاه كم به عضور جناب فراب امرالا در فردوس مكان بمنتين و بتهد ككيست جناب نواب عمدة الامرا والاجاه مبرور ع است مرین بود از مسرت کمال بجناح استعجال برای سیاد کمیاد بحضور نداب جلیس مسند دولست و اقبال رفت و مضمون این رباطیا بر زبان داند دباعی شکر خدا که نشام امید زمان را صی طرب ز مطلع عزومترف دمید ہر ناوک دعا کہ کشادند اہل راز رق د الف) اد بازوی نیاد سمد در برف رسید رباعي ومكر این مزدهٔ اقبال کزان سو کد دولت زنفاط تهنیت گو آمر

## گل بوی که باغ عشرت از سربشگفت می نوش که سب رفنه در جو آمد

ازان وتت باستصواب جناب مولانا معزتا چند ایام قادر واتفان بہادر بہرام جنگ مارالمہام گشت ، باز جناب مولاناے مدوح روز دوم يأسبم مستفيد طازمت نواب والارتبت سخشة سفارش چيد سمان سم ازان جمله والد ابن نباز توامان نبز بود بوض ملازمان س قدوهٔ امرای قدانواز و زبدهٔ روسای نوارش ساز رسانبد بفضل فی الفور معروضات مولانای موصوف سخوشی فراوان عربید ، اوامر جلیل القدر بخان مومی البه در بارهٔ اسم نوبیها و تقرر مشامرمای سمنها بشرف صدور جلوه آرا شد چون خان مومی الیه از روی دوراندیشی و خرطلبی یا رکاکت قلبی دس نشین حضور کرامت دستور نمود کم از آنجا که ملک کرناهک به ضبطی کمینی آمده و در پنجم حصه بعوض آن قرار بافت و منجل خس سالیان دوانده براد بون بهولی ماهباید: مترر و ازبن رگذر معاش متعلقین و ساکنین این مک مفقودالنظ بشده است بنائ بربست موضوع گردد کم اکشر متوسلين اين رياست به تنين سدرمقي كامياب كردند و بم فيرى بهرمایی وسالی در فزار عامره برفع مایختاج و دیگر ابواب عايد شود بنا بران مشاهرهٔ والدم بيست وينج و ديگران را ده دوازده رویب مور و ازاد آن بسخط خاص وین کردید والدم ابن معنی را در آن وقت پر عسرت غنیمت شناخت

و بلا جد وجبد مواجب بذا تبول سافت برگاه خان مشار البه معزول و قدوهٔ اعاظم علای دین زبرهٔ اکابر فضلای متاخین كاشف دقاين معنول و منقول واقف حقاين فروع و اصول خرد بناه دانش دستگاه در راست گوی و نیرخوایی با ۱۳ قای خود یگانه و کینا و باستفالے براآمد حاجت مردم بیش امرا ب بی باکی بلا لحاظ مفرست نفس خویش ب مثل و بے ہمتا مرآمد عفرت فضبلت انار و کل سرسبد تبار ذی اعتبار ما جناب مترف الملک شرف الدوله مولوی محدغوث خان بهادر غالب جنگ که اوستاد کن امیر ابن الامیر و دران آوان در اودگیر سکونت بذیر و بیش جناب سيدعبدالقادر خان صاحب غفران نشان ملازم بعزو نوفير بود به طلب حضور برين خدمت عظيم المرتبت نهم جادى الاولى سال یکهزار و صد و شانزده بهری منصوب گشت اکثر علاقه داران س زمان با مواجب بیش وار گران در سلک ملازمان مشلک گردیدند و جناب مولانای ممدوح از تقرر در ما پیهائے تلیل مردم سفارشی غود على الخصوص براى والدم كم كيرالطابق بود دست تلهف ی مالید و انگشت چرت آنم نظر بریکلیف بندیز پدرم بدران تاسف میگذید درین اثنا رودی جناب نواب موید من الله و بسوط البر الى عبادالشر، از راه فدما برورى و عنابت كسترى كان عالم اديب عامر باعزدجاه (ق ١٠) اعني مولافا مولوی محدباقراگاه تشریف ارزانی ، و ملاقات مشرف سیاست

بفرط قدر دانی فرمود چون دران حین آن مربی گوشهنشین خلوت گزین توجهات و نواز سنات أن مصدر خلق عظیم و مورد فضل كريم باآيين بهين معابيد تقريب وتمبيد اضافه مشاهرة والدم بعرض فيش معرض والارسانيد بفضله مقرون باجابت كرديده حكم أن مفوض بشرف الملك مروم مستشت ، اما ازآني كم نعيم ذات البين مردوعاً موصوفین نبود تا چند ماه صورت این مدعا از برده کمج دارد مربيز جلوه فطهور نمزد آخرالامر والدم ازان محس عميم الاستنان استيذا نود که خود به نسبت بتحریک سلسله اینمعنی نزد آن مدار کار دیوانی رجوع نمابد کیکن ازین آهنگ بمقتضای دل زدگی این مظر عار و ننگ ممنوع سمنة يمحكم النصيب ما يصيب بر رواق على الاطلاق توكيل و اصلاح كار خود بكارساز حقيقي تحويل ساخة إين بندهٔ ناخانده دا از نیلور جهنه تربیت و تدریس ممتب متداول د تعلیم خط د دیگر ادب مشهوره طلب فرمود -

شرح نامهٔ عظمت نشان وزبرسلطان روم در بواب عربضهٔ جناب والاجاه جنت الرجب سال آلامگاه مرفوم جهاردیم رجب المرجب سال بهرار دوصدوسه بچری که بنام نامی تواب والاجاه در عهد نواب رحمت ماب برنوصدور اندافت و بیان خط وحت نمط نواب گورزجرل بها در بنگاله درباس استقلال جلوس مبعنت مانوس برمسند الکو کرنا تک که بورود محمود دامن احباب و بهوا خوابان را بگلهاسه نشاط مملو ساخستند

پیون سال بکهزار و دوصد و شانزده بهجری جناب رحمت مآب بنفرف تمکن مسند ریاست طک کرنا شک ناحور گشت در جمون سال نامه سرف جنگامه وزیر حسب الحکم خاقان دین پناه و زیرن خش سرير خلافت و شهنشايي ، زيب افزاي افسر سلطنسن و ظل اللي موبد سربعس غرای احدی مروج لمت بیضای محدی خسرو عالم عالمیان خدید زبین و زمان ، دبین پرور ، عدالت گسر ، ظل رحست فالن أكرم سلطان البرين ، فاقان البحرين ، فادم حين الشريعين ، زاد بها الله سرفاً و تعظياً اباعن جد فر سلاطين روى زبن السلطان ابن السلطان ، الخاقان ابن الخاقان ، السلطان سليم خان ابن السلطان مصطفى خان ابن السلطان احدخان خلدان مكر وملطنة در بواب عریضہ جناب نواب والاجاہ جنست اکرا مگاہ کر بنام شاہ شتل استدعای خدمت وانتی حرین الشریفین و استجازت تریم وتعمر روضه مقدس ومطر جناب حضرست رسالت بناه صلى اللر عليه والله واصحابه وسلم وكنبر حضرت غوث الثقلين مفنول كونين

از طلاکاری و دیگر چند ابداب نیبردر مناسب اوقات و محنوی

صدور تاکید مشید شاه بکارپردازان و المکاران آن اماکن تقدس نشان دربارهٔ اجرای امور معروضه مسطوره و محافظت زایران بیت الشركه ازبيخ ميروند بدين مضمون كم ماداكميكم دران بقاع شريفه اقامت ورزند معین و محافظ ابشان باشند ، و اگر کسی از آنها راه بملک بقا بیماید مال و اسباب او را در حیطر تصرف مود نیارند در سال یکهزار و دو صد و ستر بهری بسمت ابلاغ پیوست بود موسوم اسم استرف نواب والاجاه در رباست نواب رحست مهم ، و بهم خط فردت نمط نواب معلى القاب موست نوبل اركوئيس ولزلي كورنر بهادر بنكاله منضن استقلال جليس ميمنت مانوس اسی جناب نواب ممدوح مع جوابر زوابر و خلعت و یک زنجیر نبل بهجرهم رمضان المبارك سال كيهزار و دو صد و شانزده بهري بهمرابی نواب سورز کلیو صاحب بهادر مع سرداران عالیشان و عدگان فراست ننان و شوکت و حشمت بسیار و مروفر ببشار بدربار فيض مدار سرف اصداره ورود استبثار فرمود و دران رور و شب برای بحش از کهم خدادندی نهگی جلوی سرکار شکوت د تار و تمای ارکان و اعیان و ملازمین عبودست ارتسام بهم از خواص و عوام حاضر دربار فیض مرار بودند و نذور و پیشکشهای این نوید فرحت جادید گذرانیدند و جنرل بورد صاحب بها در که با فوج ظفر موج کمینی از سولدات ولایتی و سیاه بندی برای بهرمات و مفاظت جناب رحمت آب اذ نوف اعدا و

بجبت جلوی سوادی خاص در چیپاک سکونت میداشت به تعظیم این هر دو امر نجسته از صفوف افراج اراست و از ضروسب اتواب شادیامهٔ سرکار مرامت آثار و توبیهای همرایی جنرل بهادر و انواب تلمه مرون من المراد صد ضرب سرزده ومادم دخان حسرت از دمدمهٔ سبنه حقد گنییه صاد برخاست کارپردازان دولت بهگی فوج را بانعام اندازهٔ مقام هر یک نواختند و رفقا و طانبين قديم را بمناصب مناسب بركدام سرؤاد ساختند مخفى نماند که در عهد گورنر بهادر موصوف از ششم رمضان سال یم زار و دو صد و مهفده مبحری نظر بر شوکت و حشمت این در خابن مرحمت نشامن بر دوازده بزار بون مقرره مابيام منجله خمس سالبیانه در عوض ضبطی ملک کرنامک بجهار برار بهون او ود گردید

بیان وصول ابن نبیاز گنجور بمدراس نجمسنه اساس از نبلور اعنی بجناب افاضت نصاب فبله گاهی و مهابرت حضرت والدهٔ ماجدهٔ نشففنت بناهی و ذکر انسلاک من بهجدان شففنت بناهی و ذکر انسلاک من بهجدان در زمرهٔ نلامذهٔ نالم محی الدین صاحب نوشنوس

حبنیکه عمم از دوازده سالگی منجاوز در بندنامهٔ حفرت ننیخ ویدالدین عطار قدس استرالا سرار از جناب حافظ حاجی محی الدین ها

مرحوم مبخواندم ان آدم والدعبدالكريم نام مم بنگام طفولبسند به مكى و و ضدت گاریم مامور بود برای طلب من از مدراس فاین نیلور كردبه وصولش مغتنم شردة نظر بسؤن مشامدة عجابيب سفر و تمنای معابید مدراس نضارت انرسم در دل داشتم شادان و فرحان گردبیم و بلحاظ فراق و تصور افتراق والده ما جدهٔ کم در سایهٔ شفقت پایه کش نا مدتی بچندین ناز و نعمت برورش یافته و گاهی دور و مهجور ان چناب والایش نشنده بودم خیلی هراسان و ترسان گشتم نکیف از فرقت مرایا حرقت من سفر گزین که بام و شام مدنظر عطوفت اثر جناب او بودم حن و طال راه باب فاطر نوازش ذخایر او سنده باشند نبان در تقریر این حال فائز و قلم انه تخریر این مقال قاصر است الحاصل جناب والده ام باجشم الشكبار و دل بيقرار حرا بصياست حافظ حنيقي و ضانت ضامن شخفيفي سپرده رخصت و بخضوع و خنوع دست برداستر درحق من دعای حصول نبر و برکست بحضرت مجیب الدعواست نود و من گابی محمدیان و دانی خندان بیرون خان آمده در باطن با ناد حفاظت جناب سبریای الی و بدرقه اعانت حفرت رمالت بنابی و در ظاهر بصحابت آدم فرستادهٔ قبله گاهی در شهر محم الحام سال بکهزار و دوصد و هفده بجری به سمت مدراس یع سیار و راهی سخت در وصه یک به فنه بحفور شفقت مجنور والد ما جد منزف و از سوادت بابوس دا، ۲۲ بابوس دا، ۲۲ بابوس دا، ۲۲ بابوس بابوس بناب خالم کم قبل ازین گائی او را ندیره بودم سنغد شدم و پس از ادراک ترواب ملازمنت بزرگان و عمدگان روز دویم یا سیوم به جناب با عزوجاه مولانا مولوی سید باقر آگاه بهمراه والد مأجدم دفتم كان جناب فضيلت انشاب نظر برع وست افزائي مجرد معابین کاکسار بیمقدار برفاست و بنده از راه ادب دست بست سر خود در کنار مرحمت آثارش فروکشید و بادای تسلیم سنادت تشیم برداخة جانتين ادب گاه . حضورش كرديد سمنجناب بعد نيل و فال بزدگان چند کلات موعظان در باب تقید نوشنند و خواند بمنده تأكيبًا با بيد برزرگوارم وزود و بنده وقت عنايت بايذان رخصتان بدست خاص اجازت گاه گاه ماخرستدن حضور علم محور و ببیشگاه رفیع بایگاسش گرفته ، مکان خود مراجست نمود ، دران جن باقضای سُوق موفود باوصف نصيم عزيمت خالم سمت جود جهد اداى طوی خال خردم ممتابیکه بنگام خروج از نبور بیخواندم باز بامشق خط عربی نزد جناب ممدوح آغاز بنودم ، و بعد چند روز بمراه خالم بمعمورة مزبور رفع پس از وصولم بمعمورة مركور ازربكذر عارض دید دو داد چندی شنل درس و مشق بمعرض نفویق ورآمد پون فالم بسرانجام بهگی مهام متعلقه خود تربیب دو ماه درانجا بساط سكونت جيبه وقت مناودت منعم ذار خان فرند كلان وغیره را برای اکتناب علم و فضل همپای خود گرفته داخل مدراس گردید احترالداد مجددًا انتاح درس کتاب و مشق خط عربی نمود (۱) (۱۷) تصیم طلم (۱) (۱۷) رمدورد کر خدای طوام (۱)

برگاه والدم و خالم بعد امضای چند ماه صورت سکونمت دابی بمقتضا نفل معاش دربیجا دبده ادمان را بطلب متعلقان خود روانه نبلور و چور کردند و بعد تجسی تمام خانه وسیع از کرایه بدست آوردند و والدم قربب وصول متتلقان خویش یعنی والده ما جده وغیره م اتفاق آمدن ایشان چند روز پیشتر از رسبدن منعلقان خالم صورت بست بود از خانقاه برآمده بخانه کرایه کم حاذی خانهٔ سالک طریقه انیقه قدیمانه و ببدریس ببندیان فرزانه و کیگانه رهناب مولوی عبدالقادر صاحب مرحم بود فرکش نمود ، و پس از انقضای روزی چند وابستگان خالم هم در رسیده در بهانخان با ما سکونت ورزبدند و باتفاق تا فریب سله سال اقامت مبداشتند دران زمان مطابق وادداد نباكان والانشاد رسم فرخنده صدم جناب صاجراد ولى عبد فخالامرا اعظم جاه درس بادده سألكي سال يكبرار و دوصد و هجده هجری به انتظام تمام و زیب و زینت تام و تقسیم تدریای طعام و ترتیب مجلس خاص و عام بوننت سحر و شام حن انصرام بذيرينت -

ببان ورود نامه طانبت علامه بادشاه انگلتان در باب استقلال رباست بنام نامی و اسمهایی جناب نواب رحمت ماسب

بفضل جناب المبى جل جلاله و اعانت رسالت. بنابي المراد المادة على المراد المراد

عم زاله دوز دوشنبه تاریخ مفدیم ماه ذیقنده سال بیمزار و دوصد د نوزده بجري الون ميجرصاحب بيش از طلوع نيراعظم ووغ بخش عالم وارد حضور لامع النور گشت بمكى جلوى سركار نامدار بمباى خود بباغ کمپنی برد و بند برآید وقت دو گهڑی روز فرج فیروز كبين مع سولدات و سواران باريكاك از دروازة ديوانخان بايدنكل نا دروازهٔ باغ مذکور بهر دوجانب شارع عام محاذی کیریگرصف ندند و هم چار خرب نوب اندرون باغ خاص منصل ۴ بگیریکه مهندی گنهٔ نامند قایم کرده شد نیز سایر ملادبین سرکار نیض آگین از اعلی نا ادنی حسب الحکم معلی نباس نفیس و مصفا پوشیده بدربار مکرمت مدار حاضر گشتند و بر مقام خود با نشستند دبین اثنا لون ببخ صاحب نامع نوازش معرون طمانیت مشحون بادشاه جم حشمت داراسباه مر بخسرو شوكت زيدون باركاه انگلتان نضارت بنبان متضمن استحكام واستقلال رياست كيرالاضافت بنام نامى و اسم گرای بندگان عالی منعالی نواب عظیم المرتبت سریم النفس عالی درجت در عاری باخود داسشة وجوی سرکار بترتیب بمراه كذاشة و جناب والاشان جرب نشان نواب كورز بنك محد باندی خود و ادمرل صاحب و دیگر سرداران جلیل الشان از ابل قلم و ابل شمشیر و چند خانزنان لطافت شیدن برای ادای چنم روشی ببی مبارکماد عقب فیل عماری بر بهلها نشسته از باغ مسطور بلوربز گشتند، پس جناب صاجزادهٔ ولی عهد نواب ۱۱ ورد (ما)

بنداتبال ما و جناب شرف الملك با جاه و اجلال تا درب باغ خاص استقبال نوده به تجل شایان و طمطراق نمایان به حضور فيض سَجُور اوردند دران حبين نشاط الكين نواب معلى القاسب از جلوس گاه سراسر و بیت شمشیری بیست کم مهزا دموب مامند تعظیما بیش آمده بمهابت و سطوت نمام منظر ورود خط کرمت ممط و طاقات گورنز بهادر معزی البه بزیبنه دارالاهاره دونق قیام می افزود و چون نامه امتفاق علامه رسید و ملاقات گورنر بهادر ممدوح وغيره صاحبان عالبينان موافق مرسوم بظهور انجاميد اذهمنجا با دستگیری گورنر بهادر نا نخت طلائی و مسند ادرائی سم بقدر انفاع كرسيها مرتفع كرديده است تشريف آورده جناب كورمز بهادر را بركونج مخلى منصل تخسن نشائده خود بدولست برشخبت طلائي مذكور سرف جلس میمنست مانوس فرمود جناب گورنر معزی الب نامه معظه را از صنده نخج برآورده خواست کم بیست مبارک جناس ذاب والاخطاب بدير ، ناگاه جناب نواب فيض انشاب سبقت کرده فورًا از تخت فرود آمده نامهٔ موصوفه را پیست خود گرفته جهته فرأست به مستر جان باهلی میرمنشی دارالانشاء انگریزی داد بستر پذکور بر چوکی مخل سرخ ایتاده (ق ۹ب) زبان بقرأت كشاده مسامع زبان دانان أنگريزي را از اساع مضاين و معانی رنگینش نواخت ، و راجه خوب چند میرشنی نرجمه فارسی آن بر بهان چوکی ایستاده با آواز بلند و فصاحت دل ببند خوانده جان ۱۱ انبال بست کم آن را (۱) دا) آورده (۱)

و جنان سامیبن طاخرین را بسرور موفور مسرور ساخت بحیالتد ثم حمدات بعد نواندنش جناب گدرز دانش پرور و ادمرل صاحب و د مگیر سرداران فری شان و بانوان لطانت نشان بقانون خرکیشس مراتب ننهنیت مودی ساختند، انزاب مبارکباد در باغ سرکار و بر قلم و بر نمای جاز وغیره و سلم شکک تفنگ ا از فرج ما ضرالوقت سر شد ازان بعد حضرت بندگان عالی متعالی بناسب گدیز بهادر و اذمرل صاحب و جمیع سرداران و خانونان نزاکت توامان را بنا بر تناول بركفش يبني طعام جاست بمراه تود بجرة نتمت خامذ برد و در آنجابر مبر بركفش اطعمهٔ سرناگدن و فاكر بوظهون أنغدر چيده اودند كم كايى بنظر احدى صورت اين چنين تكلف جلوه ما نمود چنائب بهمگنان بعد فراغت انه تتناول طعام ببیش تخت فرخنده فرجام جمع ۱۲ ده استادند ، بندگان حضرت نواب ذئ كرمت جناب گورز صاحب والامناصب و خانون تبجسته منظر و چند سرداران معتبر را خلاع فاخره وعطر و گلاب و گلها وغيره مرحمت ونود د بدگران فقط از عطرو گلاب و گلها و بیرای بان تواضع نمود ، بعد رخصت ابنتان خود بدولت باز برتخنت زراندود جلی سادست آمود نموده باخذ نذر میمگی طازمان مرایا ارادت و سرفرازی و عرب افزانی بندگان لازم الرعابیت متوجه گشت ، دران میان از راه وازشات خداوندی پدر بادی محترمه خود نفرت جنگ را بخطاب شکوه الملک نصیرالدوله و دا، دنواب (۱) ۱۲ دنوار (۱)

عطای جینه زمردبن و نوبهت بدستور نواختن بر ببشت حین عنایش و جناب مولوی محدغوث صاحب را بخطاب منزف الملک شرفالده مولوی محدغوت خان بهادر غالب جنگ و مرحمت جبغه و آفتاب گیری و نوبت مطابن قاعده مسطوره وعمادالدین محمرخان ظفریاب جنگ را بخطاب عمادالدوله سروان ومعزن ساخست و رای خوب چند میر شنی را از خطاب رای رایان راجه بهادر و عنایت کب راس اسب خاصه و خلعت کمیربانی و دوشاله نواخت و دیگر ملازمان ذی مرتبت و ایل خدمت فراخور رنبسند بعطای تشریفات و خطابات و انعامات و دوشالهاء بیشار مشمول مراحم و مبذول مکارم گردیدند و در شب آنرونه بزم بخن طرب و شادمانی این کامرانی بفرط نکلف و تزئین و رفض و سرود دلنشین آراسه شد و در نمامی آبادی مدراس جمعیت اساس و دبگر بلاد مثل ۱ رکاه و ساتکته و نته بگر وغیره سکر مشکر این نوبد بهجت جاوید تقیم پذیرفت کام و زبان هریکی از سکنای · دور و نزدیک ملاوت متکافر بهمرسانید و لب دیان حاسان را پر از تلخی ای حسب وافر گردانید

## ببان حالات رافم وغیره که بعداز ورود نامة موصوفه بظهور آمده

بناب خالم برای جبر نقصان منتابره خود کم بعد انتفاد (۱) مهراتی دما (۲) جاوید بوادها (۱)

بحاح مبارك النسا ببكم مرحومه مثل درمامهة ساير ملازبين بعرض تخفيف آمده بود در جناب شرف الملک آمد و شدمی داشت ، در خلال این حال از سغارش جناب موصوف و بذرببهٔ نبوت قدامت و انتساب او بسرکار جناب نواب امبرالامرا فردوس مکان و بواسطهٔ تحقین ارادت بمعرنت او در جناب قد سبه نظر برفانت او با نصبرالدوله شکوه الملک در وفت اسیریش که مع توابع خود اسیر پنجه سطون نواب حبدطبخا بهادر گشته از چندرگیری سمت بالاگهای رجوع نموده .بود بخدمت اتاليفي صاحراده عالى بإيگاه نواب اعظم جاه مقرر و بهم به نعين اسب سوادی از سرکار مفتخر گردید، مهذا بعلت وفوع نافیری در وسسبدن از میلاپدر بهایون محل جهت ادای نوکری حکم والای بعناب رحمت مآب بوساطت جناب مدارالمهام حاصل نموده مع توابع خود والدم از آنجا برآمده در الجير باغ به مكان مستعار سركار سکونت ورزید و گاه گاه در اوفات عدم حضور سیدمحد توثفان صاحب خوشنوبس که از اللارهٔ او است و جناب سیدعبدالقادرها خوشنویس ور نعلیم خط و ندریس کمنب فارسی به صاحراده والا کمر ممدوح نیابتاً مشول شدی و رفته رفته بنعلیم و تدریس ضاجزادهٔ موصوف و صاجرادهٔ دولت بناه عظیمهاه بادستقلال ما بورگشت و تهمنته اوستادی نواب جوان دولت و جوان سال سبه استر المنعال بيوست ، و جون والدم وغيره يهني ما بهم متوسلان حضر سکاه مهم از ابتدا بفصور در ماهه مثلای انواع رنج وعنا و از ملاحظه قلت آمد وكثرت خرج بربيج وتاب كش شكنجه تشويش صباح و مسا بود بهم ابن شخفیف عام که از نکاح مبارک النسا بیگم صاحب بوقوع انجاميد علاوه بران كر ديده غوطر خوار جارموج فرط بكليف و اضطرار و غربت بحر نابیدا کنار عسرت بسیار کردانید ، و راه امبید وصول بساحل نجات برسنیاری نکک رفاهبیت از این جائی بکشاده درت ياس مطلق نشانيد ادس مخاسم بدرم باين حالت برطالت نظربر استنکاف و انکار مزاج حمیت امتزاج جناب ۳گاه خود را جهنة افزایش مثاهره بدر کسی از کاربردازان سرکار فیض مدار رسانیدن و بنوسل احدی از ایل کاران دربار ذارین باب سفارش كنانيدن نمى توانست ناجار بدار قناعت اقامت ورزيدو باعانت اجربت كتابت بساط اوقات مي پيجيبد در وسط چنين حال تشنت اشمال كتاب بوستان نزد جناب طاهر مرحوم معفور وكتاب گلستان وغیره چند نسخهای خود از عقاید و فقه بحضور فالم میخواندم و منتق خط نسخ ہم "ما حرف فا رسانبدہ بودم اما بسبب طیق معاش بران خط نسخ كثيرة استساخ كتب مناجره مؤجر شدم قضا را دران بنگام عسرت التیام مربی ما یعنی جناب مولوی محمد با فر آگاه در سال یکهزار و دو صد و بیست بهجری داعی اجل را لبیاب اجابت گفت و دلهای ما را از ناوک غم و الم سفت ازان بعد بذراجه الطاف مترف الملك مرهم نقصان مثاهره والدم كم بیشتر بظور آمده ، لود بکمال انجامید و رسم نجسته نظم جشن (۱) در بنیات ۱۱)

بسم الشرخاني جناب صاجزادة فرد مراج الامرا نواب عظيم جاه بهین بهین ٬ و عطای خلاع از جامه نمانه نوازش آگین و تقسیم توره با و جائز با بحسب مراتب برکس از ملازین بتاریخ بیست و بهشتم جادی الاول در سال یهزار و دو صد و بهشت و یک بیری زبنت سرانجام یا فت -

بيان در خوردن والرم باعمادال بن محروان بهادر ظفرباب بنگ عمادالدوله بدرخوا رقربه بطور اجاره از تولفه خان موصوف ازابل عمینی باجاره گرفته بود و برآمد دیگر مطالب ذاتی خود و اتفاق ملاقات ما دو برادران باخان موصوت در ضمن آن

یون پدرم دید که سایهٔ مشفقت بایه حضرست آگاه نوال پذیر گردیده و کسی در ظاهر معینی و در امر استکتاب دلیلی نمانده ، باخان موصوف که دران ابام از باعدف مختار میت نابست جنگ بکارپردازی دولت سرای جناب قدسبه عنان اسب آمد و رفت او از کمی التفات جناب قرسیر باز کشیده و رونن بازار اقتدارش کابهیده و شهرت عزت و اعتبارش بالخطاط رسیده و 

تجارت نزدیک و دور به نهایت انجامیده اود از وساطت جناب طاهر صاحب خوشوبس و حاجى حافظ محى الدين صاحب كم دران أوان به تحفظ قرآن مجيد استاذ خان موصوف بعدد ملاقات نمود و برطبق مركوز فاطرخود قریه ازو باجاره گرنم*ت* چند سال در سعی و تزدد <sup>زراعت</sup> وغيره أنجا متوجه كشت ازانجاكم بخت نامساعدت وتقديمه باتدبير ناموافقت می داشت از عدم باران رحمت بجای منفعت کترت مفرت صورت بست ، دربن عصه پدرم خواست کم فصیده مندی مولف خود بتوصیف جناب قدسیر از استعانت و توسل فان موصوف بحضور جناب ممدوصه محزرانبيه ورباب استخصال اتاليفي صاجزادة دولت بيناه عظيم جاه سلمداسترسعي نمايد بجنانجيم خان موصوف ازراه الطاف النماس والدم تبول نموده ببيش از بک سال از ایام رسم بسم استرخوانی والابش مساعی موفوره بکار برده در اجابت ابن معنی از بهشیره خود بعنی جناب قدسیم عهد محکم حرفت و بوفت موقت ببنی بعد انصرام مهام جش رسم مسطور یاد ده جناب قدسیه گردیده والدم را از سنوف خدم سن اتالیتی مشرف گردانید و والدم هم بر روز بحاضر باشی جناب صاجزاد والاشان سرابه اندوز مبالات می شد و در جینیکه والدم بتقاریب اعبان وبملاقات خان موصوف تشریف می برد رباعیات شاءانه گفته و از دست ما هر دو برادران آبایش خوشنویسان نوبسانید همراه نود برده به خان موصوف میریا نبد و خان بوصوف بطور ان جام دها)

عبدی دو دو روپیه مما مرحمت میفرمود و دران زمان سن من چیزی کم و بیش شاننده ساله و س برادرم چهارده ساله بود و كتاب بوستان كم از جناب طاهر صاحب ببخواندم تمام بمكشسة نا بیسال بیاد مانده شانزدیم جادی الاوسل سال بهزار و دوصد و بیست و دو بجری از سلیم جان بخالق اس و جان ابواسب غم و الم بر دلهای والدین وغیره کشود ناگاه درین حال خان موصوف را شوق تجارست جنس مجهلی سندر گریبان گبر خاطر عاطر گرد بد و حافظ محیالدین صاحب را بروانگی سمت بندر مذکور جهنه آوردن جنس المه المجا مقرد گردانید حافظ صاحب موصوف از ریگذر نابودن مردموری و محم باستجازت والدم من اضعف العباد را بخالة خود درميلابد گذاشته عازم بندر مسطور گشت و بمن بملاحظ وقت وصت و دست داد تخلیت در حفظ فرآن شریف اشتخال ورزبیره تا پازگشت مافظ صاحب معزی البه ربع قرآن مجید را حفظ ممددم و بعد از مراجعتش بخام خویش سمده بحضور والدین عسب عادت سکونت گرفتم و بیل و نهار مخرجه حفظ زآن گشتم پدرم د غالم بمن فرمددند كم بدون ادراك قوانين بخويد وأت وآن مجید نازیبا و از طراز حن معراست باید کم از مقترای قاریان بیگامهٔ قرای این زمان واقف روایات حفص مربی شایقان پر نقص زبدة حاملان كلام اللي جناب مولينا حافظ شيخ محدمي بأين بخوبد ، کوانی و مخارج حروف بدانی پس نقش منوق تعلم آن در لوح ۱۱، بگرد (ما) ۱۲، مضد (ما) دس، باسبات (ما) فاطرم صورت بست و ذوق حضور خدمت نیض درجتش در دلم فرایم نشست ، و چون دران زمان آن فضیلت نشان اکثر بحضور صاحبزاده عالبیتان نواب عظیم جاه دام اقبالهٔ بتعلیم قرآن حاضر می بود قائد قستهم بدبن دربیه سبعه بآن آستان دولت و اقبال دربیری فرمود -

بریان ابندای باربابی این حقیر نیاز توامان در دبیرستان نادیب نشان جناب مردو صاحبزاده فیض رسان عالمیان بدیجه حفظ قرآن و فلمور توازشات این امیر والاشان بندریج زمان برحال من ذره سامان به بمن کلام حضرت را

جناب فالم در سال بکهزار و دو صد و بیبت و یک اجری اجادت احضادم بربتنان فیض نشان جناب صاجرادگان والا شان اعنی نواب اعظم جاه رضوان آب و نواب عظیم جاه ستمه استرالوباب بتقریب تعلیم قرآن سریف از جناب قدسیم کاکرده روزی هرا بهمراه خود برده بجناب عظمت انتساب محرّمه محدوم و بحضور فیض معود برده بجناب عظمت انتساب محرّمه محدوم و بحضور فیض معود بر یکی ازین صاجرادگان والا تبار خجست اطواد فیض معود بر یکی ازین صاجرادگان والا تبار خجست اطواد فیض معود بر یکی ازین صاجرادگان والا تبار خجست اطواد فیض معود بر یکی ازین صاحرادگان والا تبار خست قدرافرای فوش افلاق نیک کردار ، برگزیدهٔ امرا ذا د با ی نامدار ، شفیق قدرافرای

عالِمِقدار، قدوه كاء باعزو وقار الودة بوادان روزگار، سرآمد مهزيان فطانت شعار ، مسرحلقه ادبيبان شيرين گفتار ، ستثناى دانثورا فراست النار، ببیتوای قدما فوازان کرمت دار ، منتخب رهروان طريقه الميقه اصحاب حميار، خلاصه محبان صادق الولاى ابل بميت المهار، نذور گزرانیده بخدمت حافظ صاحب ممدوح گذاشت، پس من بر دوز طفر حضور ، و مودی مجرای بر دو صاجزادیای نادش دستور گشت روبروی جناب صاجزاده بلنداتبال عظیم جاه نؤش خصال سلمدات المتعال از جناب حافظ صاحب موصوف مبرور و در بعضی اجبان از صاجرادهٔ اشفاق سنبان ، جناب طفظ عبدلعلی صاحب نویش الحان ، سلمه السبحان ق ۱۱ ب مستفید درس قرآن اعجار نشان البيشيم و با وصف حاضر باشي كبل و نهار بسبب عنابات بسیار سن برگردیدهٔ ولی نعتان طرمت آثار در عرض دو سال حفظ قرآن ساختم ، اما بمفتضای استلزام حضور جنابین موصوفین بضبط آن کماحفه پرداختن سوانستم ، و چون بحضور جناب تدسید جهت ادای فانخه ختم عض کردم، از راه فرط عنایات علیه بعطای سبلغ صد روبیه سرفراز گشتم و به تربیت جنن افتتاً وآن عظمت نشان محضور چند بزرگان و دوستان در دبوانام فاينس كامل ، صوفي صاف دل ، عارف حق آگاه ، واقف امراد لی مع التر جناب منیخی و اوستادی مولینا مولوی محد وجیهداستد

را؛ مهمديان (ما) (١) طريقة اصحاب (ما) (٣) بيكش يا دا)

قیس استرمرہ بالوازمۂ ساع کہ بعناب ممدوح جلیل الشان برطریقۂ ابوالعلائبة شاين آن بود پرداختم ، و فائخه مفتح ختم فلاح بحضور شیخی و استادی جناب حافظ محمر کمی صاحب خواندم ، و دعای خو.لی دوجهان این خداوندان از نه دل بجناب مجیب الدعوات ب مثل منودم و چون مابین حفظ در مسجد کاسط باوا کم سرراه جام بازار واقع است ، چند اجزای قرانی سم به خیر حفظ در المده بود در نماز تراویج واست می کردم ، بفضله نفالی در سال انمامش نیز بحسب معمول در بهان مسجد آغاز تزاو بح كرده بودم كم حكم جناب قدسبه جهنه استاع زآن مشفقي وكرمي صاحبزاده حافظ عبدالعلى صاحب که برای خواندن ترافیج در مکتب خانهٔ جناب صاجزادهٔ مدوح مقرر شده بود شرف نفاذ بافت ، ازانجا کم من ونست افتتاح حفظ نیت رستر خواندن کرده بودم ، بلحاظ سنگر آبی جناب قدس نبست بخود از عدم اخذ زر مغررهٔ سامع شکنج وسای تنویش خطِر گشتم ، در بنحالت بر فکر و ملالت جناب مولوی عبدالقادر ما مرحم ومففور مصلحنًا مجوز شدكم نظر بربد المد مزاج فبض امتزاج جناب قدسبه گرفتن چنین زر و صرف سن رایس بیجیگاه عندالشروافذ نخوام كشت ، بناء على بزا نظر بالمتثال كم جناب قدسيه بسوت سربیم در بیخ سش روز از ختم قرآن شریف فادغ سده متوجم ساعت طافظ صاحب موصوف كرديدم ، يس يعوية تعالى روز فتم المُكراً بي كنايه از ريخش الله كي بم بمست كم درميان دو درست دا قع مي شود (بريان) رأ)

تزاوي جناب قدميه بسمع قران مجيد تشريف آورده بجرة بهان کتب مترف جلوس بخشبه و بند انفراغ از فانخه ختم مرا بخِ اندن چیزی از سیات قرآن سریف کلم فرمود ، حسب الامر جليل الفتريش چند آيات اعجاز سائ با رعابيت قدانين سجويد برخاندم ، ساعت فرموده صوت ولحن من با قوائد قرات نهابیت بسندید ، بحافظ محرکمی صاحب بے سعی و سفارش کسی گفته فرسناد سم این تلمید شا را بجناب نواب معلی القاب بندگان عالی منعالی عرض نوده دنبیل بگرگرٔ ملازمان و منتیبن جناب صاحبزادهٔ خرد والاستان يدى عظيم جاه خواجم منود ( ق ١١ الف ) بون دران روزا تسلط عبدالنفار بهادر تابس جنگ بسركار فيض مدار جناب قدسبه و جناب معلى القاب بندگان عالى متعالى بيش از بيش و دل جناب صاجرًاده کلان از عدم تصفیه و مجبور ساختن خان سطا بذربه نزبیت سنب و دود "نیش در ریش و کرمت کد و رنت راقم بحضور جناب صاجزادهٔ موصوف بر فاطرش شاق و سوی ظنش نسبت براقم در ترغیب جناب صاحبزادهٔ ممدوح برعتاد و افساد کاریای خود مالایطاق و بم ازبن سبسب او را با راتم عداوست تخلبی بیشتر و مالایفاق بود سنابد این مامول تا چهار سال در حجاب لیت و لئل مادره جلوهٔ ظهور شخود، حتی که برگاه این اضعف الانام در سرانجام مهام مرجو خود (ا اخب د روز میش را)

بیاد دہی جناب فدسیہ عرایض مع اشعار مهندی میگذرانید، خان مسطور از راه خصومت باطنی خار ممانعت درراه برسمد کادم میکاشت درين عصد صاجزادة خرد والأكر بلنداختر أيز حفظ قرآن سريف بانجام رسانبد، و توجه خاطر خطير بخواندن كتنب سخو و صرف و فارسی وغیره منصرف گردانید

ببان حصول مشرف ملازمت باسعادت جناب نواب رحمت مآب علبيرالرحت باین درهٔ بیمقدار اول بار و دیگیرسوانخ و روداد قابل اظهار

برگاه جناب شرف الملك مرحم بناريخ بازدهم ومضان المبارك سال يكهزار و دو صد و بيست و سه بجرى از فدمست ديداني معزول شد، بر دل والدم ان كلهور ابن امر و باس حصول مکنونات فاطر از اضطراب غاببت و ننتویش لانهاببت لاحن گردید و در بهین سال مزاج وباج جناب رحست مآب باسنیلای عارضهٔ الكيرا متكسل كشت ، بند ال يك ماه سيرديهم محم الحرام سال بکهزار د دو صد و بیست و جهار بهری غسل صحت فردد پس ازین 

رباعي

از فضل الله غسل صحبت بإبا ہے سند عظیم دولت سابہ رہے اس کا ہم یہ بارب تا ہروے قیامت نیامت

طبار نودم بین آنجناب مرحمت انتساب بعد از تقریب جنن صحت کم بهانروز بود وقت قریب نماز مغرب بجناب سیعبدالقاله صاحب خوشنویس ارشاد فرمود که من بحضور نواب می نشیم باید که شا راقم را بهمراه خود گرفته باین تمهید کم راقم از اجازت حضور قدسید ممکتب خان صاحبزادهٔ فرد بلنداقبال عظیم جاه حفظ قرآن شریف قدسید ممکتب خان صاحبزادهٔ فرد بلنداقبال عظیم جاه حفظ قرآن شریف کرده (ق ۱۱ ب) شوق طلب علم دارد بیشکش گذرانبد ، جناب موصوف باختال حکم خداوندی برداخت ، چون قطمه مذکور در حضور گذرشت ، خود برداخت مستفسر احال دلدیبت راقم سند،

<sup>(</sup>١) قيامت قيامت بجناب سيدالخ (١)

قادرصاحب خوشویس از نام والدراتم و خدمت اتالیتی صاجرادهٔ خرد مروضداشت فردومی دانم و معًا راقم را حکم صادر شد كم در نماز مغرب مقتدا شود ، حب الحكم بأمامت استادم و مطابق مذمهب سنیهٔ شانعبد در ادای ارکان نماز پرداختم ، چون جر خواندن بسمانطر در منهب حنفبه کمروه است ، پس از ادای نماز خود بدولت مخاطب براقم نئده فرمود كم چرا بسلم بصومت بلند قرات نودی ، شاید در نماز ما کرابست واقع شده باشد عرض كردم وقت خواندن كتب فقه الاجناب مترف الملك مرحوم معلم شد کم نا آنکه امام مطابق مذبهب خود رعابیت سن و مستحبات تکند ، نماز ماموین هر مذہب ان باولوبیت مودی مگردد چنانج نزد عالم متبحر اجل ، منهوج علم و عمل ، جامع معقول و منقول، کاشف فروع و اصول، فرد کامل فضلای متاخرین مهر سپهرعلیم دبن متبن، صاحب تصانیف فایقه و توالیف رابعهٔ واقف اسرار خفی و جلی ، جناب کمک التله مولانا محد عبدالعلی قدس سره الولی ، بهین قول مرجح است ، پس ارتفاد مشدم از المامبذ مشرف الملك بسنى ، عض كردم آرى ، بعد ازبن اززبان مبارک نود در تحسین و آزین راقم در انشانی فرمود، دونه دگیر مرگذشت گذشته بیش استاد ممدوح خود ظاهر ساختم، فرمود كم أكر مذكرة اين مئله دقت بودن من در حضور آيد بخب ترين وجبی باظهار لباقت تو خواهم برداخت و دران منگام میمنت زب از پیش گاه والایش خلعت مدارالمهای با تغدان دیخفی بناندیم به محم سند مرکور و خطاب جابی بمقتضای تالی نزنی بموجب اطلاع بدربار شاه دبنی با وصف عدم اقتدار و فضیلت سلطنتش موافق رسم بزرگان خود ندندیم دبیج الاول سسند الیه بجناب بهین صاجزادهٔ عالی مقدار فخالامرا مرحمت ، و فطاب عقیم بهی خلم بهان دربار بادشایی نوزدیم دبیج الاول سسنالیه ، و خلفت منصب بخشی کدی مع شمثیر به پانزدیم شهر جهادی الافری به جانب کیدن صاجزادهٔ والا تنبار سراج الامرا کمینت مشره ، و بعد ازین خطاب فخران مرا به عدة الامرا و سراج الامرا با برالامرا مراب الامرا با برالامرا مدرب الامرا با برالامرا مربل گفت -

بیان ورود نامهٔ صاحبان عالبشان کمبنی بهادر درباب استقلال ریاست بنام نامی معلی القاب نواب عظیم الدوله

بنون نیزد سیمان تعالی شان، و امداد حبیب برگزیدهٔ بنیان اعلی اصاف، دور مبارک جمعه بنیست و بهفتم شبان مال یک براد و دو صدو ببیست و شش بجری وقت بعفت و نیم ماعت دونیم ماعت دونی بنندمشده خط نوازش نمط صاحبان والاشان کمینی بهداد موسوم اسم سوادت لزوم جناب بندگان عالی منقالی قاب

عظيم الدوله والاجاه سنر فالكزصاحب جيف سكرنزى ومحمنل باريكي صاحب ون میجر در عاری سرکار با خود گذاشته (ق ۱۳ الف) و لطیف ببگ خان مورچل برست نشست و جناب نواب گوریز سار جارج باراد بارونی بهادر و دیگر سرداران ذی شان بسواری بهلها عقب فیل عماری بوده و سواران باریگاف و جلوی سرکار بمراه داشته با تکلف و تزیین موفور و شان و بیل نا محصور، از باغ ایوان نواب گورنر بهادر برآمدند و ازین سو بر دو صاحراده والا كر جليل الفدر اعنى جناب اعظم جاه و جناب عظم جاه در عماری سبز و حافظ احد خان بهادر بخواض نسست ، باستقبال نامهٔ کرمت شامد از مبان دوصف فرج كبيني كم از دروازه دبوان فائر بهايون محل يهني دارالاماره تا دروازهٔ در آمد باغ خاص مقابل بکدیگر استاده بددند ، تا البُ كر اصطبل اسبان ترب تشريف فرموده صحابت خط تفقد نمط نزد زبینهٔ دارالاماره رسیده نامه را از عماری فرود آوردنهٔ دران زمان بشاشت عنوان حضرت بندگان عالی شمشیری از قسم دردوب برست گرفت با مزید و شکوه تعظیا از جوسگاه بیش آمده جتم بر راه ورود خط و نزول نواب گورنر صاحب بزید دادالاماده زیب و زینت می مخشید و بم ابل خاندان وسایر طازمان از اعلی نا ادنی باستخطار دربار فیض مدارش A (۱) آب گیر بروزن با گیر تالاب را گویند و کوی کر آب درایجا ایستا ده باشد (بریان) (آ)

بهره اندوز می گشتند ، چون کرنل بارکلی صاحب و فالکز صاحب ح خط از عماری و زاب گورز صاحب و سرداران دیگر از ابل ربيل يا بايكن المده باجناب بندكان عالى از برشش زادان بقانون بخود با سانقه و مصافح طاقات كردند ، بس حفرت بندگان عالی دست نواسب گودنر صاحب و جزل صاحب گرفند اورده بركونج مخلى نزديك تخت طلائي كم سابق وجرفيتش بذكورشده جانب دست راست نود نشانپده و ديگر سرداران را مثل کآس میجر وغیره سم نزبیب بیست و پیخ کس بودند بنزف اجلاس برکرسی ہاسے سادہ معزز گردانب وبعد انقضای وقت دو شه دنینه گورنز صاحب ممدوح خط عظمت نمط ممبئ از دست سمزیل بارکلی صاحب سرفنة برای دادنش برست مبارك ذاب والاخطاب برفاست ذاب معلی القاب و جمیع سرداران حضار محفل نیز جهت سرفتن آن مرخاستند و آن از دست نواب گورز صاحب برست مبارک معلى القاب رسيدن بمان بود و بيست و بي ضرب نوب تهنیت بر قله سرمتدن بان و نواب فیض آب باجادت وَابِ مُورِدَ صاحبِ خط را بن بر نواندن به مستر فالكز داد، مستر خکور بر پوکی مخل مسرخ استاده خواند ، بند خواندنش بیست و یک طرب نوب از منرکار فیض آثار قریب آباکندی که ب دان آب کند زمین را گویند کم آب آن را گنده باشر و چاکها دچر با دران انگنده د آب گیر د آب انباد را در گویند-د آن

چینی گنظ مشهور است سرشد و حضور برای خواندن ترجمه فارسی آن به راجه نوب چند بهادر میرستی کم فرمود در آنوقت سنز فالكن بعرض رسانيد سمه ترجمه فارسى نيز نودم ميخوانم ارشادسفد سم به خوانی پس سنر مسطور بر بهان چوکی استاده بهواز بلند خواند، بعد خواندنش ببیست و یک ضرب توب علاقر مسمینی نهادهٔ منصل شمرانی که مهندی گنی نامند سرداده شد، و در فوج حاضرالونت کمپنی و فوج سرکار سلم شک بنادیق سر بآواز کشبه پس نواب سگورنز صاحب و دیگر صاحبان شیج الشان بقاعده خود با جناب نواب متلى القاب اداى مراتب تهينت کرده بر کرسی با نشستند و حضرت نواب جبن رخصت عطر و گلاب وطرویل و حایل گل وغیره از دست خاص به نواب گورنز صاحب لطف نود ، (ق ۱۲ ب) و باقی سرداران را دستهای گل و گلاب وعطر دغیره از دست سنرفالگنر درانید ، و جناب بندگان عالی ببگرست خود دست نواب گوریز صاحب و برست دیگر دست جزل صاحب و نواسب اعظهاه دیگر دست گورنز صاحب شفیق گمفت تالب وسشس دیوانخانه مشابعت موده رخصت ومودند، پس نوازده ضرب توسید دخصنانهٔ نواسب گودز صاحب در سرکار سرشد و فرج و اتواب کمینی بهم روان فلد گشت ، بعد ازان خودبدولت دا، شمری هرجای که آب استاده باشد

برشخنت طلائ جلاس اجلال فرموده از ابل خاندان و ملازبين مرد خرچ و اہل قلم نذرگا گرفت اذ نخت مطلا برناست بحجرہ نعمت خامه تنثریف رما شد و درانجا نیز ندور کافی مردم بنظراقدسش در آمد غض وقت (۱۲) افذ پیشکش از راه مراجم و مکارم خدادندی یکدست خلعت مهنایی مهرماتی و یک تهان کمخاب بیدار و یک دوشاله باعظم جاه دیوان اعلیٰ و موجبست و بکدست خلفت مهتابی مرمانی و بک کخاب و یک دوشاله به عظیم جاه میز کشی كرمت وكي تعلعت كاريوبي وكي دوشاله بمفافظ احمدخان بهادر مرحست گردید و سترجان بالملی بیرمنشی انگریدی بعطای بک فلست مهتابی کارچوبی و بیدوشاله سفید و راجه خوب چندبهادر میرمنشی از عنایت کیک خلعت مهنایی کارچوبی و دوشاله نارنجی سرواز و معزز نشد و بانی ملازمان عمده وغيره عمده درخور ضراب كارخانه جات بنابت خلاع و جایزیا و شالها که در آن بنگام بمشابه گلیمها منده بود کامیاب و ممتاز گردیدند ، و ہم دران روز از حضور فیض گنجور نورهٔ بکصد روبیه مع میوه و عطر گلاب و باربای گل به نواب گورنز صاحب و فقط میوه بدیگر سردادان فرستاده ستد و بنجاه ارابهٔ شکر شادی و شادمانی ورود خط بذا در نمای محلاست مدراس محفوظ الاندراس يهني در ترس كبيري و سكرخان وسيايد (۱) بیشکش یا دا که بیشکش یای باقی داکه (۳) دقت ندر (ما)

و چینتا دیاری و بتیال پید و فرنگی کنده نقیم پذیرفت و بشب بنگامه سور و سرور از جمیع ایل ذوق و جور و مطربان بارید نوا و رقاصان نابهید لقا آرایش گرفت ، حاضران محفل فیض مزبل از ساعت ساع و مشاهده رفض دیده را نور و دل را سرور افزو دند -

ذکر فکر جش سالگره نواب رحمت مآب بطرین اجمال و بیبان صورت بذیری نوکری رافتم و تقرر خدست اتالیقی صاجراد عظیم الشان عظیم جاه مع حبکر احوال

واب رحمت مآب بود رون بخشی سند ایالت در بر سال روز جهار دیم ماه رمضان شریف موافق دستور فراب والاجاه جنت آرامگاه و فراب عمدة الامرا غفران پیناه طاب الشد نزادیها در کفیه میزان که بدر بروزونی و سبخبدگیش نمی توان دسید ، خود را رح بر دو صاحبرادگان سعادست اقتران بادر و نقره و اجناس و افخشه مختلف می شخید و آن را مرف مساکین مبدل منحقین می سافت و ازبن تاریخ تا بیت و دو روز تقییم توره بای طعام بخواص و عوام و فلاع فاخره به صنادید فاندان و طارمان ذی احترام می پرداخت ، و در مدردن (۱)

سششم بر شوال المكرم رسم رنگ و در بهفتم اين جش سالگره بوقرع می بیدست ، و مرکس از اعیان خاندان و الزمان ذی شِان بحصول انعام و تحصیل خطاب بمناسب حال خولیشس ربگ و سردِر و شادمانی بخود می بست ، چنانچ عمادالدوله بهادر ظفریاب جنگ ستقریب هین جنن عالم افود در سال یکهزار و دو صد و بست و بست بهجری بخطاب ایرالملک مخاطب و منصل این عنایت ( ق ۱۲ الف) فقط بدریمهٔ مصاحبت بے تقریبی بیست و نہم جمادی الاولی سال یک ہزار و دو صد و ببیت و مذ ہجری بخطاب ممتازالامرا ممتاز و مصاحب و مقارن این خطاب و مصاحبت بحس فرانست خویش خام نشین و معاتب گشت ، فی الجمله "دیگ این زمگین دنگ<sup>ن</sup> بهار انتباب و طرز این شادی مرامت نصاب بردنگی رنگ و بو د آب و رنگ میداشت کر نشام ربیع و مانی بهار دیگ آمیزی خود را فی دیگ می انگاشت ، دران بر دو شب پرطرب ، آبنگ مطربان تزان ساز و ضیاگران نغمه پرداز، چنان آویزهٔ گوش گردون میگردید کم رقاصه فلک بای کدبان از مقام خویش فرود آمده بے اختیار دست تحسر می گزید و دوز دا، دنگ = طور<sup>دای</sup> دم) دسم<sup>(۱)</sup> (۳) دنگ و بو= خبل و لطافت ۱۲ ب<sup>(۱)</sup> (۲) آب و دنگ = طراوت و تازگی ۱۱ و (۵) رسام عام نقاش ۱۱ ب و آن (۲) مانى = نام نقاش ۱۱ ب آن (۷) ب رنگ = یے رونق ۱۲ بر (اُ)

سالگرهٔ مبارک بهرسوی و جانب صدای نقارهٔ مبارک بادی وگورکهٔ رم) تهنیت و شادی سامع خیرخوابان رقاضی و ادانی را می نواخت و شور صدای سرشدن اتداب این شور و سرور در چیپاک و بر قلنه و در صورت حضور اڈمرال صاحب بہادر بر جہازاست نیز گوش صاد بر عناد کر می ساخت و بعد تقریب همین جش سالگره سال بهرار و دو صد و بیست و سفت بهجری نقش نوكري راتم مع اتاليقي صاجرادة صغيرعظم جاه صورت بست، تفصیل این جال آنکه چون از وقوع ممانیات رنگارنگ درزیگ بست رنگ چاکری خود دل تنگ گردیم و چرهٔ برآمد کار خویش بکلف محالات نیره رنگ دیدم ، عضداشتی منضمن براینکه شاید حصه رزی من در خزارهٔ عامرهٔ سرکار والا نیست امیدوارم که در صورت اجازت بنلاش جانب حبدر آباد نجیسته بنیاد سرکشم بحضور قدسبه گزرانبیم فورًا بحصول جوابش سرفراز بگشتم ، **دور** دير مشفقي محسى محرجاويدفان بهادر اعتبار جنك تاج الدولم بخانهم آمده از طرف جناب قدسیه ببام وازش التبام رسانید کر بعد امبدواری مدست مدید دربن سحریاس فیض اساس عزیمیت شما جهت نوکری سمت حیدرآباد موجب ملال مربید و کلال سندید خاطم كرديد ، انشاء استرالسنعان تا آخر اين ماه ردان تقرر مفايره شا بظهور خوابد رسید باید کم نظر بر قلیل د میر مکرده با یجابش

را) گرکم = نقارهٔ کلان ۱۱ اظفری راک (۲۱) در دیگ بست = برقرار ۱۲ برای

پردازد و عزم طرف دگر نسازد و چنانچ مطابق ارمثاد نیش داد در سخر ماه مسطور بینی بیست و بیخم خوال سال مذکور بنام زده ماهیانه بانزده دوبید از سرکار زادش دستور کامیاب شدم و بخاب نواب رحمت الب و بحضور قدسبه نذور گذرانبده متعین جناب صاحب ذادهٔ صغیرعظمت انتساب گشتم ، اگرج نبوت و تختق حق فدامت ابن نیازمند مثل تعلیم تحریر مسوداست وغیره به جنایی صاجرادگان عالیشان از آن وقت کم بدرید خفظ وآن بجید از ایم مکتبی این هر دو شیع شبستان دولت و اتبال سرفس اندوز گردید ، مقتفی آن اود کم تقرر در مابسه ام از تاریخ مرفومه ببیشر و أز پایزده روبهیه بیشر شود اما از ممر بعض مانع الخیر دران تاخیر و تقصیر افتاد ، بعد از انقضای چند روز برمزاج دشمنان جناب منيع الشان صاحراده كلان شكابب مزمم دان ظاہر گردید دران بنگام محکم حضور قدمید اتفاق حاضر باشی راقم و دیگر اشخاص مثل این علی خال وغیره برای شمارداری جناب معلی القابش وست داد ، بفضل شانی برجی در عصه سیراه چیزی کما بیش مزاج مبارک والایش سرایهٔ صحت و عافیت درنیا الم بلى ظ كرند عين الكيال "نجال ( ق ١١٣) كم احرازش لازم بهمه حال است الإعل جز خفيه بمكتب فانه بيرون تشريف نی آورد ، دران اثنا رسم انصرام شادی طوی من کم بسبب را، زدراً (۲) بينكش إلى فرمدُ متانداه (۲) = جِتْم زَفْرِدَاً (۵) كدنداني الفرى الأ

روداد بیماری چناب ممدوح با وصف عنایت چهار صد روپسیم پیش ازین از حضور جناب قدسیر بنا به چین رسم در جزنر فی د ابهال افتاده بود ، بفضل فضال و اعانت عطاى ستر صد بهون از آبخناب بلنداقبال سم آن را باقتضای منگ دستی خد کم برکور میشود از راجه موس اس بهادر زض محفی يمن عنايت فرود جلوهُ الجام كرفت ، تبيئن حالت عسرست جناب صاجزاده فیض آماده این است کم دران ساوان سی رویی ماهوار برای میوه خوری سانجناب و کی روبید در هرجمه بجناب صاحب زادهٔ سُوکت دستگاه عظیم جاه از جناب قدسیه می رسید، مقارن آن عبدالغفارخان بهادر نابن جنگ از اسهال مبدی بیار گشت اخر به بهان بیاری سیوم رمضان سال یکهزار و دو صد و بسیست و نه بهری جان بخی تسلیم کرد ، و بعد از چندی به متروض مندن وصول این وجه تلیل جهند میوه نوای به صاجزادهٔ شایست سروری در حضور نواب عالی جناب معلے القاب بندگان عالی منفالی بنجاه بهون مابهوار از طف بعناب قدسیه مقرد گردید و من بعد از سعی سیادت بناه نقابت دستگاه ، مظر فيض و احسان جناب قادر على صاحب بغدادى علبه الرحمة والرضوان در جلدوی حاضر باشی و بیار داری جناب صاحبزادهٔ والاتان باضافه پانزده روپیه بتاریخ ببست و نهم محرم سال یم زار و دو

سد و سی بجری سرفران شدم ، و پیش از انتقال خان معزیالیه بورد نوازشات وعنایات جناب تدسیر کم بیش از استفاق الدين نؤان گفت بودم ، بس اله آن الآن موضع شكرريكي اطر صفوت آگین و موقع گمان دل آئینهٔ آئینش ی باشم تفصیل نقام اینکه چون آن ذات فدسبه بمقتضای مرحست فطری . موہبت طبعی کہ مجبول بران است بر ہر کیا۔ از اکفان عشبهٔ اجلال و دانفان آستان اتبال جن نظر ذازش ى كشاير و كسى را از ملازمان نواخة و مؤسلان برداخته یش سوم در ادای شرایط فدوست و خیرخوایی مصدرلفزشها تُده باشد از نظر دفیع منظر خود نمی اندازد از مرکب خان مسط*ور* م نیرواه سرکار نودش بحسب دانست خویش تصدر میفرمود استى راه باب دل شفقت منزلش كرديد، و مقارن اين ال بلحاظ آزردگی خاطر صاجزادهٔ ولیعهد نسبت بخان مسطور نین طن با اصل و وجود بگوشه خاط تقدس آثارش متکن شنس من و والدم بایما و اشاره جناب صاحراده م وصوف در الاكست قان مسطور كم بظام اكرج در طلب فاسيت صاجرادگان والاشان حس مجرای خود ظاهركرده باعث زر فرست دیدانی و بختی گری این دو کس بیت الشرف ردید ، اما در باطن نهال عداوست این بزرگ گرد اے

دا، برحسب دانست نزیش را)

عنایت (ق ۱۵ الف) ایزدی خصوص شبت . مصاحرادهٔ بزرگ در دل برکین خود می نشانید سمی فراوان از خواندن دعوست بحار برديم و باعث بلاك وى شديم معاذات ابن چه ممانى است انهام نشان کم اکثر از افترای مفتریان فنته ساز صورت گرفت والانظر بر نوازشات ب غایت و عنایات لا بهایت المنجناب مقدسة محترمه سم بفضلة تعالى شانه رستد وعرت راقم دربين دربار اقبال أتار بدريجه المين حضور مقدسه است هرگز متصور نبوده که مورد چنین ظن قبیح شوم ، و مشب و روز متفحص سبب وجود چنین تهمیت منافی عقبرست خوش کردم ، غرض بهر طور نظر بر رسوخ و اداد نبکه با آبخناب قدسبه مبداشم و مبدارم نسبت این تهمت بخود مناسب تدیدم، و ہم مقتضای اعطاف و الطاف ہے اکناف سم بخناب آن بود سم این فدوی .ی ریا را برچنین ظن نازیبا مظنون و منهم نفرودی و حیف صد حیف که خلاف انصاف در معرض جنین تهمت صریح در افتادم ، بلکه حق و انصاف آن بود کم این ظن در حق خان موصوف رجوع مینود ، زیرا کم بربهه وضيع و ستريف مخفي و محتجب نيست کم بسا منافع او از تسلط خان مسطور نقصان پذیرفته ، و فراوان آرزو یای او از فلل اندازيش در عدم جا گرفت ، ازان جمله اين بودسم او ميخوات

که بجایش خود مسلط مشت زمام اختبار کاروبار "سرکار جناب قدسير بدست ادد و بطمع حصول منافع كيثر محيط امور متعلق این سرکار منده دیگر متوسلان این سمتان را از میان بردارد و آحمّال است که مثاید دعای اجابت انتای جناب نواب رحمت مآب کم از اطوار نابسندیده اش ممثل آکم جناب قدسبه را ترغیب استقراض لکوک دیکلیف بار آن سیداد و بار قرض ذاتی خود نیز بر ذمت ہمت جناب ممدوص می نهاد وصاجرًا دهٔ ولیعهد را در رنج و عنای دایمی میداشت، فیاین جناب ممدوم و جناب صاجزادهٔ موصوف ناخوشها و دنجشها بریا می ساخت بر خاط اقدس خود رنجی میکشید و باوجود قدرست و انتقام آن از فرط حلم خویش کارش بر منتقم حنیقی می سیرد سیب بلاک وی گردیده و بم نیر دعای صاحبزاده موصوف که محققضای تسلط د اغوای او از دست جناب قدمیر ور بر امر عابن و تنگ بل از جان بتنگ آمده بود بهدف اجابست رسیده باشد ، پوشیده مباد که دودی پیش از مرکب خال مسطور جناب صاجزادة موصوف با درد و الم تمام و حزن و اندوه لاکلام یعض حالات خصوصیت سانت خویشی را ور تخلیه باین فروی با اشتباه و خدمتگذار خرخواه ظاهر كرده ومود ، ميدانم كم ترا اجازت صحيح خاندن كتاب

مستطاب حصن مصبن بركت تضين از شيخ والأكبر، منتخب علاءِ عصر واقف مسائل جزئي وكلي ، كامنف بكات ففي وجلي عالم باعمل ، نقبه کامل ، راست گدی بے نظیر ، موعظت فرمای هر ایبر (ق ۱۱ بر) و فقیر ، بینای حقایق اشیای کماهی، دانای غوامض خدا ۱۳ گاہی ، سالک مسالک تجربید ، ناہیج مناہیج تفريد، صوفي مشرب كامل، درويش مزبب اكاه دل، تارك حظوظ دنیای دنی، وارسته از قبد نفسانیت ما و متی، جناب شیخ و مرشدی ، واصل الی استد ، مولانا مولوی محد حبیب الشر قدس الترسره رسبده است ، بربن تقدیر کب خطور عنی احال تشتت است تال خود بحضور مرحمت معمور سرور بردوس شفیع بوم الجرا، مقتدای انبیاء و رسل، پیشوای بادیان برایت سبل ، ملجائ ہر مخر آب و کل ، ماوای ہر ریجور و نوشدل عليدالصلوات والسلام نوشن مبديهم ، بايد كم نذ ابن عرضى را در کتاب مستطاب داشت بستر برای فراغت و رفاهیست حکونین و برآمد حاجت و اسیت دارین من سخوانی، راقم نظر برانتال حكم بعناب بدين نيت بساختم إ خوانده چنائیه عرضی مسطور الی الآن بیش رافع نباز مثیم در آن کتاب مستطاب حاضر است ، پون راقم را خفا و افرا در اليج امر منظور نبود درین اوراق این معنی را مندرج نمود و المنكر مفتریان بنظن و مفسدان فتنه انگن مصدر حركاست

سرخ و فی تعییب حال این صدالات سگال خوابدشد ، و نظر بر عدالت احکم الحاکمین بحکم سے برو علم بکب ذرہ پوسٹیدہ نبست

که پیدا و پنهان بنزدشش یمی است ا مدقد فی رس ده: گذاشته و دست از انعاضه

معامله خود را موقوف برآن روز گذاشتم و دست از نعرض این دارفناکه وجود بست عدم نما برداشتم ، با بد دانست که فان موصوف بنی ممتازالامرا اگرج سابن در وقت استیلای مانتهای فان مرحم مسطور از عدم عنایات و نوازشات مناب قدسید سرگردان، و پریشان حال دو ، اما مرگ فان مرحم علاده

بران گردیده بحدی معتوب جناب قدسیه مند که صاحرادهٔ کلان را حکم جناب قدسیه بخشت ، پس را حکم جناب قدسیه بگفت فرسنادن سلام صادر گشت ، پس ازانجا که جناب صاحراده نیز از دویهٔ خاندانی و نخوت به معنی ازانجا که جناب صاحراده نیز از دویهٔ خاندانی و نخوت به معنی

خان موسوف که عبارست از دعوی بهسری وغیره با جناسب صاجزادهٔ والاشان باشد کاره و شفر بود ، مطابق امر مادر كرمة نود كاربند مى شد ، يعنى برگاه آدم خان موسوف براس دربانت خربیت بحضور جناب صاحبزادهٔ جلیل الشان آمد در بوابش عین تسلیم سلام گفته می فرستاد و بزرگی خالبست را بر طاق بے اعتباری می نهاد ، و بون دران ایام درا با خان موسوف محبت و مخالصت بیشتر و فرادان و بحکم (ق ۱) الف) هَلْ جَزَاءُ الْلِحْسَانِ الَّا الْلِحْسَانُ تَدَارَكُ وَتَلاُفَى اصان خان موصوف که بوالدم بظبور آمده پلحظ به برآن و زمان .لود ، خدا شام حال و واقف این مقال است که چه قدر بحفور جناب صاجزادهٔ فیض آماده در حق خان موصوف سعی وسفارش ى ساخم و باربا ازبن جهت مورد عتاب صاجزاده والاجاه می شدم نا سانکه از خوف عتاب آنجناب روبروی مردمان نامش بر زبان سوردن نواستم ، و از زمانیکه مرا سرف و عرست بجالست و مصاحبت شا دوزی جناب هر دو صاحرادهٔ معلی القاب بحصول انجاميد ، آمد ورنت من بخام الله متروك كرديد؛ کیکن محبت و دوستی او پیش نهاد خاطرم بود ، و دالدم کاه گاه مملاقاتش دفته بنگامهٔ بهم بری و بهمکلای گرم میداشس. او بم از راه انحاد مضمرات خود با والدم درمیان می آورد و سی و تیاک مرا در تبدیل ذکر ذمیمه باذکار محارش کم از من

در هر مقام بنظهور حی آمد بیان می کرد ، و بعد از خلورعتاب جناب قدسیر و بردلی جناب صاجرادهٔ والا مرتبت آمدو ت والدم علانبه بالكل موتون شد ، و صرف مودن و انجاد او مكنون خاطر من و والدم مانده بهم ونت صلاح و فلاح وتصفياش بجناب صاجزادهٔ عظمت انتساب کلان منظور و لمحوظ من بود، يفين كه جناب ساجزاده عظيم جاه اين مراتب راكم بمشافهه اين جناب بار لم يوقوع مي آمده باد داسشة باشد ، او انجا كم كردش زمام بمصداق آية كريمة تِلْقَ الْآيَّامُ نُدَادِ لُهَا جَبْنَ النَّاسِ. ( این حادیهٔ با می کرد انبم سهن را در میان مردمان ) بید قدرت خداوند یگان است که چون و چرا را در حکم او دخلی نیست جل جلاله وعم ذاله و به مثبت اللي چنان بود كه بومًا فيومًا مزيست فراغت و ترقی خان مسطور جلوه آرا گرد جدو جهد من برفاهیت خان موصوف موتر نگشت ، اگر خان موصوف خوش نصیبی داشتی بخیر نامزدگی نسبت ای بر دو صاجزادهٔ والانزاد در ابام طفولیت با دختران خان موصوف یا دختران برادر او با دختران خابرش بحال بودی و به دختران ضیاء الدوله مرحوم رجوع کرده بوقوع نیامدی و آنکه در حیاست خان مسطور مصاحبت جند روزه نواب عالیجناب به خان موصوف ماصل بود اگر بهین عرست و اعتبار تا آخر عصر نواب ممدور باتی و قایم ماندی، بیما منفعتها محصل سفدی ، بینای دران ایام بمقابله

عظیم الامرا بخطاب منازالامرا سرفراز و متاز شد، سبحان الشر در اثنای این حال زبی تجاویز کروبه از خاط نیک اندلیش فان موصوف گل کرده که ناگفتنش ترجیح بر گفتن دارد، ۱۱ برای آفرین و تحسین دانش او یکی از آنها می نگارم کم روزی از راه واست بسندیدهٔ خود بتصور افزائش قدر و اعتبار و برآمر اغ اص بسیاد از تسلط (ق ۱۱ ب) نویش بجای خان مسطور بملازمان جناب نواب رحمت كآب تجويز دادكم بلحاظ بال رِّق لكوك از جهت خان مسطور بمشيرة مشفقة محسنة مهرمان نود بینی جناب قدسید را کم از ابتدا تا الآن حصول این ہم ع ن و انتخارش از وسبد کفش بای مبارک او است ، وگرمنم سبب این اعزاد و اکرامش معلوم حبس باید ساخت، چنانچ جناب نواب رحت بب مقتضای منک خیرخوایی و ناشایستگی طریقماد كال ناصفائي بدل مبداشت ، ابن منني بجناب قديسيه ظاهرنوده نی مابین خوامر و برادر مواجه و مقابله کنانیده سمن نیک باطن را بمعرض عتاب و خطاب حناب قدسبه در آورد و خودبدولت بم بكاه النقات ازو دركشيد، آخراز ره كذر وقوع اين امرناصواب رنج و ندامت بیحساب در فاط فاترش داه یافت آمد و رفت او بدربار فیض ماد بر کمی انجامید، و به وقاله و اعتبارش کسر و انکسار بسیار واقع گردید، و برگاه جناب نواب رضوان مآب را سفر خیر اثر ناگور شریف بیش آمد و آگی

اعیان جلیل الشان و ملازان فراست نشان به مخصیل مشرف و سنادت بمرابی رکاب میمنت انشاب ما مور شدند ، و برای سرانجام مهام متعلف دارالاماره حمى سليفه شعار از عمله دربار مرمنت آثار نماند خان موصوف را که از بدمزاجی و نخوست فنادی او بدل متنفر بود ، جار ناچار جهت سرانجام امور سرکار نامدار درین جا گذاشت ، و خود بدولت مع سایر ارکان فدوبیت پیرا و ملازمان جان فدا بسان نیر اعظم است عالی نہمت بطی منازل سفر مصروف داشت کا انشاء الترتعالے تفصیل این اجمال در مقام نود مذکور خوامدستد ، ازان حین برستیاری این تقریب، سنارهٔ سوختهٔ خان موصوف، بازار پرند مشعل این عزت افردخنه به مرور ایام اعتبار و پندارش باین حد رسائید، وگرن اصل حالش بر بر نقیر و قطیر ظاہر و بابر است ، تا المنك مخفَى نيست كه جد امجد او نصيرالدوله شكة الملك نزد جناب نواب والاجاه باؤجود نبوت نسبت برادرى و بيش جناب ناب عدة الامرا با دصف تخفق دوكوب وابت یکی عمومت و دیگر صربیت نظر بر مرکات نابندیده اش جز مثل نوکر عمدهٔ بزرگ منش منصور نگشته چه فدر و وقار دا وپیش ارباب کومت نیز چه عوت و اعتبار ، چنانچه وقتيكر در زمان جناب نواب والاجاه جنت آرامكاه الكوكرنانك

بضطی ارباب سمینی در آمد نواب لاد فی کارن والس بهادر نظر بدم حقیقت او در ریاست مثل جاگیرداران دیگر بست و نهم ذیج سال کهزار و دو صد و بیخ ببحری خطی بنامسش دربارهٔ طلب رسد بالقاب خان صاحب سباد مهرمان استظهار مخلصان سلامت ترقيم نمود ، و لهم قبل ازان كم جاگيردار چور گننة بر بهین قدر و مزبت بود که در سال بهرار و یکصد و بنجاه و بنج بجري مطابق کیهزار و بمصد و بنجاه و بب فصلی تحت كرمت جعفرعلى خان فوجدار سيكاكول عاطى مصطفى نكر ميود چنانچ این حال از نامهٔ عض خان متصدی صوب حیدر آباد که به فوجدار مذکور نوشت واضح و لائح است ، وعبارئنش بعین ابنکه اذا نجاكم بإس سنن موجب مزبد اعتبار است دود زر تعهد سرکار مصطفی نگر و مزلنی نگر و سباکول و طوبار نشی کک روپیم تغلب و تصرف انورالدین خان و طوار واصلات مصطفی گر عمل عبدالوباب و تفلب و تصرف موى البيه برجناح استعجال بفرستند، زنهار نوقف و( ق ۱۵ الف) تَفَافُل كَنند، تأكبه بيش از بیش داشد ، اگر در فرستادن طومار (۱) نتی لک رویسی مراسنه خوام ند کرد ، موافق مجلکا زر از شا کرفت خوابرشد انتی و فیزو اعتباد شرق الامرا مرحم برادر بزرك خان موصوف بهم محتاج ببان

<sup>(</sup>۱) مصطفی گری نود (۱) (۱) زور زیر (۱) رس مصطنی گردای

رمى سلمكراني ده كنال فالرالي دور كرالي داروييد بزرگ دا

نیست ، چنانچ روزی نیم آسنین پرشیده در عهد راست جناسب نواب عمدة الامرا والاجاه بدربار فيض أثارش در آمد: بس نواب مدوح که با وصفی که از راه عربست افزائ کم پوشش نیم استین بمثل بهرام جنگ مرحوم وغیره ملازمان نافذ گردانیده محض بلحاظ نخوت فرومتني و ببندار و استكبار ميلابوربان سم ازسان مثل تنغر خداوندان نعمت این ریاست کراست و نفرت تام بهم رسانبده بود نیم آستینش برجر و نزبیخ تمام بر نشش باره باره گردانید و چون نواب رحت آب بروز انتقال پدر خان دفت دلیرجنگ شکوه الملک کم نیم صفر سال یکیزاد و دو صد و بیست و مذ البجرى بوفوع آمده بنا بر سركردن انواب منت كن بخدمت والا درجت نواب لفتنط بعزل بانبل جان ابركرمبي بهادر خطي نگارش فرمود ، جواب آمر کم کسی از چنین قرابتیان لایق شل ابن نوقير مخصوص سنان رميس زادگان نبست، دربن صورست زبى وخندگى طالع خان موصوف كه بخنت خوابيده اش بمحض الميد کارساز بنده ذار و دستگیری و نصدی ابن خداوندان نعمست ب انیاز بیدار گشت بعزت سرشدن اقواب تعظیم دود تخوست غود در داغش بیجید و حالانک برای پدر این سیمبرشار این چنین نعظیم و بمریم کسی ندید و نشنید

دارول زادگان این

ببان بعض کوابف حمیت جناب رحمت ماب و دیگر چند روبداد و فوابد آن

روزی در ماه محرم بر آبدار خارد ولیعهد ریاست جناب صاحِرْادهٔ ذی شوکت اعظم جاه جناب نواب رحمت مآب در پس حجابی و عبدالغفارخان بهادر نابت جنگ بیش سن نشریف می دانشند که سائلی بلفظ نواب بسوی خان مسطور بانگ زد، ناگاه چهره جناب نواب رحمت ماب غضب ماک گشت ، فورًا خان مسطور از روی دانش بررآمد این معنی بر آنجناب دربافنه آنکس را بمقام کوتوالی فرسناده و به ستون بسند بسیار مطروب تازیان تادیبان گردانید ، تا غبار ملالے کم ازین لفظ 'بر فاطر مبارکس راه باب شده بدر رود و زنانی حسام الملک مرحم در سواری با بلبان وازان مانند جناب واب معلى القاب از خانه خود برامد، چون منهیان این کیفیت را بسمع استرف جناب نواب رسانیدند أبخناب نظر بركبنكه بجنين طغمة مخصوصه متنايان متنان رئيس كرناكك است باطلاع گورنر آن زمان و استخراج تمكم پولس از ارتكاب چنین سواری شوکت این منعش کنانید و نیز مرحم موصوف مسجدی نزدیک فانه خود اصرات موده خواست کم در آن (ا) (آ) برخاط (۲) دا) زبانی دس آر بلیان عام سالای است کم

اورا به نبان نواز ند ۱۲ دم) دما) احداث

اقامت صلوت جمعه تمايد ، چون اين معنى بسمع الشرف جناب ذاب دحمت كآب رسيد بابن مضمون پيام فرستاد كم نماز جمعه بدون اذن الم در مذهب جاير نيست ، بفضل و فون درين باب بركز اذن نخابم داد ، مخرب نهديد شديد اورا ازين اداده باز داشت ، و دودی جناب دهست کاب با درادالمهام خاص سرف اختصاص سرف الملک کم در زمان نواب والاجاه بعنت آرام گاه و نواب عدة الامرا غفران بناه بخدست داروغگی مدالت ما مور بود ، مزد صام الملک مردم تشریف فرمود ، بعد اجلکسس الجناب مرحم ممدوح متوجه مدادالمهام كشنة نظر بربتك و الزامش يكي از مقدمات زمان (ق ١٤ ب) داروعكي عدالت الناز ساخت ، و برنج استفسار بیکی از قصص ان وقت يردانس ابن منى برطبع كوه وفار آن رحمت مآب نهايت سنگین آمد و بغضب تمام این کلام تنبدیدان بر زبان را ند کم عرفس مرده شوی گابی بم آغوش یکی و گابی بمدوش دیگری میباشد ، من شونت و دولت دنبا را انتخاری و مه اهتباج و انتقاد این جهان را اعتباری، ستیخ سعدی شیرازی قدس بريه مرد بهشيار دنيا خس است

که مهر بدنی جای دیگر کس است ریناه ۱۲ واد دعاه ۱۲۱ کیبره دارد ۱۲ از تروس مرده ستی سمناید از دنیای فانی باشد ۱۲ بر آن ده مرمرد ده نباید کم سازی کم چون خسان بیش مقارست نظر در کسان

و اذای برفاست و بمدارالمهام عظم کرد که از امروز باجنین خود پرستان از عقل و دانش دور بطور ساوات اقدام بابد کرد و سخنانیکه ازبن چنبن متکبران مغرور سرزند ، جواباتش بطور بمسری بر زبان باید آورد ، و قسم سر من تا جینے مم مردم معزى البير به تعظيم نو نياميد برگر به تلطيمش فايم نشوى ، عرض مدارالمهام موصوف تا زمائیکه فنیره حیات به خازن اجل سیرد بایمه باد فروشان نخوت شعار به مان خودداری بسر برد ، به چنین افتخارالدوله حافظ محد ناصرخان بهادر جهاد نفر را بالباس كنده بر چهار اسیان لنگنده نشانده بارادهٔ بیهودهٔ هسری جناب نواب ستوده القاب انتان و خيران افتخارًا سواري مي نمود ، روزی ناگاه جناب نواب معلی القاب در شاهراه با ایشان دوجار شده از ختم و غضب بسیار ایشان را کشان کشان به پیشگاه النان خود طلبیده برسه عتاب و خطاب چنان فرمود کم خان مشار البه خبلی ترسیده اگریه در ظاهر به نزک این امرناییندید حفظ ومن و خربیت خود اندیشید ، اما بمقتضای سفاست لباس جانان را بر بشت آنها مخفی بست از حوالی کندساله خود را بیردن رسانبده در سواد یلی وارم مرکب اینقسم سواری ناملایم

(ا) حیلیکه (ما) (۲). کنند ساله (آ)

و باعث اضحوکه ساید مردم میگشت و نیز دوزی بناب نواب رصت مآب به تقریبی بخامهٔ مومی البه با مولدی کیم احرصین خان بهادد ندیم فاص تشریف فرما گشت ، فان مشار البه از نخوست بيمسى و پيهوده دم مساوات زني كر بآن جناب فيض آب میداشت ، رفاقتش را واقعی و وزنی می گاشد پاندان از دست دیگری به حکیم موصوف د انبد ، پس آن خداوند حمیت بمجرد ابن حركت توبين تضمينش بحدى در خشم المد كه اراده برها برنشست مرجح گردانید ، خان مذکور ترسان و مراسان انجونم نود را بگون ساخن با سینم غضب آگیبش چبانیده باستنفاء این جسارست متحلهٔ ۳ تش غضبش فرونشانید ، و باز نود استاده بإندان از دست خویش بیش حکیم سابق الذکر گزرانبید، دوزی چوبدار از جانب دلبرجنگ شکوه الملک حاضر حضور جناب نواب رجست مآب گردیده عرض کرد که نواب صاحب بعد سلام استدعای خیرمین حضور نموده ادر ، جناب فراب حمیت انتساسید بجرد اسمّاع لفظ نواسب ور زط غضب آمده حکم فرمود تا طبانچه دوند و در قید مردند ، دوزی در عصر ریاست جناب نواب مضوان مآسب بتقريب دعوس فاتحة شناه بوعلى قلندر ندس سره بخانه مشفقي مولوى عبدالودود صاحب رفنة بودم دا ای آنچه از وی خنده آید ۱۲ ص راز رام (بینگاشته (باز) از ۲۱) خانمذکور

دم) گزرانید ای نهاد ۱۱ مین المصادر ۱۱)

و در آنجا شرف الامرا مرحم را با مولوی شهاب الدین صاحب یافتم بون مرحوم معرى البيه مرا معايبة نمود لب بسفارش توكري مولوي شهاب الدين صاحب كشود ، من عدر عدم كنجايش در سركار بمیان آوردم ، و از زبان مولدی صاحب مسطور به نها بست اصطراب پنان سردد ( ق ۱۸ الف) سمه بهرطور ابن سفارسش نواب صاحب ما بحقور باید رسانید ، آئنده بر چه مقدر است يوقوع خوابد آيد ، مترف الامرا مردم بمجرد شنيدن لفظ نواب از زبان مولوی صاحب مزبور سرگذشت مذکور بیان ان و در باسب بار دیگر نباوردن سن لفظ بر زبان تقیید فراوان منود ، چنانچه راتم این ماجرا عین که خان موصوف حاضر حضور بود بعرض ملازمان رسانید ، فرمود کم مرا بهم ازین معنی سم گهی است ، و خان موصوف بهم اگرچه واقف این امر و مصدق فول من بود، اما در آن وقت جهره اش بكال انفعال زرد مي شود، و آبخناب روی ما هر دو می دبیر و تبسم می فرمود و بهم برین متوال زُلْإنی خالم که بحضور رضوان مآب عرض کرد سکوش زدِ راقم گردیده که در وقت ریاست جناب نواب والا جنت آرامگاه بادی سرفزاد علی خان از جانب تصیرالدوله سکوه الملک مرحوم مدریافت خیربیت حضور آن عالبشان مع خالم که رفیق خان مزبور بود به بهمابدن محل حاضرآمده مشظر برآمد حضور فیض اشتباه والاجاه

دا، بیان و دربیان و درباب دا، ۲۰۱۱رنانی دا، دربیان و دربیان و درباب

نشسة بود ، وننتبكه بر طبق عادت از كلس محل به بیابون محل تشریب آورد ، خان مومی البه بکمال ادب پیشتر شتاخة سرداب مجرا بجا آورده در باب استفسار مرزدهٔ خیریت باین منوال بعرض فیض معرض آن مظر جاه واجلال رسانید که غلام را بررم ذاب نفيبرالدوله شكوه الملك باستدراك نجرببت حضور فرستاده اندبمجرد شنیدن لفظ نواب خیلی نشگین شده و گوشال خان مسطور از ، دست خاص نود ، از زبان فبض ترجمان ابن کاست فردد که کدام پدرت را ذاب ساخه ، اگر بار دیگر پونین جاریت نمائی سزای عقوبت افزایایی ، خان مزدر ترسان و لرزان استغناى جربية خود ساخة باجازست انصرانب مرخص گردید ، پس درین صورت به یقین بیوست که حوصله طبایع غیور سلاطین دانش سمین و روسای با شکوه و نمکین اولین و آخرین کم مظر صفات جلالیه و جمالیه حضرت باری ، و در كأرنامة ظنور عقل و دانش نقوش غريبة كلك بدايع شكار صنع كردگار اند ابن معنی را براننی تابد کم کسی کم از مرتب خود با فروترامت گو که اصغر باشد یا اکبر در لوازم آداب و خصوصبات خود لم مثل قابلیت بیشکش ستانی و تعلیم و لبافت خطاب نواسب و سلطان وغیره برای نکریم و فود سدن مردم مانم وغیرمانم

(ابدآن کارنامہ = ای تاریخ نا

از سواری خود علی جین تلافی سواری خدادندان عالبشان برای تنظیم دم مساوات زند و بکر جمجرد صدور این چنین حرکات و کلمات اد متران این برنزان صورت عتاب و خطاب شان در آبئیه فرور جلوه گر می شود و مرکب این امور که سزاوار امرا و خوافین نروست متمور است تببیهًا و تادیبًا مستوجب قبید و بند متندید میگردد و تطبین مقال بذا اینکه مقتدای علمای جلیل الشان ، پیشوای فضلای دفیع المکان ، سرحلقهٔ واعظان ممنه دان ، سردفتر مفسران حقایق تبیان ، سنند فصیای متاخین ، مفخر بلغای مبتحرین ، واقف موافف كونبه ، عارف مادف الهيد ، كاشف المراد جلى وخفى ملاحبين واعظ كاشفى عليه الرجمه درباب سي وبكم اخلاق محسنى فرموده که غیرت چیزیست کم صیانت آن در تدبیر مهات و توکید سیاسات انسان را ناگزیر و لازم است عموگا و سلاطین و روسای با تمکین را نگارداشت آن در سرانجام امور مست و انصرام مهام ( ق ۱۸ ب) مملکت واجب ومنحتم خصوصًا غیرت بر دو نوع است غیرت دین و غیرت دنیا و رعابیت هر دو نوع ضروریست آمآ غیرت دین آنست که در تمثیت امر معروف و نهی منکر ستی جیل نمایند ، و طاربان حضرت و رعایای مملکت خود را مرکمیه اطاعت و نمنوع معاصی و مناہی فرمایند و غیرت دنیا بر سٹر نوع است آول نسبت باستباه و اقران نویش دوم نسبت با فاصه خود سيم نسبت باعموم خلق آماً "أنجبه نسبت بأشال خود است بينان

باشد کم تفوق بر ایشان در مرتبهٔ خوابد که سیج کدام را بردی سرفرادی نرمید ، و خود بحسب جاه و صولت و قدرت و شوکت وعظمت وحثمت و اقتدار و ابهت از بمگی بیش و از جملگی در بیش باشد ، و هرسمینه از نامدر این غیرت و وفور این حمیت بیشتر بود ، اورده اند که یکی از اولاد سلاطین سیمی را پرسید کم میخاهم از هم اخوان و اقران خود برسرایم، و گوی دولت از مبیران کاریای کلی کتابه و مهات حب المراد برآید و این از خصایص ایل همت است ، برچند همست بلندنز باشد این غیرت را غلبه آختیار بجدگان افتدار بربایم ، مرا از اسباب این کار جیه چیز بدست باید آورد ، حکیم گفت ای شاهزاد مرا اکتساب دولت را بیج سبب به از حمیت و غرت نیست

> كسى كو بغيرت برافرانست نيغ سر تیغ را بگذراند ز میغ چنین گفت آن مرد بیدار بخت كم أز غيرست كبير بكف ناج ونخت زغيرت برست آبرت نام وننگ زغیرت مراد خد اتری بجنگ

آما غیری سم نسبت بخاصهٔ خود است سانجنان باشد که خواص هم خود را از چنم نامجم پوشیده دارد و ایشان را در محافظت مدود عصمت و عفت مبالغ نماید ، و هر چر رعایت آن سترعًا وعربًا لازم باشد اینان را بران ممتاد سازد ، تا به بمن آن الملی و رعایا نیز بصلاح موصوف و از نساد مهجور باشند، بزرگ در وصیت کی از بردگیان حرم عفت خود فرموده .

(نظم)

بردگیان را بمقام جلال حلوه حرام است گر با حلال دیده بهر روی نباید کشاد بیای بهر کوی نباید نهاد این بهر کوی نباید نهاد این بهر آفت کم برنن عی رسد از نظر ندب ست کن می رسد دیده فرو پوش چو در صدف تا نشوی نیر بلا را بدف بر منا بر کم بجز جفت حلالت بود بر منا گر بهم خالت بود

اماً غیرت به نسبت عموم خلن چنان است که غیرتی کم بر محذرات

حرم نود دارد نسبت باحم جمیع مسلمان ، کا آرد و گزارد کم از طازمان بارگاه جهال پناه بدنامی بخاندان مردم یا نامیس ایشان راه یابد انتی کلامه ، بس بر بادشاهی کم جنین حمیت در نهاد عظیت بنیاد خود دارد لابن بادشایی و سزاوار خطاب طل الهی است ، و بر امیر و دئیسی کم بحت والا نجمت خیش بر تخصیل این غیرت گرارد مستی امادست و ریاست، وشایست ( ق ۱۹ الف) القاب ذابی وجاہی ، و نیز واضع قوابین کک رانی المخترع قاعد جهانبانی کیمان خدید عدالت گستر ، ا ببر تیمور فریدون فر ، در تزک خود نصیحت مرشد کامل جن قال خود زیب تسطیر فرموده ، و آن این است که بر که ازمردان فتوست نشان عمومًا و از رؤسا و شالجان خصوصًا مثل غيرين و حمیت و ننگ و ناموس مرغ مک مک نزیک پیش دید خاط ندارد، و در ریاست و کومت خود دیگری را رژب ارد ، حضرت حق جل د علا که مالک لامتریک مملکت انض و سا و معطی دولت و نفست دین و گونبا است،

(۱) گیمان بروزن بیمان بمعنی دوزگار د دنیا وجهان باشد ۱۱ بر ۱۱ بین فطب الاقطاب شنخ زین الدین او کرتیاباد قدم مره (۱) (۳) و آن ایست کرچن لک در آشیام خود بچن داخی را بم آغرش بچگان فود دید سرشیار دز بران بچیز داغ نظر گراشت و بعداز سردوز کر فایب شد سه صدوچها د مدر نک کک جمع آمدند و ما ده آن کک کک را بمنقار و مخلب می ندوند تا بمرد ۱۱ (۱)

مند سلطنت و امارت باو گمارد و اورا سزاوار عطای فلعت الماعت أولِي الْأَصْرِمِينَكُورُ نِيندارد ، زيرا كم حكم دان دريا واحد بیباشد، و کومت بواحد می زیبد ، و وقوع سرکت دران منانی سطوت وغیرت مستوجب سلطنت و مملکت، و مخالف سیبت و نوت متلزم سیاست و ریاست است ج طوفان وجودِ اقتضای بر یک بمقتضای اختلاف سرا گرد عدم انتظام مهام انام می انگیزد ، و بلای انداع خللها و اقسام ننتنها می خیزد ، و نظر برین بادشاه جم جاه جناب طل اسر امیر بیمور شاه افربای خود را از چنین سراکت باز میداست و بر تقدیر فلور خوایش اشراک تادیبًا اتنها را در حبس و افلاس مبگذاشت دگیر آینکه تعظیم و تکریم عندانش باعتبار کبر س نبست ، چنانکه فرموده اند بزرگی بعقل است نه بسال تونگری بدل است به بمال ، اگر بر برسی بودی ، بعقوب عليه السلام برطبن سترييت خوبش سجدة انحنا بيوسف عليه السلام ننودی ، و سبد دوعالم صلی است علیه وسلم اسامه بن زید را که مولی زادهٔ آنجناب سرک و در سن نوی<sup>د ، و</sup> بدانش بزرگ بود سر نشکه ظفر پیکه نفرمودی، چنانچه او را برای جها د کفار ضلالت سمت البناك كم از دبار روم است روان كرد چون بعضی اشخاص نظر · بمولی زادگی و صغرسالگی او رضی الشرعنی دا، اقتضای اختلان<sup>س</sup>ارای (۱*۱) ابنی* را

لمدنها از راه تختیر بسر کرد کیش بمیان آورد آن سرور دوجهان باصنای این معنی زمود کر ران طَهْنُوا رفی اِمَارَتِهِ فَقَدْ طَعَنْتُ مْ فِي آمَارَة آبِيهِ مِنْ قَبْلُ وَ آيْتُ اللهُ آن كَانَ لخلفا اللامارة و آن كان إلى آحجُ التَّاسِ الَىٰ وَراقَ اللَّهِ لَتَنْ آحَةُ النَّاسِ الْحَ بَعْدَى لَا يَنِي أَرْمِوم بر سردارى اسام طعن سیکنند تحقیق سیشتر ہم در آماریت و حکومت پدردی لینی نبد پسرخوانده من طعن کرده باشند ، بنام ایزد کم ندید پیش من سراوار حکومت و امارت و دوست تر از مردم بود بدرستبکه اسامه نیز بعد پدرش نزد من محبوب نزین مردم و شابسستهٔ کوست و سرداری است انبی و بنم کشآن حقایق، وصاف دفاين ، بحر علوم شريبت ، كنز فنون طريقت ، عادف معارف ذات مطن ، کاشف اسراد ندر برحن ، شاه عبدالی داری ورس سره العزيز (ق ١٩ ب) در آداب الصالحين مطابق مضون عی و بهم از حقوق مسلین مرفوم کیمیائهٔ سنادت من تصنیف برده کشای وجوه حقابن ذات عن ، آئینه نمائی صور دقایق صفا مطلق، حبیب حبیب الم ، کلیم کلیم استد، دانای علوم وجی الى، واقف اسرار نامتنابى، مجت الأسلام الم مجرع ألى رحمة الشر علبه مبفرابد كم از حقوق مسلم أنست بركراً بسيئت ظاہر وابال او دلالت برعلو منزلت كند رعابيت نمايد، و حفظ منزلت او کند ، که دعایت منازل درین است ، پس تنقیرو انترام

او اسراف و اکابر را بذ چنان باشد کم ارازل و ادانی را، چه رعایت هر یکی در نور مرتبه او است ، و در فلاف این آیذا است ، چه مردم محرم و معرز را اگر نعظیم مکنند ایدا کشد ، و مردم نقیر را اگر اندک التفات سمنند بهمان مقدار شاد گردد ، آورده اند که بیش ام المومنین عایشه رضی الشرعنها طعامی نهاده بودند ، سابل ۳ بد ، فرمودند کم بدهبید ، بعد ازان سواری ازان راه می گذشت ، فرمودند کم بخوانید این سوار را، گفتند که یا ام المومنین سکینان را از دور طعام میدیی، اغىنيا را بحضور خود يبخواني ، فرمودند كم حق تغالى سر يكي را مرتبهٔ و منزلی داده ، پس لازم است بر ما کم حفظ ان منازل کنیم ، این مسکین راضی است به قرصی و طمعی زیاده ندارد ، و این عنی ایزا می کشد اگر اورا بطرین کدایان قرص براہم ، بس نوب نبست ابذائے مسلمانان ، مروی است که حضرت رسالت بناه صلی استدعلیه دسلم «رون عامه بود و صحاب رصوان الشرعليهم اجمعين جمع بودند ، ناكهان بقرير بن عبداس بعلى در آمد ، چون جا سبافت بر درخامهٔ به نشت ، بیس سانخفرت صلّی استدعلیه وسلم جامع خود را بیجیده به سوی او انداخت که بربن بنشین ، بس جربه آن جامه به چشم نهاد و گریست و گفت با رسول الله جه حد است مرا که بر جامه نو نشینم

اَكْرَمَكَ اللهُ عَمَا اَكْرَمْتَنِي بِي ديد أَن حضرت صلى الله عليه وسلم بجانب قوم و گفت كه جون بيايد شا را بزرگي بي ا کرای کنید او را و چون کسی پیش سانخضرت صلی استد علیه و الم می آمد و وی بروسادهٔ کم نشسته می بود و گنجایش آن نبود کم بادی دروساده نشیند ، و ساده از زیر خود کشیده در زیر او می نهاد و اگر نمی نشست مبالغه می کرد تاکه می نشست صلی الترخلید وسلم و علی الم اجمعین انتهی، پس درین صورت تنظیم که مردمان بعظای زمان بون سلاطین و حکام و دوسای عالی مقام و اہل ماب بالعنتام و سادات و علما و شرفا و مشایخ دوی الاحرام ی ایند في الحقيقت اين تعظيم وتكريم بمقتضاى عقل و فراسني و مثان ومترى كم خداينالى به نفس نفيس ايشان كرامت فروده تابت و متحقق است به موتوف بر شرافت ۱۲ بایی و بزرگی و ابت داری چنانج حال امرا و عظای رودگار ما مطابق این معنی است ، یعنی بعد فردوس فرای نواب ما صاحبان مؤکت و حشمت (ق ۲۰ الف) و حاکمان ذی قُدریت و تروت ، از دانایان فرنگ با فرمنگ بتنظيم وتفخيم رونن بحش مسنداعظم جابي المربع نشبن جار بالسنس والاجابي، سرو چستان يك سال و سر ماه ، نور جبين وسياي

سر و ماه ، مهر سپهر مبالات و نفاخ ، جناب ذاب غلم محرف خان مادر بردافتند، و ی بردازند، و با این بم بیباید کم تفویش توست و آمارت منروط بخداترسی و نیکوکاری و مربوط بدادرس 9.

و دبانت داری بوده باشد ، پس سرکه از چنین شابل حمیده و خصایل بسندیده مقبول خالق و ممدوح خلاین گردد لاربیب او مزاوار امارت و سرداری و شایستهٔ کرمت و خدمت سیاری است ، چنانچ سعدی شیرازی علید الرحمه فرموده ب خدا ترس را به رعبیت سمار که معار ملک است برمهیزگار و اگر کسی بے اکتساب فضایل مسطورہ از راہ نخوت ذوشی و واسط ر ابت و خویشی، درمبان خلابی گردن افتخار بیفرازد و براه عظمت طلب خود تازد ، صرف فضولی و محض حاقت نمائی بلکه ما صدق این معنی است م چو فضله ابست که می زابدازغذای لطبف کسیکه فخرکند برنسب زبی بهنری برگاه درآغاز رباست سراسر افاضت نواب عالیجناب رحت آب ساير ابل خاندان فساد بنبان باختيار رسم طوايف الملوك با او بهلو زنی می کردند آنجناب سنطاب ما از فرط حمیت سم شیوهٔ رضبهٔ امرای علو نهمت و طریقهٔ انبقهٔ عظمای سمو فطرت است ازان فرقه آواره سخت کاره و بر دل بوده مزاج والا به مر الكونه كم اقتضا مى كرد بر تنبيه اينها مى كماشت ، على الحصوص از میلاپدریان باقتضای فضولیهای ناشایان تنفر بسیار، مثل جناب جد امجد و بدر والا اقتدار و عم عالی مقدار خود مبداشست،

و روزی آبخناب رحمت مآب در زمان عود بیماری نانیا بجناب صاحبزادهٔ کلان در سال بکهزار و دو صد و سی بهجری که بهایدن محل مشرف سکونت می مختصبدند، و جناب فدسیر آن ونن برای سرانجام کاری بشادی محل تشریف فرما گردیده . دد ، دندتاً بعد نماز مغرب بعیادت فرزند دلبند موصوف نود ننتربیب آور ده نزد پانگ آنجناب جلیس فرمود ، و ما حاضرین دور دور مطابق دستور مودب نشبتم دران وقت ستابد مقتضاي آن كم اد طرف ميلا بوريان بوالعضول نوعي سكرابي نامعقول برمزاج وارد سنده از اول تا النز ہمگی کیفیت بے اعتدالیهای نصیرالدول اذ تجربز ورود نواب حيدرعلى خان بها در جهنه تنبيه برادر شفيق على النخفيق خودش ، و ادادةً تمكن دو بر مسند رياست الكر كرنائك باعانت نواب مُدَكِد و حال استخلاص و نجات او از قبد نواب مسطور بمساعی جمیله جناب نواب والاجاه ، و صورسنت تجویز نواب ایبرالامرا ارسال سلاسل طلائی بیش او بسبیل بدید از وساطت عمال ادكاك (ن ۲۰ ب) د ساتكده وغيره بمجازات و قوع چنین بدخوامیش، و سرگذشت تشریف آوری زاب والاجاه جنت الرامكاه نزد جناب نواب امبرالامرا فردوس مكان بامتناع بخربز مركور و استحان عدم صورست بست نبست لى صاجزادگان جلبل لثان بادخران ميلابوريان، ومغتم دانستن قرابت طباء الدوله با خواست دا، مَشَيْق خُورَشُ (١) در) ضياد دار) ی بیان فرمود ، و بکال خضوع و خنوع وست برداشته در حق اینان بد دنا نبود ، اگرچه چنین امور بمقتضای غیرت و حمیت موفود از جناب نواب رحمت آب بسیاد بظهود آمد اما درین اوراق ذکر نمای آن موجب ابرام ناظرین دانست سطی ازان به خیز ادفام در آورد

بران صفات حمیده و اوصاف برگردیده بران صفات حمیده و اوصاف برگردیده برنال بنالی در بویر ذات افرسش مخر فرمود و ذکر تخدائی بر دو صاحبزادگان اعظم المرتبت عظیم الشان کم بکرام سسن و سال جلوه ظهور نمود

در فاندان الوری و دودوان والا جابی مثل امیر بے نظر برناب فراب رحمت ماب کم بخدا ترسی و راستی و فیاضی و حقرسانی و قدا نوازی و حقوق شناسی و رقت قلبی و کسرنفسی و صله رحمی وعده و فائی بیجدبل و انباز بود ، و در جود و فتوت و بهمت و مروت و همرانیکر در و مروت و همرانیکر در عفظ مرتبه خود بدولت می بر داختند بین الاماثل والا قران ممتاز، چفظ مرتبه خود بدولت می بر داختند بین الاماثل والا قران ممتاز، چفتم فک ندیده ، و گوش روزگار نشنیده ، و قتیکه آبات بینات

دا، ابرام = طال کردن ۱۲ مران (۲) بخیر (ما)

تنذير و اعاديث طيبات تخدير بحضويش خوانده مى شد يا خود بتذكرگنالان گذشته بر زبان فیض بنیانش می آورد نهار سرسشار سرستک از جیشه سار چتم بگازار رخهار روان گشنه از جایش می برد؛ سحاب والش تادم افبالش برمزارع دوست و رشن بكمان می باربد ، و بهاد دل همیشه بهادش سر خایه دبراسط دنی در نتر نتیخ عدم می نشانبد، در نظر عطای دریا در سنس لکوک بمنزله الوف می نبود و در چتم بهست گردون منزلش مراتب الوف از تعداد احاد نی افزود، چنانچ در اوایل سنین فرحت تضيبن جلس ميمنت مانوس مسند موروثى روزى مزارالمها جناب شرف الملك مرحوم بموجب ارتفاد فيض مواد معلى بعد وصول زرخس بجرة خزانه عامره يك بك لك روبيه على على انبار نموده بزمانی که نود بدولت در کلس محل نشریف مبداشت عرض نود ، بمجرد عرض ابن معنی برخاسه از برای آگه مقدار انبارش در یابد ، با جناب موصوف سوی جحرهٔ خزامه قدم فرسود، برگاه نزدیک در ججرهٔ مذکور در دسسید ، دنست برگردید، جناب موصوف ازبن حركت سرابا جرب گشة برسبادريت استفسار وجهن پرداخت ، فرمود می ترسم از آنکه ونت معابیداش رغبت مزاج ما باسك سن كرايد تا وفت احتياج برابد ، مرجند جناب موصوف

<sup>(</sup>ا) تخدیر ای ترسانیدن ۱۲ م ۱۳ (۲) بناد ای لبدین ۱۲ با ۱۳ (۲) دنیادنی رما، (۷) مبادرت ای بیشه گفتن ۱۱ کنزد

اطبینان و امتحان خود را از طبع مبارکش مرة بعد اولی و کرة بعد اخرى برض فيض والارسانيد، لاكن بذيرا نفرموده از روی عجز تمام ارمثناد نمود که حالا تنکلیقی بر خود گوارا داست نه به تفییم نزامی زر مسطور بکسان ما مور بابد برداخت ، و بعد تفسیم باز بحضور ما معاورت بابد ساخت ، جناب موصوف پس از بجا آوردن این امر والا قدر پون بشرف ادراک حضور دمساز گردید ، از عنابیت نیم آسنین لباس افتخار در بر*کش*بد ، بعد وفات آن والاہمن در عصر فرخندہ الر جناب نواب رضوان مآب موزی راقم بخارز بوناب موصوف برطبق معمول از برای درس بافنة بود به جنآ موصوف به نفریبی تذکره مسطور بمعرض بیان آورده بآواز بلند بگریست ، د فرمود بعد همچنین آمیر کبیر د این چنین کریم دستگیر زبست خود محض ناجاربست دوزی جبن حباست سان دی ہمتت عالی فطرت در دبستان فیض نشان صاجزارهٔ فیض آماده عظیم جاه بيش عالم عارف بالشر جناب مولوی و بجير براتر حمة الله درس كتاب (ق ١١ الف) صرف ميكرفتم مولوي صاحب تفريبًا توج بارشادم گاشت که امروز بحضور کرمست دستور رفته بودم ، و سان فیاض زبان در محل تشریف میداشت بانتظار ملاقاتش قدری کمت و ایمال ورزیدم ، پس آنجناب از محل سرا بیرون نوامید و چون ببیش نشین نقاص فرشی سسترده و مابین آن فرش و

ذش جلوس گاه خاص جای خالی مانده بود ، آن عالیشان سراسر تواضع باوجد حضور عثم و ندم تربب فش اول کفش از بای مبارک برست نود کشید ، و بعد مرور ازانجا باز از دست نوش بربا پوشید، و تالب فرش مجلس خاص خرامان شده سمنجا خلع نود ، د نزد فقر آمده جلی زمود ، عض کردم که با این چنین نروش عظیم و اقتدار فخیم باییش خود از دست برداشت بیشائبه تکلف كمال بينكلني مي نمايد ، ارشاد فرمود كم كاه كاه بمكر نفس خود از من بهجنین بوقوع می آبد تا نفس من لوای سرمشی نیفرازد، و ایام گذشته عسرت خویش فراموش نسادد ، باز النماس نمودم کم شیف ما فقرای این زمان را با وصوف دعوی فقر باین موال نفکشی عاصل نبست ، بار دیگر به عجز فرادان با چنم گربان بزبان فین بنیان آورد کم ای مولوی صاحب شب و روز مرا خونس طاغی متدن نفس بسیار می باشد دعای خیر از شا در حق من کافی است الغرض بعد ازین از هر دری ممکالمات دیگر در پیشت مرخص مقدم ، ازان باز هر چند نفس خود را تنبیه سبکنم از حروفی باز نی آید و بر بند پزیی نی گراید و در ابتدای رباست آن سرایا تومیت همه طازمان ما ذون شرند که هر روز وفنت ده ساعت بهابون محل حاضر آبند و صف بسته سنفید مجرا منوند، لهدًا دوزی پدرم بونت مونت در ایام صیام خود را (ا) فجیم(۱) بے شامتران (۱۷) مردنی ؟ ای مرشی ازم (آ)

بحل مذکور رسانید، و باشخصال سترف مجرا بهم سکک ملازمان منظر برآمد خاص بود که خود بدولت برآمد فرموده منوجه مجائیان سردید ، درآن حاضرین سادت علی خان عرف زنده صا نایطی ہم بنظر مبارک در آمد بمجرد بکه بنامش صدا زد بیشتر آمد، ومود کر سبا گرستگی صوم شارا باضطرار می آرد، او بعرض رسانید کم البیة مثان رمضان بهین اقتضا دارد ، در جوابش بانبساط ادشاد کرد که حاشا از صوم این ماه مبارک مرا گرسنگی مفہیم نی گردد باز مشارالیہ بہ جرات عض نمود کہ اگر بحضور گرسنگی صوم معلوم مشدی بہتر بودے مجود ابن معوضه موی البه نامش باز برنبان آورده ارشاد مردكم متابد مقصود شا انبن ببان در یافت گرستگی غوا بوده باشد ، ابن گرستگی صوم چبست من آن گرستگی ایام عسرت خود یاد دارم ، اصلا نا دم زبیت خود ازان نألنی و ذابل نخواهم ماند ، و ذکر این نعمت رب کریم هر آن و زمان بر زبان نشکر بیان خویش خواهم راند، همه، حاضرین از استاع این کلام سراسر رحم و کرم نبال محبنش در خیابان دل کاشتند، و دست دعا مخوبی دارین او برداشتند آن جناب نرحم ماب بسرگرمی نمام تقبید وافی و توجه کافی در ادای مفتوق برگوند از نفسیم مشاهرهٔ ملازمان و غیران بهرمایی و قدردانی و قدرافزایی قدیمان بهرگایی و برگایی و برگایی (۱) و استحصال ۱۲۱۱ تاسی (ما) (۱۳) قدیمانه (ما)

پیوست در حق شناسی و صلهٔ رحمی ابل قرابست باوجود حسد و ناقان بینی اینان برطبق مرتبهٔ برکس سلوک و مرانات بر نوع از المركم مركم بود چنانكم كلمات عبرت نيز ٣ بختاب دقت الكبز بود، المجنَّان حكايات موعظت آميز او ناخن زن دل نا برميز ، أكثر عادت البخناب أن بود كم بر زبان فيض ترجمان خويش لفظ التر تحميم است جل جلاله آورد ، و به فرزندان و محبان وخرخوالان خود مدام ہمین نصبحت مبکرد کم سناً فانا بجز فضل غدای تنالے چیزی دیگر مخالهید و ایمگی مطالب مغدب در نخت آن صل وجميع مقاصد مطلوب بذربيهٔ آن واصل دانبد، و هر هر یکی از سایر بمندگان او تفالی لازم کم خود را لاشی و ناچیز محض داند ، کم چیز کنندهٔ ناچیز کم کانداند کم ناچیز را چیزی گرداند، اگر کسی بنفور خودنمانی در کے بود و وجود خود دود ، از جانب ( ق ۲۰ ب) مختار مطلن بالعكس عمل رود، مصرع: او ست ساند بيزيا ناپيزيا انتهی، فی الواقع نوانای برحق او است که کوه را کاه گرداند، و ذره را بافتاب رساند ، اگر کسی بنصور من بهم چیزی استم لاای انا و لاغیری برسما ازادد ، غبور حفیقی نشان تکبر و غروش سر بر زبین اندازد ، و تقاضای غبرتش نبی گذارد که کسی سرنگبر برادد ، نهال سمه سرنخوت بسوی سهان ازاخت ، با این بلندی دا، دمان مرکزم سرکرم بود ۲۰۱۱ دما، انا

سابهٔ او را مایل زبین ساخت و ذرهٔ که بساط عجز بربسیط فاک انداخت ، ساز ہمتش بر ہم اعوشی چرخ برین نواخت، افتاده منظور و مقبول بارگاه اد است ، و سرفراز مطرود و مردود آسنان باعزوجاه او، م تواضع سر رفعت افرازدست تكبر كاك اندر اندازدسن أكر وفتى بر ملازمان بر الشفنة از روى عناب كفف كم استيصال و برطرفی همر نتایا خواهم نمود ، با بک کب را مشاهرهٔ پهنج بهنج روپیر خواہم ساخت ، فی الفور از راه انصاف داد به تنبیب نفس خود می برداخت کم اگر حال این بینین شود نزا نواب کم خوارد گفت و گویر نظیم و کریم نو که خوام سفت ، و چون ایخناب منیف محافظ الداب مشرع مشریف بود از معاید صورت فاسق معلن نهابت نفرت می نمود ، جِنا کپر روزی معتبر خان بها در صفدرجنگ جاگیردار رنجنگده را در ایام صیام ماه رمضان برکت النیام نبنول نورده به صحن دبوانخامه جلوس گاه خاص بیش صاحزادهٔ بلنداقبال وليجهد استاده ملاحظه فرمود ، بصاجرادهٔ ممدور تغرض شريد نمود کم چنین بے تمیز بی باک را بحضور خود چرا بار مبدی کم بصحبتش البیج گاه از بند برنامی مزبی و اورا بقدغن بلیغ ببندی دمی کم گابی باین جسارت حاضر حضور ما نشود ، بعد ازبن در مراتب تفقیرش چیزی از تقصیر افزود ، و همواره از کارمای قبیم که سر

به بدنامی کشد گرمیزان می بود ، و از حرکات و سکنات ب عمینی که بیش خلاین منجر به بدنمانی گردو احتراز بسیار می نمود ، و اگر برکسی از حضار محفل و خدام حضور فیض گنجور در غضبت آمری في العنورا بحكم حدميث ادخال السرور في قلب المومنين من عمل الثقلين ازان کس بعجز تمام استغفای خطای خود کردی تا دلش نشکند کم از دل نسکنی مردم کمال نوف دانشن ، و گاہی بحوالی کاربکہ خلق خدا را اذان اذبنی یا شکلیفی بهم رسد نی گردید ، و بغرزندان د بهوانوایان خوش بهواره این اندرز می فرمود کر در یی جنان شغلها مروید که بندگان خدا را دران از خود متنفر بابرید، چنانجه پیش از وفاتش به مذ روز عید سعید رمضان منربیف وقت بشت ساعت دوز برآمده برعادت نوبیش بسواری عبد بدادالامادهٔ چیپاک انشریف فرما گردید ، و سمه جلو و حتم و خدم و مراکب وغیره سواری خاصه مهیا و آماده گشد: گرصاجزادهٔ نُرُد بزرگ دانش بسبب انفجار دببار که در رانش بود حاضر شدن نتوانست ، و چون خود بدولت باین معنی آگی نداشت ا نندم حضورش بهم برآمده بعد قدری مکث و انتظار بسجلت تمام به طلبش میت ترب سوار فرسناد ، و بیش صاجزادهٔ بزرگ خرد پرور، ولیعهد فیض گنز ازراه شفقت پدری و نیلیم آداب سروري بكلام موعظمت انجام زبان نصابح تببان كثادك الحال

<sup>(</sup>ا) M فى الغور ازان كس ، A يرحاشيد . كم عدميث الخ

ہمہ مردمان بعبدگاہ جمع آمدہ چہ انظار ورود سواری ما می نمودہ و از دریک ما در تابش آفتاب چہ قدر دل ننگ می بودہ باشند رئیس را نباید کہ بہ چنین حرکات دور از کار بر دل عامر تعلیق کم ودایع بدایع خالق اند بار نبد کم از ہم چنین امور بے دستور اہل نروت بخان اللہ نفرت تامہ دست می دہد سے

سے بھی الکر عرف بہت کاری کا اللہ کاری کمن کہ گوش بہ نفرین بہی نہی نہ خلق کاری کند میں کاری کند

پس روسا و حکام را در چنین مواقع کم با جمع عامم ناس کار افتد ضرورت است سم تبعیت آنها ببیش نهاد نفاط نود دارند، نا کسی ازبیثان نصور اذبیت گونهٔ بخاطر نبارد حنی الامکان قصد خاط خود را طربقه خوشودی و رضاجوئی ایشان بابدگماشت و از دل شکنی و آزردگی ابشان نقاب خفا از روی زشت "برنمایی و برنامی نشاید برداشت که سرود عالم و سبید ولد آدم صلی الشرعلیوو سلم فرموده اند اَلْخَانُ كُتْلَهُمْ عَبَالُ الله وَآحَبُّهُمْ إِلَيْهِ اَنْفَعَهُمْ رلعّباله الله ملوك راست آبنن ببیتین را هر بیل و نهار حفاظت بمجنين مراسم المحفظ، وبرسين فبض تخيية اينان لحاظ ابن چنين (۱) (م) بدنمائی دمد نامی (۲) (ما) برداشت کم طوک (۳) یعنی تمامی خلق عیال المی انوازان كم الشرتنالي كافل ارزاقي ايشان است و دوست نرين خلايق برسوے حق تعالى

المنت كم كيرالنفع باشد به مخلوقات وى از بدايت و تعليم احكام دبن و نشفقت و رافت مرايتان ردايت كرد إبن را برام ازالش كذا في مشرح شهاب الاخبار ١٢

مراتب مدام محفوظ بود ، خصوصًا خلفاى دامندين رضي الشرعنهم (ق ۲۲ الف) دیگری برخود برمی داشتند ، و برگز نخم رنج و تکلیف در ناطر احدی نمی کاشتند ، منقول است که برگاه عمر بن الخطاب رضی انترعنهٔ در رنجذری گذری میغرمود ، و اگر پیش میآمد بخلق عظیم روا نمی داشت که او را زبیش خود راند بکه خود قدم بجانب دیگر می کشاد ، پس او ازین تعلیم منت بیکان بر امت سرور عالم نهاده است ، چون نبر فرحت الر برآمد ضباءالدة مرحوم حب الطلب والا از فخنده بنیاد حیدر آباد بعرم مدراسی نجسة اساس بكتخداى بر دو صاجرادگان فيض رسان عالمبان بسمع انترف رمبید ، دوری وفن نصف النهاد در دوش چکی قدم رنجه نود، و مهین بور با رضت و ولی عهد پرشوکت نواب اعظم جاه را کم با ما حضار محفل تشریف می داشت آواز بلند بحضور. خود بخواند ، و بحالتی که به صب اکثر عادمت خود هر دو کف <sup>دست</sup> غویش به نشبک اصابع بر نفا گذاشت استاده بود ، فرمود کم ادادهٔ ما در شا درباب تجهیز کدفدائی شا بر دد برادران چنان یانت بیتود که مرا مفروض کند و اشاره بما حضار محفل نموده فرمود که در بیضورت این مردمان که دایر و سایر دولت ما بستند برآورده شوند ، پس اعزاز و احترام ما كدام نوام كرد ، و لفظ نواب برزبان کم خوابد اورد ، در زمان بدر بزرگوار ما جناب نواب (١) دلى ضياء الدول حسي الطلب (١) ولى النهار (١) دلى عهد سؤكت

امیرالامرا فردوس مکان شخصی ناجر از لبابین در محدبدر هر دیند در مرانجام کدخدائی بسر خود به صرف لک بهون پر داخت ، اما احدی با دجود اکل بے شار و شرب شربت یای خوشگوار و اخذ پوشاکها و انعامهای خطیرو بر منافع کثیر نسبت نخارتش را مبدل بامارت نساخت ، الحاصل ہر فدر کم کثرت منتبان کم یاس فیض اماس ما خوامد بود ، افتخار و اعتبار ما بیش امرای نامدار و حکام دوی الاقترار خوامد افزود ، از اسرفهای زراعی ککوک بجنین تقریبات ، بجرحصول نسبت سابهت با تاجران و سابوان متمول مشرف دیگر نزد خدد منران منصور نيست ، انتنى ، بجوآن جناب وليعهد صاجزادً فیض آماده بایما و اصرار بعضی از کاربردازان عمده بتوسیع دروازهٔ باغ خاص دارالاماره به تمهید اینکه در مواسم و نقاریب عمده مثل اعباد وغیره بسبب ضیق سن از از دهام جلو سوادی و بهجوم مردمان شهری اذبتی بهم میرسد اجازت گرفته آمزا فراخ و وسيع ساخت ، سم بخناب بيش جناب سرف الملك مرحم بافهاراين ما برا پردانس و فرمود اگرچ طوعًا و کرمًا اجازت این معنی وادم اما میدانم کر دل بر استهزای مردم نهادم که جدم و اودرم باوجود اقتدار و اختیار ملک کرناهک جهمین گذرگاه تنگ گذر می کردند، و رخت استی سنعار از ایمین باب مضیق بسسر بردند

<sup>(</sup>۱) A مواسم جمع موسم بمنى دقت ونيز ايام معين چنانچه عيد وجراآن كذار في المدار وكشف ۱۲ مودد (۲) A دور به بفتح اول دسكون تأني وكسر تالث دراى به نقط ساكن برا در بدر باشد كم به عربي عم كو ببند ۱۲ ب

و مرا بم باین نزوت کم فی الحنیقت بازیچه اطفال است گابی نزسیج س مناسب بنود ، و بهجنین ولیعبد ممدوح برگاه مولدی حكيم احرصين خان بهادر رفيق خاص وغيره را بتائيد خود جمراه كرينة بنا بر الوابكاه بمجراى طازمان باركاه بالبين عض کرده جای دور مقرر نمود ، ہمون روز مشکوهٔ ابن معنی ہم پیش جناب سرف الملك مرعم باين مضمون ادا فرمود كم آدابيكم سابان با اقتدار را ستابان است مرا مقرر ساختن گربا به بهجوش برداتن است ، یقین تصور نمائید کم باین نروت از چنین فضولبات کابی خشنود نمی شوم ، بلکه تنظر تمام دارم ، جناب مرحم موصوف اکثر اوقات بیان محامد عالی ظرفی و بلندخوصلگی آن امیر خدا نرسس بحدی بیان می فرمود که مرغ عقل نا اکشیانه ادر اکش پرواز نمی نمود النَوْنُ آن خديد ارجند بحكم مُحَلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا زمام بهمت والا نهمت خود به اطعام محتاجين و انعام مستخفين مصروف ، وعنان عزیمست از اسراف بیجا مثل سحرت تنوم قنادیل و براغها و تاسیس عمارات مشین و مکلف ظاهری و طوظ نفسانی و کثرت مخابع بقلب مراخل معطوف مبداشت و این نروت و کمنت که فی الوقت حاصل دورگارش . بود پیش نظر بح موجش قطرهٔ می نود ، برگاه ضیاء الدوله صب الطلب نواب معلی القاب بنا بر متخدانی بر دو صاحبزادگان والاشان از

دا، (ما) بر میکوس -

بلدهٔ حیدرآباد راهی شده بفاصله کیکروه (ق ۲۲ ب) از مراس طح نزول اندافت ، و با امرای دولت و حتم و خدم و دیگر اسبا جلوی با کروفر انم که ازینجا باستقبالش فرستاده مشد، غره هٔ رجب سال کمهزار و دوصد وسی و دو خود را داخل مراس فرخنده اساس ساخت ، پس دواز دیم شهر ربیع الاولی سال یکهزار و دو صد وسلم آغاز خبرانجام طوی صاحبزادهٔ کلان با مفت اعنی عظمها والارتبت بوقوع ببوست و بربست و نهم جمان ماه مسطور انجا خیر آغاز آن صورت بست ، لاکنِ از بے تدبیری کادکنان چناپی بابد و شاید رونفی بهم نرسید، اگرچ مبلغ خطیر باسباب و طباری ابن شادی صرف گردید، ازانجامسم نواب عالی ہمت ابعد انفراغ از عقد تزویج خود بجهت رنگ سمیزی بهار طوی برادر عزین الوجود عظیم جاه کم در بهان سال از یاز دیم رسیم الثانی تا بیست و بهفتم این گل کرده کمر انتهام بربست بود برنگی کم دل بیست و بهفتم این گل کرده کمر انتهام بربست بود برنگی کم دل می خواست سر سنگش بخشید و خاطرخواه ماراتشکی و انتظام تمام ازبار دل عالم گل گل شگفا نبد و به بهر دو روز جلوهٔ صاجرادگان عالیشان اوازهٔ کوس تهنیت به مرسمت ونواح بلند گردید ، و صدای سرشدن توبیا در چیپاک و بر قلعه تا گردون رسید ، و در بهان سال بعد از انصرام بهر دوشادی (۱) (م) انفراع (۲) (م) تزویج خود (۲) (م) بریکی (۲) آبورنگ کنایه از طرادت

و تازگی باشد ۱۷ المقات (۵) رای بادستکی

بیمنت آبادی ضیاء الدوله به بست و هفتم حمادی الانوی عزم شهر حیدر آباد اسلام آباد نمود و با عرست و احترام نام بموطن خود رسیده بغای فی و خوش حالی تمام بریاسود ،

شرح نصابصیکه را قم به تحصیلش از جناب رحمن آب علم افتخار افراشت و آنجناب در کدام س و تاریخ و از چه علت از بن دار فانی بسسرای جاودانی شنافست

برگاه نهال وجود راقم بفضل قادر قدیم و مسبب اسباب مرامير و فقبر بگلزار حضور صاجزادة با توقير اعظم جاه ريشهٔ تفرب دوانید اکثر مردمان از روی حسد و ناتوان بینی فراوان وتنمن جان و سروی من ب سروسامان گشته دسنهٔ چند از سخنان غیرواقع نا معقبل و افترالمی<sup>()</sup> شاخ در شاخ سراسرفضول نسبت ، بمن ناتوان بسة تخف حضور ترجم كبخور نواب رحمت مآب ينمودند ، تا بطغباني بح عتاب آن مصدر طم و نزم شجره عرب و اعتبار روز افزدنم استبصال بذبرد، و اساس جدار وقارم از یای اندام گیرد ، ازانجا که درحقیقت وسیل جمید افضال اللی بیشت و بیناه حال رافم بود از سیلاب نمامی بوالفضولی چند دا، ۱۰۰ ان شاخ در شاخ کمنایه از رنگارنگ و گوناگون باشد ۱۲ برلان

الرّ صدمة بدان نرسيد ، بككر بومًا فيومًا استحكام بنيرفست، بعروج این رتبهٔ علیهٔ سرکشید ، الحاصل در انزمان کم رنبهٔ رفاقت و مصاحب صاحرادهٔ ممدوح بین خوف عتاب و خطاب، و رجای استحصال عزت رفاهیب انتساب بود بر راقم سیجمدان روزان و شبان بافکار و نتویش بسبار میگذشت ، بنابران روزی راتم درین تامل و تفکر نشسه بود کم سیداشرف خراسانی عرفسی تندیاری صاحب بربن حال مطلع گشت ، و چون دقست صبح بم عادت معهود بحضور نواب رحمت آب رفت ، در اننای تذکرهٔ اند ربانش این ماجرا بظهور بیوست ، پس س نیاض خلن بروربعد برخاست ملامان و مشایخان وفت قریب کی و نیم روز برآمده راتم را باد ، و در محفل خاص بار داده ارشاد فرمود که ما اصلا از نو ناخوش نیم و کسی بحضور ما گاهی سعایت و شکایت تو ننموده و دسنور مردمان است که اگر شخصی بیش امیری و رئیسی مورد عربت سود بهجنین طوطیها و تنهیدیا مخرایی او می بندند بس از بهم وجوه خاطر جمع باشی ، و وسوسم بیبی معنی بدل راه ندیی ، چنانج بسوی ق ۲۳ الف حاضرالونت حکیم عبدالرزاق خان بهادر خطاب کرده فرمود که شما ازجها مرزمانید و میدانید که ازبن کس بعنی را تم رنجیده نمی باشیم ، و بهم احدی <sup>ببی</sup>یج سترنفس او بحضور ما نمى رساند، فان مذكور في البديه، عض مود كم أكر كسى از بديهاى ايشان شنيده يا گفن باشد ولدالزنا خوابدبود، نودبدولت

بمجود اصغای این معروضهاش خندان خندان باز از راه عنایات کلیات استالت سیاست بر زبان فیض ترجمان آورده از رخصنت انمران بمحضور صاجزادگان فیض القاب سرفراز ساخت، و چون بسال یکهزاد و دُو صد و نتی و چهاد ، سجری جهست تفریح مزاج ولاج كم تفريح اخراست جند ماه بوالاجاه باغ بالمحلاس و اذواج سكين ورزبب خبر ارتحال ضباء الملك بيدر ضياءالدوله بتاريخ سيزديم جادي الادلى در رسيد ، در بان ماه فلدت و دوشاله سبز و جيني مرضع د سزيج مرضع باخط تعزيت بضياءالدوله، و كيك خليك زنام مع دوشالة سفيد بن برمحل ضياء الملك مرحم همراه حافظ غلام رسول خان دواله نمود ، و روزی ازان بانغ بالحل خاص و مر دو صاجزادگان خاص فرخندهٔ خصال بلند اقبال ونت عصر بسیر روستن باغ کم بانی آن بدر برزگوار او است تشریف فرمود و چون بعد ملاحظ خستگی و انتادگی باغ مذکور داروغه وغیر كاركمنان تأنجا را مورد عتاب و خطاب ببنود كم باهر دوصاجزادگا فيض نشان بيش أن ولى نعمت نعمت خدابان حاضر شدم وباسخصال شرف مجامروندوبیت انتای خود را فرد کردم ، بهین که سربرافراشتم ارشاد فبض رشاد صادر گشت که از امروز خدمت دارونگی این باغ بر ذمه و تو گذاشتم ، باید کم در آراستگی و بیراستگیش سعی نمام در بیش آری ، و در اسیج حال تسابل و نفافل روا نداری ، فی الفور (ا، (ما) ما - (ع) (ما) دروغگی باغ

بایمای مردو ظهیر و اعتفاد خود اعنی جناب اعظم جاه والاجاه و عظیم جاه آداب شکر عنایت این خدمت بجاآدردم ، من بعد بامر جليل القدر براى امامت نماز عشابين سجادهٔ اطاعت گستردم، و بذربية ابوبه جند مسابل فقيهه مسؤل عنها تنهايت مقبول أن بركزبد بادگاه ایزدی گردیرم ، و ازانجا که بسایات و نوازشات خاص چیند کلات مدح و توصیف من هیچکاره از زبان فیض نرجان بیش عاضرالونت حكيم عبدالرذاق خان بيان ومود ، سرسراسر استكانت خود باوج سيهر كشيدم ، بس المجناب رفعت انشاب بالمحلات وصاجزادكا والاخطاب ازاتني بهان سب بعد تناول خاصه بوالاجاه باغ مراجعت فرود ، بعد ازین را فم در باب انتظام این خدمت محضور اعانت دسنور صاجزاده كبير عظيم المرتبت عرض كرد ، في الونت ايما بافت كم دربن ابام بمد باغات وغيرة حضور زير حكم مادر من است شا را از ایشان موافقت نخوامه سمد ، در مینصورت ازین خدمت كناره كشي بنودن مناسب بينايد، أكر اتفاقًا نواب معلى القاب رحمت آب از شا باز پس کنند بطوری خوامم فهانبد ، پس واتم برسبب منع صاجزادهٔ ممدوح گرد آن کار نگردید، دربن اثنا ناب رحمت مآب دوزی راقم را بصحابت مولوی عکم احرصین خان بهادر كم مصاحب و حكيم خاص بود و حكيم عبدالرزاق خان بهادر و وجیهاستر خان بهادر در بهل ایسی سوار کنانبیده بیش فقربخش میا

(۱) (آ) استکانت ای فردتنی کردن و گردن نهادن ۱۲م

متوکل باستدعای دعامے خیرشان (ن ۲۳ ب) با طعام نان و تورمه وغيره مرغوبات اينتان فرستاد ، بعد معاودت از ۲ نجی با خواتین موصوفین بحضور مهن کرامت متمور رفنه سانح کم بخدمت آن دردیش آواره مشرب روداد و کلام رندار کم ازان درویش دندكيش بطرز سوتيان نسبت بركيم عبدالرزاق خان بتكرار سرزد یعنی این مشب مانده گیر صورست را کم به مهندی باسی فلان کی صورت سمنایه ازان است شا چرا همراه آوردید و در سندی زیاده تر ازین بحب تلفظ سن دروبش در ترجمهٔ لفظ برداخت در جارسی طبع ارباب دقار خود را به پوج گو نام زد ساختن است بعرض ملازمان والا ببدداخت ، بجرد ابن كلام جنان لب بخنده به اختبار كشود كم از چهرهٔ مباركش عرق دو منود پس بعد اداست كورنش بر طبق معمول نود را بحضور هر دو خداوندزادگان عظمت نشان رسانیده اعادهٔ سرگذشت مذکور نودم ، درین مزدیکی باز راقم را طلب فرموده برابر جلسای خاص خویش طعام خورانید، و مورد عنایات و نوازشات گردانید ، روزی کلیمالشرخان بها در مبارز جنگ حال درخامهٔ خود طعام الواع و انسام بردانبده بحضور آورد بعن آن را در دبوانخانه جلس گاه فیض اشتباه بر سفرهٔ خاص چیدند ، د خدادند نعی با هر دو قرهٔ اباص عروجاه نواب اعظم جاه و عظیم جاه و خان سابن الذكر و دیگر جلسای خاص نوش جان (۱) (۱) زنداند (۲) (۱) قرهٔ عزوجاه

مینمود ، در آن حین سعادت آیکن از فرط عنایت را قم و اصغرعلی خان را باد فرموده بشرف مجالست و عز مواکلت مشرف و معزز گردانید در بهین سال بتاریخ دوم شهر سوال صاجزادهٔ وليجد بتقريب عيد رمضان جهته ادراك سعادت ملازمت جدة مادری خود ہمراہ مادر محترمہ خویش قربیب منگام شام در بہل اسی صحابت اصغرعلبخان و رافم فدوبت عنوان بمیلابور رونق افزا شد، و بعد نوقف زمانی بعناب معلی القاب بهم در بهل ایسی از بمرابی مولوی عکیم احد حسین خان تشریف آورد و خواست کم محاذی درِ خانه خوستدامن خویش سترف نزول فرماید، در آندقت نزدیک فرود آمدن از زبیهٔ بهل پای مبارک او رنجی برداشت کم طبع نازکش در خشم آورد ، پس بخان مسطور مخاطب سرده ارشاد كرد كم برگاه بميلابور مي بي جنين خلجاني عابد حالم مي شود من بعد در میلاپدریان کم پیوست از اینان دل بے غلت شکست و بریان می بود دعای بر کرد و اکثر در حق اناث خاندان میلاپوریان بلفظ شکم سوختگان کم در سندی به پرید طبیان تبیش می شود دعا بد مینمود ، و بیومن در باب اینان و بهین طور در حن حاجی حافظ حیدر صاحب زبان تاثیرنشان بدعای بدی کشود و دران زمان راقم و اصغ علی خان با جناب رفعت نشان بیش حضور کرامت گنجورش استاده بودیم کم بسوی (ا) (ما) مردبیت

اصغطی خان از ممرعدم صفای قلبی با خالش حافظ حیدرصاحب شکور بخشم تمام تكريست وگفت كم خال شا مرتبه ولايت دارد او بعرض رسانید که ولی را ولی شناسد خود این مرتبه ندارم، ازین حاضر جوابیش (ی ۲۴ الف) کمال غضب بجانب او تیزتیز ديد و بيجرة غضب ناك در خود بيجيد ، و بظام اغماضًا واعراضًا بر زبان اليج نياورد س بعد بطرف راتم موج كشة ومود كر بخدمت داروعگی روش باغ سرگرم میباشی، راقم بعرض جوابش نهايت سراسيم بود كم جناب پشت و پناېم اعظمهاه والاجابم عض منید که بر روز حکم والا بجا می آرد ، و بر نظامت آن استفال مبدارد ، تبتم كنان فرمود كم في "دود باز براتم حكم شدكم تو برمصلای المن نشست باش تا من بمجرد دخول وتنت مغرب با تو نماز گذارم ، امر جلیل القدر بی آوردم ، و بعد اتمام نماز ادانجا کم خود مروات دران دوز صایم بود برودی تمام برای تناول خاصه اندردن محل تشریف زمود ، و زبیب سرستدن تنب برآمده در بهل ناص باجناب صاجزادهٔ مدوح و عكيم مسطور تشريف داشة ، راقم را بم باوجوديك صاجزادة متنظم تظر برونت غضب خاص و فلاح حال فدوى بعرض والابسش رسانید کم در بهل سواری نشست من خوابد سمد ، از راه عنایات یاد فرمود برابر موادی تعکیم احد سین خان دوبروی خود نشانید

دا، دا، نی دود باز الخ ۱۲۱ مایر فردد-

و در بهجشان و بمسران معزز گردانید ، مقارن این حال جناب صاجرادهٔ ولیجهد خوش انبال شبی در عالم روبا چنان دبد که دیوانگا جلس خاصش خب آراست و پیراست کرده اند ، و مسند زربین ا بن سیردهٔ بهم مردمان جمع منده میخامند کم خود را بران مسند نشانیده بریک پیشکش ا گذرانند ، دربن عصه راقم خود را دران مجع انداخت بهمه حاضرین صدا دد کم مگزرانبدن بیشکش اندک جرعهٔ صبر نوشید ، و فدر قلیل در امهال و ایمال کوشید؛ صبحی ببدارشده کسی را بطلب راقم برگاشت ، و بعد ادراک راقم شرف حضور را در وقت تنهائی برده از روی این راز برداشت و ازانجا کم محبت بسیاد با بدر بزرگوارش بود وسوسهٔ و اندبیشر انصرام زندگیش در دل سورد ، و بحیله و بهانه مسم این روداد بان جناب منکشف نشود مجصد و بیست و ببخروبی و مجصد و بیست د بهنج کهادی از دست او مس کمنانبده به محتاجان سپرده سپس سنب بهفتم ماه سوال که مشتم سن رسم رنگ عشرت سامان بود بعد فراغ دقص بصد بیرنگی بیک اجل بصورت وبا بنواب رحمت مآب رونمود و اعاد اسهال به بهان و توافر انجامیده تا چهاد دود منقطع گردید ، بهرحال بتاریخ مفتم بر عادت مستمره ظهور ادای رسم گره آنجناب صورت بست ، و جلوه فرائی سواری خاص بدارالاماره جیبیاک جهت اخذ پیش کش یا از

ملانین عوام و خواص بم بونوع بیوست و روز نهم از جانب نواب معلی القاب سورز بهدایلیف صاحب بهادر جزل داکمر کم مردهٔ الحبای انگریز است با چند کای فرنگ در رسیده ، با وجودیکه آن روز اندیاد و اشتراد من بود دوای خوش خورانبد و بمعرض عرض صاحبان عاليشان كوريز كونسل بهاور احال باس زندكى ا بخناب رسانبد ، بهال روز در منورست کونسلان عالیشان که مخزن درایت اند و بقانون دانش زن ۲۲ ب) کفایت فراریافت كم التقال نواب عاليجناب از صورت بجاديش لايج و از اسباب و علامات آن واضح است ، درین صورت فرزندان کلان آنخناب را لازم که بهمد طازمان دولت و لوازمهٔ قدیمه نزوت و مشمت را تا آمدن حکم از کلکن دربن ماده بحال و برقرار داد، و اندیشر بیجگون درباب وقوع افراجات تا آن زمان در خاط سارک نبارد ، و ادوارد اود بهادر جیف سكرمرى يفني ميرنشي كم بموجب فاذن الكريزي امور مراوالمهامي باو نطق دارد ، نیز از روی بوشش مجت که بانواسب عظمت انشاب واشت بنا بر عیادست آده از معاینه حالت شدت بیاری وقت معاودت جثم پر آب باز گردید ، و در ریاست نواب ما اعظم جاه والاجاه نيز تامني بهان محبت بحال داشت و آ بختاب نم با اوجام مودس می پیمود و از انتقال یک دوز

بیشتر بفرزند ولیعمد در باب عطای مدارا لمهامی به برادر و دیگر ابداب سم ني مناسب دانست دصيت ومود ، جون سن مستعد دارالسفر كريخ وليهد خويش بصداي كهك بشنيد، چين برجبين زده اظهار اینچنین حرکتش باز داشت و فرمود کم ای نامرد درین وقت این گریه و بکا سود ندید و این اضطرار و بی تابی تقعی ر بخشد ، ونن آنسن کر بندوبست کارلی متعلق نودسانی و باستالت و دلاسای توابع و لواحق پردازی ، پس سنب دیم وست ده ساعت داعی اجل را لبیک اجابت گفت، و ساحت وجود را از خس و خاشاک تعلقات باک رفت ، مبرگاه دارفنا و ما فیها را گذشت ، و بر را طرا اجل بسیر دار بقا خوابی نخابی توج گاست ، جهان در چشم عالم سباه گردید و عالمی ازبن غم الواره و نباه ، في الونت مشفق مهربان والافدر ميجر كدنل صاحب بهاود که از جانب گورنمندش برکار سفادت مرکار ما مور بود بالهاس سباه حاضرت شوبز سابن الذكر كم بحضور صاجزاده وليجدرهان منگامیکه جنازهٔ آن جناب به شارع عام رسید دو راست سه

انور ومسلان جر پیر و جوانان چه از خرد سالان چه مردال زنان مثل ابشار سر برسنگ می زدند و با نوحه و فغان بسیار زار زار مركريستند ، در برجانب وسيئ شور وشين مانم پر زور و بهر دا) (ه) گود ترمنت

بردن و کوی صدای ناله و فنان در شور پیرزنی پس چرخه بناند که برجنازه اش چرخ زنال نرسید و طفلی در آغوش وار جمر فین سم ب اختیار سمریان سمریان بر مزارش ندوید، از آنجا صحرای شرح ابن غم و وادی تفصیل ابن الم را پایانی نبود طی آن دسوار آمده عطف عنان شبديد قلم حربت رقم سوئ مطلب انسب بنود ، اعنی بمجردیکم جنازه اش از دیوانخام سنادی محل برداشتند ، بتعداد سن مشریفش چهل و شش توب ماتمی بآیش انگریزی سم منظی کن نامند بقلد مرداس سر داده بیرفها وعلهای غم برقله افراشتند، د با جاد دحثم خاص و باربگاه که عبارت اذ ترب سوادان است با سركرد بأى آنها بتنظيم جنازه دوراسة صفوف آراسة تا مسجد جامع برده فرج انگریزی بارترانها مانمی بنادین و بیرفها از سرالم سرنگول ساختند ، و جسم باکسشس جون ماه نخشب بچاه نخشب در چاه لحد انداختند، انالله و انا اليد راجعون ، و بعد از فرج پياده الكريزي بعلت ناجری تا باغ گورنر بهادر رسیده باستاع دفن نعش مطرش باز گردید ، و بموجب صدور احکام گورمنٹ در بایان گهائ به ننامی امکنهٔ متعلقه ابن تعلیم کم مساکن فوج با نوازم باشد كادبردادان بر مقام با آيتن مذكوره تدبيها سركردند ، و نقول این احکام بحضور صاحبزادهٔ ولیجهد فرستادند، و داد تنظیم و احترام چنانچ باید و شاید دادند ، و ازانجا که در صبن حیاست

برحال پر نزح کثیر در خاط مبارکش مشکن بود جناب ولیعهد بعد از مماتش بلفظ رحمت مآب ملقب و مشتمر فرمود ، بنون جناب صاجزادة كبر والأكمر اثار سادست وصلاحيت بيشر ميدا والله مجدت و الفت بدر نويش بدل ميگاشت على الحضوص ونتبكم المنجناب بعلني و مرضى ببتلا شد در بحر تفكر و اضطرار غوطم میزد ، "مجرد ادنحالش محدی ببالهٔ غم و الم آشامبیده کم کسی از امرازادگان ماضی و حال از دخات پید خویش چنین دُردِ درد و الم و تاسف انم كمشيده باشد ، غرض تانجناب بلنديمت و عالی فطرت بنا بر مغفرت پدر صدقات د نیرات میمناد مصروف (ق ۱۵ الف) مساکین و مختاجین دور و منددیکی گردانید ، و ما عدای این قرآن و درود خوانان بسیار تا چهلم مقرر کرده بعد ازان دو صدکس را از مفاظ و درودبان برسبیل مداومت در سک ملازمان انسلاک بخشید ، پس از وقوع ابن صدمة جانكاه جسم اعظش سمسوه البرز مماثل بود مثل کاه فرسود ، و از بار این حادید عظیم سرو قامتش که در راسنی بر نیرسبفست بهم میرسانید شکل کمان خم بینمودای نويسم حال جناب صاجزادة كهتر اعنى فرند عظيم الغدر ديكرسش عظیم جاه که با این وفار و اصطبار که در طبیعت صفاطبنت او ودبیت بود از مدوث این واقد جانسوز بهچو کباب مرام دد (۱) (۱) پوسبه (۲) (۱) اصطبار ای شکیبای کردن ۱۲م گریه و سوزش بود ، و بسان شیع «دُرْ اثب و اثن ، اکنون داقم این سانخ موگواد کم از سوم تا چهلم دوداد نظر بفرصت استحصال نیم البیش موتوف داشت ، و عنان شبدیز نامه دا به تسوید واتنات متعلقات آن معطوف -

بیان وافعانیکه بعد چهم نواب رحمت آب روداده و منرح کیفیانیکه بهنگام فرصت انتخام اجلاس بین انتخام اخلاس بین انتخام اجلاس بین انتخام و ولیجهد اقبال بهدم نواب اعظم جاه حمیت نوام بر سیند نواب اعظم جاه حمیت نوام بر سیند موروست بررگان ما تقدم بوقوع آمده

جناب صاجزادهٔ مدوح بروز چهلم بعد ادای زبارت رونی بخش باغ دارالاهاده گردید در آنجا از دفت نصف النهار با دفتای خاص و ایل خدمت عظمت اختصاص و بعض مردم وابت و طازم با امانت به تقییم در خیرات مشغول گردید که دفتی قریب آخر عصر بار محرفان عرد به از شادی محل در سیده بخصور آن مربع نشین جار بالش ریاست عض بخود که بهجرکمونی مصاحب بهادد بافر زند نواب معلی القاب گورنز هیوالید شاحب بهادد

دا، (۱) در آب د آتن بکردای قرشت<sup>هٔ</sup> منایر ازگرید کننده بسوزاست (۲) (۱) بهر

حاض شده در دبیرستان خاص بانتظار تشریف آوری والا نشست اندا آبناب بمجرد اصفای این معنی دیگر مقسین را بران کار گذاشته بذات خود با برادر عزیزالقدر وعلاء الدوله و راقم برانشادی میل در سمول جلس گاه خاص تشریف آورد چون بآل سر دو صاحبان والاشان ملافى كشت نميقه وكورنز صاحب موصوف مرقوم بايجديهم ذیقنده سال بهرار و دوصد و نتل و چهار هجری متضمن تعزیبت و تاسف و رصلت جناب نواب رحمت مآب و بجا آورون خود تنظيم وتكريم وقت ارتحال نظر بر مجت و اخلاص المجناب فردوس نشین با سرکار کمینی و رسانیدن این وافعهٔ بایله بمسامع نواسیب نبکنامی انتساب فرمِنگ و دانش آرا نواب موسک نوبل لاردهابرا گورنر جزل مهندوستان و شرکب غالب شنش درین هم وغم و عوم بالجرم نمودنش در فایم کردن مهین فرزند مقام بدر بزرگوارش مع رعابین. مراتنب و القاب نواب کرنا کمک و اظهار نویشودی خود از تنهیم مرکور نواب گورز جزل بها در موصوف ، و ادای مراتب تهنیت این معنی از جناب خود و نوید ظهور مسندنشینی بعرصهٔ قریب و بحال ماندن ببخم حصه بطور مستمرة معهود و ابمای اداده خود بنا بر مشاورت در باب تبدیل بعض سرایط جزئیه عهدنام قدیم رسانبدند، و بمکالمات مخالصت آمیز و سخنان طرب انگیز برمسند بشاشت نشانیدند، پس بر دو صاحبان را بتواضع عطر و گلاب

<sup>(</sup>۱) دما) مننادی (۲۱) دما) کمنی (۱۲) دما) حوست (۲م) دما) رسائمبدند

مرخص سافست وتبل ازبن ہم بہجر کدنل صاحب بہادر ہموارہ ہر دوشنبه بنادت مالوث آمد و رنت مبداشت ، مخفی نماند که ہمگی امورات مرجوعۂ این ریاست مثل سرمتدن اتواب دوز جلس و سالگرهٔ سرآمد شالمان بادشاه انگریز بهادر عظیم الشان و اعباد وغیره و ارسال توره یای طعام و فاکه سران و سرردیای عالیشان فرنگ و دیگر معمولات بطور یکه در زمان نواب رحست مآب جاری بود ہمچنان درین عرصہ تا وقوع مندنشینی سم بنجاہ باشد بحال ماند و بهجین سال آن ولیعهد فیض گستر بندلت سانکه مینوز ا المبين مسندنشين از جانب ارباب سميني بظهور مزسيده فلاف عادت خداوندان این دیاست که بناز عیدین بانزک امرا از دارالامارهٔ جیریاک می برآمدند کاربند احتیاط گردیده فقط بسواری مها دول با برادر عزیزالقدر از شادی محل برای نماز عبداضی بمسجد والاجابي تشريف فرما شد ، و بعد معاودت از آنجا ورصحن دیدانخانهٔ شادی محل باداے دستنے پرداخت ، پس ازان مزانع و انزاب عید موافق معول در چیپاک و سجد مذکور سرگردید، سرانتخار جند اشخاص معززین سم پیشکش ایشان ممعرض نول درآمده بفلک رسید، پیش ش کان کاری بسبب اینکه زیب افزای مسند رباست نشره بود مناف ومود و از اتبال بیشکش (ق ۱۵ به بعضی ابانی<sup>د</sup> دا، دا، مانف ۱۶ دما، سرکردتهای ۱۹۰ دا، نخ ای شتر فزیانی کردن ۱۲ می

(۲) دا: نذور (۵) دا؛ بانحود

می سرایم نزانهٔ عشرست می نوازم چنانهٔ عشرست

ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت کار چراغ خاونهان باز در گرفست

بار غی کم خاطر ما خسته کرده بود عیسی دھے خدا بفرستاد و برگرفت

اعنی بحکم قادر قدیر و مسبب اسباب توفیر برنقیر و تطمیر بنا بر ظور کمت ربیبت و بروز لطف شابان معبودیت و وصول نعمت به نقمت و حصول عرب به بندگان بیچارگان او باندازهٔ استعداد بر کدام کم در لوح ارادت ازلی مرتم گشته بمعدان قول سَیت الفقی خاد میشم ، دوز بیخشنب بهفدیم رسیح الآخم سال بهرار و دوصد و نشی و پیخ بهری باتمام رضد برندان دقیق مال رسیندان دقیق و پیخ بهری باتمام رضد برندان دقیق

شناس و اخترمتامان بطلیمی نباس ، و کارکنان سرکار نبش اساس ، شاہد جلیس ہاہوں نواب سنتھاب ما بر مسند ریاست بررگان عظمت نشان طیهٔ سرایش پوشید و طرا پیرایش دربرکشید تنصيف ابن الجن فرحت آرا و تغريف ابن محفل عشرت بيرا ابنكه دران روز فرصت افروز به تنظیم و تکریم این مسندنشین از طرف ارباب حکومت وقت بلندشدن دو ساعت دود در چیاک بین دارالامارهٔ خاص بیک بران بارکه عبارست از دسته هزار بیادگان است و بانصد سولدات و بیخ اراب توب دو اسی مع سواران گول انداز رسیده انواب روبروی کیلاس محل نها دند، و ازال میان جماعهٔ مندیان از درب کلان تا کیخ با در چیخارند و سولدات از باورچیخانه تا آبگیر معروف بیجینی گنند بر طبن تجریز سفیر خوش تدبیر میج مکدئل بهادر صاحب، و سم فوج سرکار در شارع کبلاس محل دو راسنه صفوف آرا منتدند پس نواب معلی القاب گورنر بيوالبيف صاحب بهادر معه برسله زنند و الخوارد اول صاحب بهادر چیف سکرنری و ځېوځ بل صاحب بهادر و جزل سارځاس بسلب بهادر و سار جان نیوبولٹ بهادر وغیره صاحبان عالیشان در جرة نعمت خامه دارالامارهٔ مذكور كم دران ونت نشيمن خاص بود جلوه بيرا شدند ، جناب نواب ما موافق محمول باندازه مرتبه بریک به تعظیم و یکریم این امرای سابن الذکر پرداخست و بناب گورنز صاحب ممدوح از سرینی و جینه مرصع با

سلک مروارید و پیک مرضع دو سک مروارید و جفت دست بند الماس با سلک مروارید عمراه آورده خویش از طرف ارباب کمینی بهادر بطریق تواضع و لُطف از دست مود زبیب سر و دستار و زینت دست و گلوی خود بدولت ساخت ، سپس ازانجا جناسب گورنز صاحب و جناب تواب ما بدستگیری بیم دیگر پیش شخست طلائی مصنوعی که وجهش بیشتر ذکریافته آمدند و نواب اعظم ما بعد افذعهدنا قدیمه از دست برتخنت امارت جلیس فرمود همه اعبان و ادکان دولت پیشکشها گذرانبده سرمایه عربت و افتخار اندوختند، و وران حین فرحت تضمین جناب<sup>(۲)</sup> گورنر صاحب اشفاق آگین مع اہل مشورت يبني كونسلان ذي عظمت منصل كوني مخمل اندود جانب راست خود بدولت تشریف میداشتند ، و از دیگر الملی کرام و امرای ذوی الاحترام ابینتان کسے نشست و کسی پرخاست بمعابب رسوم این جش متوجم بودند ، بعد جلوه افروزی این رسم میمنت نوام در مر خلا و ملاجبه از لسان کسوت پوشان حبات و چه از ویان اتواب قلعه د جهازات و چه از اتواب و بنادبن فوج انگریز و سرکار و چه از کوس و کورکه شادیانه دولت نشانه صدای مبارکیاد و عزیو تهنیت نواز برخاست ، به وفت رخصت امرای فرنگ با فرمنگ بگورنر صاحب و دیگر مخصوصان از عطر و گلاب و حمایل گل و بیرانی یان ورق طلا اندود از دست خاص، د دیگران را را) در و پیتکش ها را) (آ) جناب کور (۳) رما، محل رم) رما) دکورکه (۵) رما) میرمای

بايمائي سفير با تدبير از دست برادر عزيز القدر وغيره كاركنان سن عصر تواضع بنود ، (ق ۲۹ الف) و شب س نور دولت ازوز تمای دارالامارهٔ فرخنده بنباد بروشنی تنادیل و مجلس رتس و طرسب افروخنهٔ و سرراسته سمر دید ، سهمه عظمای بارگاه مقربان درگاه بصورت الجم بربساط سببر كرد مسند جليس خاص فيض اختصاص سهن بدر اعظم ماله زدند ، و عام<sup>و</sup> مردمان تهمچو کهکشتان از پریشانی برآمرهٔ خمن خمن سادمانی اندوختند، و دل اعدای نانزان بین را چن سبند باسمتن حسد سوفتند، خود بدولت بون نيراعظم وست قدرت طیابخش خویش بر سمه مقتسیان نزدیک و دور کشاده باندادهٔ دننبهٔ برکی فیض یاب می ساخت و برکی دا از توابعین و لواحقین محسب مراتب و مناصب می نواخت ، روز دوهم بنا الر ادای ناد جمعه خلاف سمنین قبل سندنشینی با شوکت و نشان و جلو و تجل بیکران مثل پدر بزرگوار غفران نشان نوجه بجامع والاجابی آورد ، و بعد ادای نماز در مسجد الأری مجاب حجرة سانار شریف برطبن معمل برجمه رونهاد ، و از زیارت با بركت أن فراغ بافته بجرة نتمت فانهُ دارالاماره كم جلوس كاه فاس بود فدم کشاد ، ازانجا که سررشته گیرد دار و تمثیت احکام داردمرآ ملک در قبضهٔ اختیار خود نداشت بحسب ظاہر چنانچ در آنروز توم موسنین بادای نماز جمعه در مسجد جامع انتظارش مستبده

دل دل دوع دا دل تاير

فلیفه و مرشد نووش می انگاشتند ، بهمجنان نظر بر بیمن مبایبت و مصافی سم بعد نماز جمعه شمار اسلام است فرمود تا جمند مخصوصین حاضرین آنزمان مثل برادر عزیز القدر و عظیم الامرا و اعتضادالملک و عظاوالدوله و راقم وغیره بگذارش پیشکشها بر داختند ...

ببان بحال داشنن نواب ما معمولات وقت نواب رحمت مآب تا انقطاع رشنهٔ حبات فیض آبات خود و دیگرسوانی دافعهٔ سال اول جلوس میمند مانوس

جناب نواب ما دیم جادی الاولی سال یم ار و دوصد وسی و بیخ بهری دوز جمد بعد ادای نماز بحب طریقه انبیقه و الد ماجد خود از دیوان خانه همایون محل با برادر عزیزالقدر و والد ماجد خود از دیوان خانه همایون محل با برادر عزیزالقدر و سر دو فرزندان ضیاء الدوله و علاوالدوله و را تم در بهل شاهی سوار سفده برای زیارت حضرت بدوح شهید قدس سره به سواد پلی وارم تشریف فره گشت ، و وقت رفتن و باز گشتی سواد پلی وارم تشریف فره گشت ، و وقت رفتن و باز گشتی آن شمع افروز دوده ان والا جانی در فرنگی گنده که واقع اثنای راه و مقام عساکیر فیروزی مآثر مع لوازمه و توبخان و جبانانه و جبانانه و مقام عساکیر فیروزی مآثر مع لوازمه و توبخان و جبانانه ؟

انگریز شجاعت دستگاه ٬ و موقع باغ و حربلی موروثی هر رئیس دولت سرای والاجاه است ، و ہم دران باغ اتفاق بیتونات رئیس این دولت سرا رح مخدرات بر ادفات عظمت و اجلال جن مراجت اذ زبارت آن ولی با کرامت صورست می بندد ، بیسست و بک ضرب اتداب سلامی و تعظیم سن گرای باراستگی صفوف سولدان و بندیان رح ترانهٔ طنبور وغیره مزامیر ایل فرنگست اد جانب ارباب کبین سرداده شد ، و هم سردادن انواب برای دیگر تدابدان همچو برادر عزیزالقدر عزیز از جان آن صدرنشین مسند شوکت و شان و محلات عظمت نشان بحسب مراتب ابنان بهل آمد ، و رسم سالگرهٔ برادر موصوف محوجب معول زران بدر بررگوارش از تاریخ بستم جمادی الاولی آغاز دبیه بتاریخ بیت و يم آن بانصرام دسانيد ، و يين سال اذ استاع غلغله آمد الد منتخب امرای با فرسنگ فرنگ نداب گورنز بازبل سار تاس منرو بهادر عدالست آهنگ، بسوق طاقات آن نصف آباست بران و زمان انتظار میکنید ، نا اکد بیست و بفتم شعبان روز جمعه وقت عصر دفية بررجة وسطى روستن يوكى برآمده بمرأت دوربین رو به گریستن نهاد ، ناگاه دید که جهاز تشریف آوری گورنرصاحب ممدوح بر روی بحر نمایان گشته وقت منرسب بلنگرگاه رسید پس آن سر سران دانش گستز روز دوم وقت را، (ما ۲) بيتوتت (۲) رما، دديم

ش د نیم ساعت صبح از جهاز فرود آمده بدارالامادهٔ قلم مدراس شطری کمث برای اعلان عهدمای نویش و صاحبان کوسل یعنی مثاورین ممالک محروسهٔ حوزهٔ افتیار خود نموده بعلت آنکه در ابران زودگاه گورنزان گورنز معزول سکونت میداشت در باغ کاکران که منصل امیرباغ است فروکش نمود ، و گورنه معزول هر چند التماس کرد که من مسازم و بساط اقامت چند روزهٔ خویش بحجرهٔ خواهم چید و شا در باتی تمامی صرح مخلی بالطبع شرف نزول فرمائيد ، اما گوريز صاحب موصوف از راه اخلاق كثير و نیک طینی که در ذات خود داشت نظر به بتک و تصدیع و تکلیفش اجابت نفرمود بهمان باغ تا چندی رفست اقامت نود (ق ۲۹ ب) گذاشت غرض فیمابین نواب والانشکوه ما و گورنر صا تازه وارد از بهان روز نزول اجلالش دور مراسلات فرحت آیات ازینجا بمضمون مبادکباد وصولش با این عهده برزگ دربن نواح و ازام با با معنونی ادای این تهنیت و تمنای طازمت بسوست سرید به ظهور بیوست ، و بتاریخ جهاددیم دمضان دور دوسشنبه گورنر صاحب والامرانب ما صاحبان عالیشان کونسلان یسی مشاوران مثل مستر استراش بهادر و مستر فبيكرى بهادر وكيب قديم فهيم مستر كافرى بهادر وغيره سرداران ترب سواران خاص بمرابى بدارالاماره چیاک اعنی مایون محل تشریف اورده بانواب فیض انساب ما ز فرط مودت و انتواق و جوشش محبت و اتوانق معانقته و انتوان معانقته و انتواق و انتواق معانقته و انتواق و ان

مجالسه نمور و بلاوساطت تبلاجی زبان بمکالم کثود ، ابداسب مرت و بهجت بر دوی هم مفوح گردید ، خداوند ارجند ما حب عادت معهوده نویش از استقبال و شایعت و سرداران ازاب وغيره بااحترام و اكراش جوشيد ، نداب گورنر بايوايك بها در به تغذیه بکسل مزاج طاقات نواب ما بنادیج نوزدیم شهرصدر بر مرکب بحر سوارشده بجانب ولابیت کام بیمود ، بسست و نهم ذیقعُده جش سبارک سالگره خود مثل جش پدر بزرگوار انصرام رسانيد و تعظيم و يكريم اين جنن سراسر بيمنت از جانب ادباب حکومت بتشریف آدری نواب گورز بهادر برمبارکباد و سردادن انزاب برقله وجهازات بظهور انجامید و ایمبن سال بعد عبداضحی انعقاد نکاح مختارالنسابیگم صورت سست و نهم بعضی امورات دیگر بهجو رسوم اعباد وغیره با جلو و حثم زمان وعطای خدمات و خطابات لابق که تفصیلش مورث تطویل است بوۋرغ بېيوسست - بهان وصول خط نواب گورنر جنرل بها در از بنگاله و ضیافت نواب گورنر بانربل سار فامس منرو بها در خورشید کلاه در باب خط استقلال مسندنشینی نواب ما و بواب خط بادستاه انگریز بها در با فر و جاه بادستاه انگریز بها در با فر و جاه

سال بمیزار و دو صد و سی و شش بجری بیست و سبوم صفرالمظفر روز ببخشنب امر جليل الفاريه والا بكاربر واذان دربار هم بار شرف نفاذ یافت که فردا دفت ده ساعست مبائجي كذنل بهادر بارسباء انحاد وسبله زبدة امراى وانش برسيسرا نواب موسيف نوبل لارد مابرا توريز جزل مندوستان محتوى استقلال مسندنشینی ما خود بدولت بدارالامارهٔ خواهدشتافت ، باید که در دارالاماره درباد عام و در جره نعمین نام سفرهٔ طعام بیزانگریزی برای مقربان زبده و کاربردازان عمده بانواع اغذیب و اقسام فواكر آماده باشد بون روز دوم مبائجي موصوف وفنت موفست حاضرآمد و آنجناب با او و برادر عزیزالقدر نواب عظیم جاه و جناب سرف الملك مرحم و ممتاز الأمرا و معاراً لدوله حكيم سيح یار جنگ و ڈاکٹر ہاسمین و دلاورخان بہادر و راقم برسفرهٔ انگریزی به نشست و منوجه تناول گشت ، و بعد فراغ از طعام را) رما، موشف (۲) (ما-۲) علاو

8

دد عمل ده ساعنت ازانجا برخاسة نزد تخست طلائی مصنوعی (ق ۲۵ الف) تنزیف آورده نامه مذکور از دست میانجی مسطور گرفته بمحول بدر بزرگوار نویش حکم سر دادن فزده خرب توب تحض نظر بر احراق فلوب حتاد و فوشودی دل نواسب گودنزجزل بهادر حمدوح و بسین و بهب ضربهٔ توسیب و سگه شك بنادين بلحاظ انساط ورود ابن نامرً بشاسست بشكامه و نواخت گورکرا شادیان وغیره و آدائش مجلس طرب وقست ىشب با تنوبر قنادبل نشرف نفاذ فرمود ، سپس راجه نوشى لعل دبا بها در مبرشتی آل نامدار بیش مسند که خود برولت برس نشست و بهم اعبان و ارکان یا سفیر بچای خود زار گرفت بودند اینناده بهواز بلند خواند ، و بعد از گذرا نبدن بیشکشها سفير موصوف برخصت انصراف اسب معاودت راندا بيرشى به تشریف خلمت مهتابی و دوشاله مسرطندی و بعضی بعنابت خطآ و پاکلی ارجندی بافتند و دوز چهارشنبه بیستم دبیجالاول بفران واجب الاذعان والا كادكنان و مهتمان سركار فيض رار براي ضبافت ذاب بانربل گدرنر ساد الماس مزو بهادر وقت سنب دارالاماره بننی همایدن محل و روش چبکی و تالار و طارمیکه بيشق براى معائنه أتش بازى ترنبب داده بودند بآويجنن درخها راه دما، گورکهٔ ۲۱ (۱) تالار فارز باشد کر بر بالای چهارستون با بیشتر از چوب د تخنته

سازند برئ ن١١ ١٣) (٢) طادم فاندوا گويند كم ازچوب سازند ١٢ بريان

تنادیل اتسام با نصب آینها بتکلف تمام و چیانیدن تنادیل دیداری بر مداری و ایش و نصب قنادیل چمنی در تمامی طرفهای باغ خاص بیاراستند ، و آبگیریم متصل روش چوی است بگذاشتن مشی بای رنگین دران و کناره اش از چوب بند چراغان و فرو بهشتن نهانهای سرخ برآن و برک متصله نعمست خانه که دران میز یکصد و بست کس چیده بودند بسردادن فارای متعددهٔ آن بیراستند ، نو گوئی که بهاری در گلش کل کرده است ، یا فطعه باغ ارم درآنجا احداث یافت ، وقت بهشت ساعت شب جناب گورنز صاحب ممدوح مع باندی خاص و کونسلان عالبشان و دیگر سرداران و خاتونان که قربیب بكصد و ببيت كس بودند تشريف آورد نواب ما مواقق عادت معهوده به نعظیمش برداخة برکونچ مخملی سبزکه نربیب تخست طلائی مذکور نهاده بیشود با مهان والاگهر و برادر عزیزالفدر شف جلوس فرمود ، و از دیگر صاحبان شرافت نشان بعضی برکونجهای سقرلاطِ گوناگون و جهیدهای اوقلمون محفل نشینان ، و بعضی بصفوف مجلس و جربای اندرون و بیرون ایوان خرامان بودندا النرض بور كمت فدرى از آنجا برخاسة برست كبرى كورفر صاحب و بهرابی امرای فرنگ تشریف فرما شده زیر دار بست ملحق بوكي مذكور زيب جليس فرمود ، بمجرد ابن حسب الحكم والا را، رما، بهادی (۲) رما، شراف

داروینهٔ ستش خامه بسرگرمی تمام گردا گرد شگیر واقع محاذی روش چوکی آتشکر بر افروخت ، و نا قریب دو ساعت پیش آن تماشانیان آتش خوی آب طینت جگه رنگارنگ انار ، و آتشین مار روی گوناگون ، مهناب ، و گاربز آتش بار می سوخت ، بعد د ست داد فراغ ازبن تماشای دل افروز باتنامی جلسا بجرهٔ نعست نان برمیز سیر کم بایتمام بکاول خاص جناب گورنر صاحب عالی مناسب بطرنه وگی مهباشنده بود بهم جنب او بساط طرح جاس انداخت و بیاس خاط مهانان رفعت نشان باکل (ب ۱۲ برب) بعض اشیای سباح متوجر گشت وفت یازده ساعیت بود نواضع حمایل و عطر و گلاب به مرتبهٔ هر بیش آمده مرخص ساخت ببیت و چهارم جادی الثانی بهین سال روز ببخشنبه بنقریب جش ورود نامر مسعود بادشاه عظمت اشتباه ابهت باليكاه تاج آراي سلطنت عظیم الثان ، باج سنان ممالک بهند و فرنگستان ، کشورکشای ارجمند، نشکر کش فتح بیوند ، فرمان روای ممالک محوصه گرمبط برشین و ابرلیند سپر خرگاه نلک طارم ، هایون محل که دارالامارهٔ خاص است از بساط مخل بحدی سراسنه و محلی ، و از درختان تنابل آویزان و دیداری و آئینهای جداری بمثابهٔ بیراست و مجلی

دا، (آ) آتش خوی کنایه از تیزی د تندی طبع باشد ۱۱ (۲) (آ) آب طینت ای حلیم رسی آتشین مار بمعنی تیز آتشبازی آمده است که تیر مهوائی باشد ۱۱ ب دسی (۲) (آ) میز مبرطعالیست که ایل فرنگ دنت نیم شب بعد تماشای رقص می خو دند ۱۲

گردید کم کسی در انتیج ریاستی صوریت چنین زبیب و سررایش و زینت و پیرایش ندید و سپاهیان سندی و سولدات ولایتی از ابدان گورز صاحب تا دارالاماره بهر دو جانب گذرگاه عقبب توشک خامه روم کشیدند و شش انواب ارابهٔ خبل منصل المبير معروف بيحين كنيه بانتظام رسيد، درين مهنكام مرغوب و آوان نوش اسلوب ادوارد داود صاحب ميرمنشي مسطور عهده مورجل داری برخود لازم ساختند ، پس بیش بیش فیل عماری نشینان سولداتان شاهی و ترانه نوازان قلعه وعلاقه داران ساحل بحر با اعلام سلطنت و شاہی، و پس پس آن جناب گوریر صاحب بها در نجسهٔ اطوار و سار مامس سلب بها در سبه سالاد ، وبر یک از امرا و عمدگان والاشان از دانایان فرنگ بدارالامارهٔ والاجابي نوج مودند ، ازینی نواب ما از برای استقبال برا در عزيز باوفار يعني نايب مختار و علاوالدولم خواص نشين را بسواري عماری نقروی روامه فرمود ، جناب نایب مختار قربیب دروازهٔ باغ خاص با نامه آوران شوكت اختصاص دوچار شده برعايت مراسم اعزاز و اکرام "نا بدادالامادهٔ دونق فرجام دسانید، نواسب عالیجناب ما گورنر صاحب والا مناصب را پیش رواق نعت نام فرود اورده بر زبین محاذی شخت گاه باستقبال و استعظام نام ذی عظمت و احتشام بابم دستگیر ایستادند، و حاملان نامیم را، رَبَّ رَوّه بفتح اول وثاني (بمعنى صف) ١١٦ (م) (ما آ) علاو (١١) رما) دجار

عظمت عنوان از اوج برج عماری نزول کرده باشراقاست حسن نامرً اقبال نشأن خاور كف گدرنر صاحب را مشرفتان نیر جهانتاب نمودند ، و نواب عالی جناب ما و گورز صاحب ممدوح ازاني خرامان بيش دولت سرير دولت معير رسیده فیام ومودند پس نامری شوکت آثار بدست ارجند ذاب ادرنگ نشین ما دادن بان ، و صومت و صدای فلک آشنا از انزاب و بنادین چه در سرکار فیض مرار و چه بر حصار انداشکار و چه در عماکر نصرت آثار کم بیرون دارالاماره صفه حا می کشیدند برآمدن ہمان ، سپس جناب نزاب ما کنحتی جلیں ازای نخت دولت افروز و جناب *گورز*صاحب والا مناقب قدری نعود پیرای کونج مخمل دوز شده باز محاذی سسرمیه (ق ۲۸ الف) نیام ربز گردیدند و محوجب اشارت نیض بتارت ذاب ما وگورنر صاحب موصوف دبیر نوش متحریر ارباب حكومت متر اذوارا اود بهادر بركرسي مخل اندود اييتاده از خوامندگي اصل نامه وخنده عنوان ، و متراليو بهان آیش از مرایندگی نرجهٔ باع ت و شاتش نشد سرورانگیز دل وجان بركشيدند ، من بعد شليخ و اواز توب و تفاك عشرت آبنگ بستور مسطور سامد زاز منظران این جش مینت معرد كرديده بسع ساكنان كنبد كردون ذارسبد ، پس ازبن نواب

عالی جناب ما و گورنرصاحب عالبیثان باب مکالمت و مخالصت بروی بکدگیر کشادند و حفزق احسان و باهم دستگیری نواب والاجاه حنت آرامگاه و نوم انگریز بهادر بعرض بیان نهادند ، درین میان گورز صاحب والا مناقب از راه تفقدات دلی فرمود کم نا ررت حکومت من بینج گورز کمک او اراد نسبت باین سرکار فيض استناد دريغ نخوام منود ، من بعد خديد ارجمند ما دست برست سن فرزانهٔ فرنگ با دیگر صاحبان پر دانش و فرمنگ به دیوان خالهٔ کلس محل که میزی از برای طعام بیاشت بطرز ابل ولاببت درانجا گسترده بود تشریف آورده بتناول طعام پرداختا و بور حصول فراغ ازان مرکیک از طوایف رفاصان و فنباگران دلهائے مجلیبان را مالوف حس وجان افروز و مشغوف نغمئر دلسور خود ساخت ، پس از استفای سرمایهٔ عیش و سرور جناب خود بدولت ما بدستور مسطور بمراه صاحبان عالبشان قریب تخت مصنوعی رسیده استفاست فرمود و جناب گورنز صاحب والا مرانب بعد ادای مبارکباد این جش هایون نواب ما را بر شخت نشاند خود بهم بطرف راست سان برکویج مخملی جلوس نمود ، بعد ازان چند امرای منظم و الازم مکرم بگذرانیدن بیشکشهای محرم سرمایهٔ عشرت اندو ختند ، و بعد توقف قدری آزاریکم (؟) زودآلا (ا) (ما) ازین نواب والاجاه - (۲) (ما) قریب شخت نشاده - (۳) (مام) بیشکش ما (درمهٔ اکثرد بیشنز درین مقام در ره) ندور سنغل شده ) (۱۲) دما، ازار یکه مرفد -

مجالس ہم بہلوی گورنر صاحب فراست نشان گردبد، و برحسب عادت معهوده کیک دوشالهٔ سفید و کیک کمخاب گنگاجمنی و یک دست خلعت فاخرهٔ مهرو ماه به بهنشین خود مرتمست مردانبد و هم به مومبیت کی طر<sup>و</sup> خلعت و کی فرد کمخواب و دوشالهٔ نارنجی میانجی میجر مکرنل بها در را ممتاز کرد و بعد ادای مراسم اذ اعطای باندان و عطردان و حایل گل و گلاسب بجلبس خیش و امرا و عظای کنکاش روی از دست خاص و به دگیران از دست برادر عزیزالقدر خود و علاءالدوله باب ترخیص فرانه و هرگاه جمه سران پرشوکت و فرو پایه بلندان دانش پرور از ایل فرنگ با فرسنگ مرخص گردیدند، نابیب مختار ذوالا فتتدار و دیگر ملازمین نعاص دربار مثل علاء الدوله دبوانی بیشکا*د* و میرمنشی و کیم مسیح یارجنگ و رافم سخم خلدت بای باهره و دوشالهای نادره به تفاویت مرانب و رعایت مناصب در بر و دوش مختیدند و نیز کم اشرف به طیاری طعام ضیافت بجلوهٔ ظهور شتافت و بخانه برکب از امرای خلعت دوران قامت موزون و دیگر عماید خرد سنجان تمکنت مقرون یتنی ارباب ( ق ۲۸ ب) حکومت سابق الذکر نزریای طعام گوناگون ترسبل بافت جون مهتاب عالمتاب دونق بخش بزم سا گردید ، ابوان دارالاماره بروشی ننادیل گوتاگون و فروش و

سائبان یای مکل بوقلهن بربیب و زینت و فور فرارسسید و خنباگران زهره آسا و رفاصان ماه لفا مالوف صوت و صدا گشتند؛ و مجلبان فراد بیشه از ایل خاندان و اطازمان ذیشان و اعالی و ادانی تفشق انتما مشغوف حن و ادا اگر محکستان سخوی بجا است و اگر تمر خوانی سزا ، در دیدانخانهٔ کلس محل سفرام کشیدند و طهامهای لذید و نفیس بران برچیدند یون کیب کی از حاضران محفل ازین نییم متنوعه بکام و زبان و روح و روان طاوتهای برشور رسانید ، نواب فیض مآب ما زبب آرای مسندشده آپخان بح بهت والا نهمت نویش بعطامے خطابات و دوشالها و عنایت جوایز و خلعت کی بهریک اند امرای دولت و مغربان حضرت متوج گردانید که گوش روزگار بسمع ادراک نیاورده ، و بمن سابقین بران سبقتی نبرده ، اعنی خورشیدالمکک را بخطاب بدرش انتخارالدوله محد ناصرخان بهادر صمصام جنگ مفتخر فرمود، و صاجزاده غلام محدحسين به خطاب رشبدالدوله ممتاز بخود و از ملازلا ذيبنان علاء الدوله بخطاب بدرش اعظم الملك مخاطب كرديد، و حكيم الزماني حكيم احد بحش يعني حكيم احد على فأن بها در سخطاب مسیح یار جنگ بعز امتیاز رسید، نظر برسرفرازی راقم نیز جهت عنابيت خطاب حكم والا براجه نوشنى لتل دبابها در ميرمنشي وارالانشاء فارسی سرن نفاذ بافت آماً چونکه عرض رافع از ابتداست ایام

صاجزادگی آبخناب والا با جدو جهد نمام تر آن بود که اگر خدابتنالی بفضل خود نوازش و سرفرازی راقم را بوتونس بر ذات با برکات داشت باشد تاکه هائ حکومت و افتدار شکار اولیای دولت بگردد ، و مراتب فدویت و جان ناری ازین افلاص آثار صورت مذ بندد بعطای سیج خطاب راضی نشوم ، کم بی وجود آن حصول این جون طعام بے نمک وسخن ب نغمه نمابد باجابت خطاب عدريا بميان نهادم ، في الجلم این جدارت و جرات راقم برنادک طبع والا شاق و گران برآمد، للهذا ال فهایش جناب نابیب مخنار و میرنشی مذکور مرکار باقبال خطاب برداخة ببشكش ابن موبيت عظى كررانبدم، بند ازان از فهم و فراست دوراندبش بدین گوند ارشاد فرمدد، معلوم ممديم كم معذريت أو در فبول خطاب بسبب عدم لوازم ان منصب وغيره تواند بود كيكن ما جِه كنيم كم قادر مطلق ما را بر افتداری و اختباری نداشته است کم تا بخوشودی فدویان و جان نثاران خود پردازیم ، غرض بهین عنایت و موبهبت را باعث نزوت و عربت دنبوی خویش انگاشة رضا جوئی ما ملحوظ دارید ، و ہم پدر رافم که عنایات بینایات این خداوند نعمت بر حال رائم دوز افزون مبدید ، و از ته دل بدعالی این دولت و اقبال میکوشید ، از عنابیت دوشالهٔ

<sup>(</sup>ا) دا) نزر (سب معدل) (۱) درا) بجا آوردم

بمسابهت اساتذه جناب والا سرافتخار برتههان فراشت أكره در استحقاق عطایای خداوندی با ایشان برابری نداشت سرح چنین نوازشات و تشریفاتیکه مبذول حال راقم مع اقربای عقبدت طازم گردیده بیرون از حد احصا و افزون از انداز است ، گر شهٔ ازین طومار در افتخار نامه مرقوم و مرسوم گشهٔ سمه بر ناظران منفی شخواهد ماند ، غرض دران دور فرحت اندوز برکس از ابل خدمات وغیره باندازهٔ قدر و مرتبع، خود عمامهٔ سرفرازی بر سر بست و میرمنشی مشر الخوارد اود بهادر تا زمانی مشؤل برم عیش و سرور بوده بعد مرحمت یان و عطر و گلاب دحایل گل مرخص گشت ، روز دوم مؤتمیآ مودلی که ناظ دفائز آنگریزی و زیر دست میرمنشی بسیارش بالا دست (ق ۲۹ الف) خوبش بخطاب تیج ونت بهادر و عنابت خلعت و دوشاله گوشهٔ کلاه تباسمان عزو جاه فرسودا بتاریخ چهارم شعبان حب الحکم واجب الاذعان دبیر و سفیر مذكورين حاضر المدند پس خداوند نعمت ما با النها و با چندى مقربان خاص و بعضى ملازمان عزب اختضاص در مجرهٔ نعمت خانه تغذی فرمود و جواب نوازش نامه موصوف را در صندوق مطلا و منهب گذاشت ، و از دست سکریر داز مختومش کنانیده سیرد دبیر مسطور بنود ، درین نزدیکی نیز انواب (أ) (م) مستير (برجا بهين طود)

سرور این معنی بر قلعه و چیپاک موافق معمول بلند آوازگی یافت -

احوال نصب قبهٔ طلائی برمسجد والاجابی و کبفیت وصولی نصویر نواب رحمت آب از ولابیت انگلیش که سال بیب بزار و دو صد و سی و بهفت بجری بعرصهٔ فهرد نشنافست

مخفی مبادا که صورست بنای محترم ابن سجد فرخنده بنیات جامع مجامع ابل خلوص و انقباد در ریاست مهرسیهر شوکت و حشمت بحر محبط سخاوست و مرحمت ، نواب والاجاه جنت الرامگاه مستحکم گردید ، و در عهد سعید کهف الفقر، ملاذالغربا، راحم خلابن ، عسرت نصاب نواب رحست آب ، محس انعرام دمید و در زمان سعادست عنوان ناصب اعلام دولست، باسط بساط نروست ، مروج آبین اسلام ، مجی سنت سنیدع خرالانام ، مزين مساجد حق برستان عبودبيت اكتناه ؟ مجيره شکستر دلان بی دستگاه ابر مطبر سیای بے حساب نواب رضوان آب (ا) را، انکلس (م) را، طاز (م) را، اکشاه (م) (۱) مجیر- البتجر شکسته بستن ونیکوهال کسی را ۱۲ م

محلیهٔ تبرای طلائی و روشنائی کثرت تنادیل زیب و زینت تمام و الایش و پیرایش تام پذیرفت ، و در ونت نصب قبه انود آن ذات ستوده صفات در مسجد حاضر بوده بعد فراغ س کیال نورسندی حکم سر دادن بیست و بک ضرب توب در فضای مسجد منترف نفاذ فرمود ، پس آن حق پرست بی ریا در هر شابه روز ادای نماز کی وننه بمسجد جامع و زیارت اتام شريف برخود لازم كرفت ، جنائيه دربن متمول نا مرض الموت تفاوتی ره نباخت ، حتی سم سرت اشفال و شرت باران بمنع آن نشتافت نصویر سرایای نداب رحمت مآب کم نقاشان چی بمقابله أن كارنامهُ الجاد و تكوين بهمه نقش صورت بكاشة نودما باب نجالت شنه و مانی ارژنگ نگار در تصور نزاکت طرازو نگارش بجرانی عقل پرکار سر بزانوی نفکه نشسته ، از طرف ادباب كميني بهادر برسبيل برخنان دور كار تخفر يادكاد براي نواب عالیجناب ما آورده در دیوان گورنری نهادند ، پس جناب نداب ما حسب ایمائی نواب گورنز بانزبل سار امامس مزو بها در سیم شوال روز دوشنبه در ساعت ده و نیم ساعت جلوی سوارى خاص باجعفرعلى خان بهادر خانسامان سركار جناب قدسيه فرستاده سن تصویر با توقیر بشان و ترک و فیر بدارالاماره طلب فرمود ، بمجرد وجولی تصویر بنیت و بک طرب توب در دارالاماد دا، آن ایجادای صنعتی دا گومیند که کم کسی تواند کرد ۱۲ ب - (۲) ما، برمخان نود، و گورند صاحب موصوف نیز بتقریب ادای مراسم تهبنیت

عيد رمضان متعانب أن رونن بخش دارالاماره سمردبد،

ذکر تقرر جش ولادت سرورعالم صلی الله علیه وسلم از غره تا دوازدیم شهر ربیع الاول و تعبین عرس جناب غوت الاعظم رضی الله تعالی عنه از اول تا بازدیم ربیع النانی و بیان رون افزائ نواب رضوان مآب سمیت ناگور باکیفیت معاودت از راهِ ننهر رو محرود و مشرح ورود نواب ننهرگر و محرود و مشرح ورود نواب معادر گورنز جنرل بهندوستان مع جگونگی ملاقات او بان نواب خفرت نشان مع جگونگی ملاقات او بان نواب خفرت نشان

پون عالیجناب ما از بدو شور مجست حضرت خاتمین مرتبت را رضی استرعلیه و اله وسلم اصل اصول ایمان و اسلام و عنوان جربدهٔ جمیع احکام ، و منشاء فضایل و فواضل دین و مبداء حقایق و معادف بیقیتی ، و مخزن جوام علم و اعزان و معدن نغایس ذوق و وجدان مبدانست ، در سرانهام جش و معدن نغایس ذوق و وجدان مبدانست ، در سرانهام جش

دا، دا، علم قان

ولادت ( ق ٢٩ ب) با سعادت تا تخضرت صلى الشرعلبه وسلم الهتما تهم مبداشت ، و بعد ولیعهد شدن خویش از سال یکهزار و دو صد و سی و بست بجری نا طَلَّتُت گلتان این جهان ابن جنن سرایا میمنت را مثل سلطان مظفر والی شام بآینی مرتب می نبود سم از غرهٔ شهر مولود شریف نا دوازده روز در لوازمهٔ این امر خجست انز ان کترت طبخ طعام بخورانبدن خوا و عوام ، و تنویر قنادیل اندرون و بیرون دارالامارهٔ بیعدیل و اجماع على و فضلا مثا يخين و مرح گويان مرايح عربي و عجی و فاریان قرآن و خوامندگان حدیث و درود و نظبیب این برم سعادت بهدم از عطر و گلاب و تبخیر عود و تخلخ ملی عنری و نقیم زر و بارجه استمایی و مساکین و عطای صلها و جایز با بحدیث خوانان و مدح نوانان وغیریم بحدی سرگرم می بدد کرسی از شابان و رئیسان بهندوستان بهم مینین كرده بكر ندبده و نشنيده ، على الخصوص دور دوازديم زباده از ایام اعیاد تزیین خود و بهم ملازمان خواص و عوام از سر نوع لباسها ے فاخرہ عشرت فرجام المحفظ ميغرمود ، و ممدران روز بسردادن اتزاب و شکهای بنادین حکم کردی ، و از ارباب حکومت نیز طالب آن شد که درین روز دولت معمور بر قلعه هم اتواب سرور سرداده شود ، اما دران زمان ابن آمنیت شوکت و اجلال بوقوع نرسید ، و در عصر جناب (اً) زن، امنیت بالضم د تشدید با آرزو و مراد ۱۲۰

نواب عزیز از جان سلمالبهان از یاد دلی و سلم جنبانی جناب نایب مختار فیض بار رو بجلوه گاه ظهور کشید، و بیوسته ارزوی بیعت شیخ کامل در دل اخلاص منزل خویش میگشت و برگاه کم حسب خوابش خود استرف خدمت صاحب نسبتی مشرف بمردید برین قول سم از بزرگی شنیده یا در کتابی از ایل تصوف دیده باشد بعنی شخصبکه بیعت ظامری با احدی منعقد نکرده است ، اگر سن ارادت و عنیدت دل خویش بجناب دستگیر در ماندگان ، ربنهای بیچارگان مجوب سبحانی حضرت شیخ عبدالقادر جبلانی قدس مرهٔ درست گرداند ، بقبنًا المنجناب او را به نعنهای داربن و عزنهای کونین رساند ، کاربند شده نود دا درین سلسله علیه کم طربقه فادریه است منسلک می بندات و آنجناب مجوب را بیر و مرشد خود می انگاشت و ع آنجناب مقدس را هم در سن مذكور برعابت جند امور الهجو جن ولادت باسعادت سرور كائنات عليه الصادة والخيات بینباد نهاد و ازغرهٔ ربیع الثانی نا یازدهم بحس ادای سن از محفل آرائی و مناقب خوانانی وغیره که در جش موصوف مسطور گشت می پرداخت ، و نا آنکه دربن برم بینج روزه جام بستی برخیضش لبریز باده نشاط بود ، این کار و خدست پر سیادست بر ذمه خود لازم می ساخت ، و آزانی كه ستيخ عبدالقادر كم مولدش ما كك بور و

را) مرار سن حضرت ناگور و ولی مادر زاد و والد بزرگوارش سیشن قدم صاحب کشف و ارشاد باشد از اولاد ان قطب ربانی و مجوب سبحانی و شمی آن غوث صمانی واقف اسرار نهانی است، و اذار کرامات و نوق عاداتش چون آفتاب عالمتاب در کمال درخشانی ، جنانج گویند کم چون والدهٔ ماجده اش کم .ی فاطمه نام داشت و ولیه و زاهره و عابدهٔ زمان . نود حامل گردید، و شبی برای وضوء نماز تنجد دلو در چاه فرود آورد و ناگاه دلو از رسن جدا شده بچاه در انتاد و او متاسف و منتجبر برابستاد ، و فی الفور از بطن مهوازی شنبد کم ای مادر سنگر کم 'دگو پس بشت نو نهاده است ، چون باز گردبد دلو را براز آب دبد، پس از وضو و نماز فالغ سند ، و بامداد این ماجرا بشوهر خود باز ننود ، او فرمود که حق تفالے ترا پسری عطا کند سر بیایه نظیب خوابد رسید، و نیز المخضرت بنابل نرسیده و از خصوصیات زنان وقوفی نداشته چنانچ روزی بستان زن سندوی وقت اغتسال برسنه مشارد كرده از راه ترحم و غخوادى دعا فرمود كم بارب الم كب محتل مرا بیخواب مبداشت ( ۱۳۰ الف) این بیجاده کم برسین خود دو دیل میدارد و چر ازاری کشیده باشد ، بمجرد این داه دای وار (۲) دا دا دا دا دا دا دا دویس دم دا تیابل

داه دام گوار (۲) دآه ای بیمنام در (۵) دام زبان (۲) دام دمیل

دما بستانش بموار و الباب كرديد ، أن زن جرت كرفة بخارم درآمه ، و اقربایش ازین مابرا متحیرشده بانواع معالجات پر داختند ، امیج سودی مکرد به خ از زبان زن م فت رسیده متقبقت حال دريافة بيش لتانخضرت التجا أوردند و الحاح و زاری نودند پس س ان جناب دعا فرمود پستانش بر حالت صلی عاید گردید و بید و مادرش مح دختر بشرف اسلام رسیدند بنا برس حس عقيدت خويش بحضرت ايشان نير به تمام و کمال مبداشت، قضا را در سال کیب مزار و دو صد وستنی ابجری مزاج سیارکش بعارضهٔ مثامهٔ که خلقی و مزامن بوده بتلای متدبیر گردید ، دست تفرع بدرگاه قاضی الحاجاست برداشت ، و بتوسل ولی جلبل القدر سابق الذکر استدعام شفا از شافی بے ہمتا بخودہ ارادۂ زیارت س آن برگزیدہ حن بدل برگماست ، مجیب الدعوات دعایش مقردن باجابت غود ، و به برکت مقربان بارگاه خویش شفانگنے کلی عط فرعد ، درین نزدیکی بدر بزرگوارش برجید خواست کم آن انبال مند بحب عهد خویش بر زیارت ولی موصوف نوامد، تیکن اذ معارضة بعضى موانع دران زمان ابن اراده بظهور نبادد، یس ازان وتنیکه خود بدولت بر مند امارت متکن گشت بوای زیارت فیض بار آن ولی کرامت ۱ فار بظور بیوست، دان رأ خوس وم را الشفاء و بتفحص شخصیکه نظم و نس این جا از وی صورت برداخت جون نبک الل فرمود که کسی از قدیمان درباد و عمدگان آدموده کار شل جناب شرف الملک مغفود استاد مصاحب استاب نواب دحمت آب و حافظ شیخ محدمغری مرحم رفیق با اعتماد مراج ۱ گاه آن نواب جنت آرامگاه متعهد این امرعظیم تواند شد نبافت آخر نظر بر برحصلی و تربیت یافتگی داقم از پیشگاه نود و افاظهٔ انواد اعراز و اجلال ذات آفتاب صفات خواش برین ذره به مقداد ، بیت

ذره را باشد وجود از نور ذات آفتاب رست گردد گل زنهار از نبض بخشی سیاب گوهر بر آب در کف گرچه میدارد صدف فی الحقیقت مند زنیسان بهره مند و کامیاب

تجویز تفویض این کار براقم صورت پذیر آینهٔ خاط نمود ، و هم جناب قدسید بیاس طاهر رای شریف خود را با مجویز ولی نعی منفم فرمود ، اما برگاه که مفارقت را قم که چون شرا با بم و فار با گل نسبتی میداشت ، بقدر آنی و اندازهٔ زمانی گوارا نمی پینداشت ، ضمیر خورشید نظیر خود را از تعلق بخیز مذکور وار بانی بینداشت ، ضمیر خورشید نظیر خود را از تعلق بخیز مذکور وار بانی بر راحت سفر و فرحت راه که منظور هایون خاطرش بود برفاقت پر افاضت برگزید و جهت انتظام

(ا) (آ) شبها نام ستاره ۱۲ -

مهام دارالاقامن بسنارش بعناب قرسیر و اظلاع بادباب حکیمت فان مرصوف را کم اگرجبه از غرور و پندارش دایم منفز می بود الما بحكم الضرودات شبيح المحظورات طوعًا وكرُّا مقرر فرمود ، و منشی محد دلاورخان بهادر انگریزی نویس را بیش او گذاشت ، تا بروتن خرورت بجيف سكرتزي الخوارل اول بهادر كم برخاست سيجر مكذنل بهادر سفيرخاص بعلت تفرد دوائكي او بمراه ركاب فیض انتساب منصوب شده بود تخریم و نرسیل مراسلات نماید پس نمان موصوف که نهال این تمنا از مدست مدید به مزرع دل می نشاند ، موجب نتائج حدایق سمال و مورث تمراست رباض اعمال انگاشة باقبال أن بالراس والعين مسارعت نمود و از تعیین ارابهٔ دو اسپان و دو مشعلیان و تقرر رفل که عباریت از طبوروازی سید چوب برصف کشی چند جوانان بار وتنت در آمد دربار است بیجی برادر خود مشرف الامراکم قایم مقام شکوه الملک مروم برد گوی عربت و اعتبار از مبدان زوق و آرزو در دبورے م

مهزا کر بزر قیست رابسش زر بنده خمر نه زر خدایش

و نیز منشی محمودعلی خان را بمشاهره بیجل هون در سلک طازمان کشیده برفاقت سراسر سعادت اختصاص بخشید، و بعدران

داه (۱) این مباح می کندخرورات عمومات را (۲) (۱) وقل این لفظ انگریزی است

ساعت حکم تقریش بعنی سلام سیاه بقانون انگریدی در حن راقم عر صدور یافت (ق ۳۰ ب) و راقم جمجرد نفاذ این کم واجب التعظيم بكذارش مدبة نباد بيش حضور شنافت ، برگاه كم خان موصوف بنویم معظم وب وابت و تصور کبر حن کرامت و تختیل سرکشی خود در بهسران و تقلید نظاوهٔ گردن افرانی بیکش گذرانی بیکران در جامهٔ تنک ننگ ظرفی میکید و دست از پیشکش گذرانی حضور بجلدوى موابهب عظم خدمت نيابت مذكور بالأكشيد مزاج ذببغ شناس و متانت اساس حضور ازبن معنی روی ملال درنم کشبره برجبين أبينه وار رحمت ورافت اثار خشم وغضب ظاهر سانست ، و بشرح و بسط اجمال و بمكبر و غود استنالش پردافت کم چنین خود برستان ننگ حوصله برداشت مراتبعظمی نتوانند کرد ، و فرعون طبنتان دوں ہمت جادۂ شکر گذاری و سیاسداری نخواهندسپرد ، و از ناکس شک ظرف اعاظم امور کس وجود در نبابد، و بحكم كل اناءٍ يترشح بما فيه الخير در باطن ات بیرون نزاود ، بو از پنجا است سم گفته اند و در معنی سفته که کار و عمل کسی نوان سپرد کم از صاحب خویش بر ترسس و خایف باشد، و تنظیم و کریبش بجا ۱۰رد، و خداوند اورا بر مواخذهٔ خطا و قصورش مانعی و مزاحمتی و مرونی و رعابتی بیش

(ا) دا) عظم بالضم بزرگی (۲) (آ) تقلید جمائل وغیره در کردن کسی انداختن ۱۲ م (۳) بالکسرگردن بند ۱۲

نبابر تا لحاظ مروت باعث ب انصافی نگردد، و موجب بد دلی دیگر ندیمان نشود ، و این معنی در اقارب که کالعقارب اند مطلقًا منفود ، و در اجانب اكثر و بيتر ممكن الوجود ، چنانچيه عمل حضرت عمرفادوق رضی استرنا کے عنہ و بیشتری از مسلاطین برین بوده است و ابل عرف نیز بدان عمل نموده الحاصل بر خاط مبارک نازکش بار این گرانی و صدمهٔ این نادانی سهن قدر فرارسبد که هر دم برعل فرمودهٔ خود دست تاسف می البید و لا الى سخنان حن نشان چنان در سلک بيان مي کشيد کم اگرجيه ابن خدمت عمده نظر بضرورت باین کس دول بهت بخشیم، الم درحقیقت اصلا مناسب و مصلحت ندیدم ، زبرا که بسا اوقات حرکات ناشایسهٔ آن بعقل و شور و سخنان نایابسند آن برفساد و زور ، خار رنج و الم در صوبر دلم خلانیده و انواع درد و غم بلالهٔ جگرم رسانبده ، یکی ازانها این است که بعد سندنشین این نواخهٔ مردگار روزی پیش اقال و مخلصین خویش نسکایت بینود که باوجود سعی و کوشش من در حق مسندنشانی این کمس نزد ادباب حکیمت بواسط محید شیپو منشی اصان و منت من فرامش فرمود ، جون این حکابیت مُرْشُ حَنْ نيوشُ مندة درگاه الهي درافتاد ، بفتت نابرة خشم وغضب از تنور نهادم سر باشتال نهاد و این کمات از

مک بطون بشهرستان وجود فراز آمد که نماک باد بران رباست کر از سعی چنین کسان ابلیس طینت پیست آبد، انهی پس عزم مصمم سفر بارداد دوستان شفیق خود مثل نوان موشست نوبل مارکویس آن بهششکس بهادر گورنر جزل بهندوستان و نواب ميجر جنرل سار المامس منرو بها در كورنر سونسل مدراس المكمن قوه بعرصة كلهور شنافنت ، و حكم واجب الانباع دربارهٔ نهيبً اسباب و سامان سفر بملادمان نماص مشرف نفاذ بإفسنت ، مبخملهٔ آن دو خیمهٔ عظیم الشان کی از سقرالط باطرازش یای . بوقلمون و نانی از چهیط عمده و بهتر و کب نیمت حای خاص ۱۳ الف و یک دائرهٔ خد از برای خلوت و چند خیام مختراست مع سرادقاست و سرانجها و سعبد از خیمهٔ مزین قبه ای مکتمی از طلاء و بک حض چری که مسافرین از نماز جاعت محروم نشوند ، برای این سفر فیروزی افر طیار گشت ، و هر یکی از خيم مذكوره كرر بود تا انتظام بيش خانه و پس خان نظام كبرد و در ہر منزلی بہ نیم بزرگ مند زردونی مع مہای طلائی و با شا مباید مخل مکل که سنونش از طلا بود سخسترده شدی ، و آن بارگاه گردون سای بتنادیل آویزان و تنادیل منصوبهٔ سنون با چون نیمهٔ سمسان از ضیای شجوم بر نور سمنی، و صاحب فی افت ب وار رونی بخش س کردیدی

(ا) (ما آ) توشیستنی ( for Most )

و تماشائیان بر شهر و مدینه ، و نظارگیان بر دید و زیه پروانها ان شمع برم ودلت و اقبال شدندی و به خرج مراکمب و دوزمرهٔ بر بک از علما و اساتذهٔ عظام و مشاریخ کرام و اصحاب عربت و ارباب خدمت ، و پدر راتم سوای درمایهٔ معمولی مشاهرهٔ نود روپیهٔ مفرد گردید و بنام برادر محرفزالدین خان سم در مرنب متوسطين مثل تادرعظيم خان بهادر وغيره عز المنباز داست شمس دوبیهٔ متقرر رسید و نبریک از ابل ضوات ما ورای خدمت مقررهٔ سابقه خدمتی معین گشت ، ازابخی خدمت میر منزلی بصفی الدین محمدخان بها در در بیجا و خدمست فراشخامه در انزای راه بر کرسی تعبین نشست ، و ضرمت برادل بغلام عبدالقا درخان بیجا پدری در منزل ششم صوریت نقر گرفت و خدمست چیداول بعنی پس خام بوجیهدان رخان بهادر سمین جا قرار پذیرفت، و خدست آمادگی اسباب ضروری نشکر بنترف الملک مال در منزل سیوم مقرر مند و ارباب کومت نیز ود اخبار اشتهار سم برنیس بیپر زبان در ایل فرنگ است بقالب طبع آورده در ممالک محروسه خود صورت نمای شان و سؤکت و چاه و حشت نهضت آن ولی نعست گردانیدند و چرای تذاکمید الله التاکید به نگارش احکام تفظیم د نوتیر و زمان بری و اطاعت گری این ولی دولت آراسته بعالمان و کلکوان اطراف دا، (آ) سيم ج

و بوانب گذرگاه رسانبدند کم بندگان نواب صاحب بروز دوشنبه بیش از مغرب بیت و کیم جادی الاول سال کیمزار و دوصدو ستی و بشت بهری از چیپاک جنوب روب بسفر ناگور بشان و ستوکت موفور بینی با کشکر جلوئی خاص و دستٔ سواران باربیگاه و فوج گورنزمنط نهضت میفرما بیند ، و بعد تماشای این سرزمین سیرکنان از راه رامنات و نزچنایلی و ادکاط مراجعت بجلوس گاه مینایبند، و ونت رکوب و جلوهٔ خرام نماص و جنا قدسير و جناب محل عالبه و جناب المايب مختار اتواب تعظيم شابی بخصوصیت مراننب در باغ دارالاماره و بر برج فلعم صدامای حفظ و امان برکشید ، پس باید کم مهر رئیس موضع و زبه و بر حاکم شهر و مدینه گذرگایی با و خیمهگایی با اراسته دارد و از بیادگال و اطاعت پیشگان خود استقبال نموده خدمات منایست بجالارد و در بر سرحد و تعلقه خویش از من و اجتباط بمحافظت و داست بردازد ، و در مراصل و مشابع ، عراه بوده گهبانی و منزل رسانی مودی ساند ، الی آصل بتاریخ و ونت مذکور آن ماه لقای مکرم مبجل با لباس و (ق ۱۱۱ الف) جوابر منظم و مکل نور افروز برخ نالکی گشت ماه منور بنجوم انور با لشکر انجم سباه و عسکر شوکت پایگاه و سکوه تام و بخل تمام از فوج خاص و لشکر کمپنی مع سرداران بلندمرنبت خصوص

دا، (ما ١٦) گورمر منت

سفیرگورنزمنی میجر کمڈنل بہادر و کرنل مزد کر کسی از روسای کرنائک را بدین شان و تزک سیر ملک رو رز ننوده باشد سمت جنوب خرام فرمود ، و راقم مع اعظم الملک بسواری عادی اذ تفاقب اقتباس انوار جلو دین مینود ، بعد چند دقیقه جناب نایب مختار برگلون صبا رفتار سه

ماد بائیکه بون بگام سدی شدی شدی شدی ماد دن بر صبا حام شدی

جلوه <sup>۱</sup> الأكشسة بهجو نيتر ضيا گستر اوج اقبال بانوار اجلال ال دنبال راه می پیمود ، بون منتهای سبر منزل امبر باغ گردید، و انفاق مبیت در آنجا بهم سید ، آن موبد مائید آسمانی نظر بر سرانجام بابی احکام دیوانی از دست این مثاق کارگاه ایپچدانی ا م در سوالف ابام بینی درسال بهرار و دو صد و نتی وشش البحرى بسبب عدم نصب احدى بربن فدمن عظيم المرتبت حبالكم ولى نعمى باجراى أن مى برداختم ، چنانجبر كيفيت نعلن ابن امور بذات راقم در افتخارنامه بتفصيل مسطور است ، و مضمونش اینکه روزی بناریخ بسب وششم رجب المرجب سال بهزار و دو صد و سی و شش هجری رسیلهٔ مرسله حاجی حافظ میدر ها مرحوم در ماده باد دبی زبارت آنار ستریف بحضور کرمت ظهور بناب نواب معلى القاب ما گذشت ، از انكر درين بنگام آن

فداوند اتبال بعلت عدم تقرر بهشار مغزی بر خدمت مرارالمهای و بمحض باس خاطر جناب قدسبه احكام انتظام امور دربار فيض بار . كسب ظاهر بنام حافظ احمدفان اعظم الملك مترف نفاذ مبفرمود، اگرچه از باعث عبدالغفارخان بهادر نابت جنگ زنگ طالی بر آبینه ضير منير صفا پذير خود نشائده چشم التفات باطن بر روى حالش نمی کشود بنا برس آن نامه را حوالهٔ او نمود تا بندوبست امور متعلقه الثار ستريف نمايد ، من بعد آن عاليجناب كردون فباب بتخصیل منزف زیارت ننتریف فرمای حجرهٔ ستنار مبارک سنگردید، درآن ونت بسبب مشاہله بانخواریشی خان معزی البہ ہمگی متنجدال الم مقرری مثل سب نمزم و رومال ممل و عطر د گل وغیره درانجا حاضر نبودند ، نهایت بعتاب در آمده باوجود بودن اعظم الملک براقم فدوبيت شيم كم والا شرف نفاذ بافت سم زودمت اشباى معولی حاضر آرد ، بفضله نعالی فی الوقنت حاضر آوردم ، بعد احراد سعادت زبارت دونق افزای دارالاماره گشت سحجرهٔ کلان نعمت خانه کم جلیس گاه مبارک بود بر سند والا منزن بنمکن فرموده بمشافه بمگنان ماضرالونت چون جناب مرمنت انتساب نواب عظيم جاه اعنى جناب نايب مختارواعظم الملك مرحوم و ديكر حضار معولی و راجه سرینواس راو پیش دست بیرسامانی یاندان از

دا، دآ، ساہبلہ ؟ (م) مساہلہ (۲) دآ، ما فراموشی ؟ رما دا، دا، ہمسکنان (۳) دا، ہمسکنان (۳) دا، ہمسکنان

دست خاص نوائش اختصاص باین ارشاد کمرمت بنیاد برافخ فدشگذاد فدوبهت شار عنابیت مند که التر تغالی و تقدس بفضل خوبش اليوم خدست (ق ۲۲ الف) اجراى احكام عزت التيام ديواني مهاست و دیگر کارفانجات مفیض بنو گردانیده ، باید کم شکر این خدمست والاً رتبست مودی ساخت زمان دربار فیض بار و دیگر ادقات حاضر حضور و سرگرم سنقیز ابور میشده باشی ازانجا م دافق عجز توام باین مرحست سراسر عرست کمایی ساگایی نداشت در ادای پیشکش اندگی درنگ ساخت که دران حال از جانب ذاب عظیم جاه کم حق سبحام جل مثانه بفضل خود از ابندا الی بدمنا بذا داست فیض آیاست آنجناب عظمت انتباب را طامی و دستگیر این خدمت گذار فدوبیت تخیر کردانیده بگذارش بیشکش شرف ایما گردید ، را نم بهجرد این ایمائ شرف انتا پیشکش بحضور مومبست مطهور گذرانبد بعده بهمان آوان براجه سربنواس را و حكم عالى شرف معدور يافست سم از امروز در جملگي مهات ميرساماني و دیگر کارنجان سرکاری حکم رافم اطاعت بهمدم را حکم حضور عظمت دستور بابد فهمبد و ازان سرمد عدول نباید ورزبد، چنانج راجهٔ مُرکور بهانونت عملهٔ بهگی کارفانجات را فراهم الورده و سوبدار دی را نیز خوانده این امر جلبل القدر شوانید و نود بهم مرانب انقباد به تقدیم رسانبد بعد ازان ارسنیاد

(ا) را) نذر- (۲) را) نذر (۲) را) نزر (۲) را) ایمه-

کرمت مواد جلوهٔ ظهور نمود که برای تو این خدمت نازه از راه نوازشات بےاندازه اختراع فرموده ایم که اگر کسی را خدمت دیوانی بیم بدبیم تو ازین خدمت معزول نشوی ، بلکه او محکوم و منقاد حکم تو خوابه ماند ، ازان روز تا تشریف آوری مخلور از ناگور شریف اکثر احکام اطاعت النزام حسب الحکم حضور کرامت گنور به خان موصوف بید ممتاز الامرا خلی بینمودم انتها جوابر تویف این کشف از درج دیان بیرون ریخت دیرک و دانا شدی از نظرت ما که میرس بی فان خوش آموختی از نظرت ما که میرس بی فان خوش آموختی از نشریت ما که میرس و مین خوش آموختی از نربیت ما که میرس فان خوش آموختی از نربیت ما که میرس

و مبلغ پنجاه هزار روپیه حاله راتم فرمود که فیصله مقدمات عرما نماید راقم بوجه طلائی بوادار مشابه بهل شابی و طبار کمده غلام حبدر جبت سواری خاص بنظر استرف گذرانیده براس انفصال مقدمات مذکوره و ادادگی اسباب سفر منعلقان خود مع راجه اودی کرن مشرف خزانه که بنائبد راتم مامور بود معاودت نمود، و سواری خاص جلوه آرای سمت مقصود سردیم روش باغ را مضرب خیام دولت سرانجام فرمود ، و درامنجا مسرّادُواردُ اودُ بهادر جِیف سکرتری که از عصر نواب رحمت كآب اخلاص ورسوخ تمام وانشت بملاحظه تعظيم جناب فداوندى ا مره ملاقات حضور حاصل کرد. و وقت صبح سواری خاص ازانجا

<sup>(</sup>۱) (ما ۲) يتصرت ج (۲) دما، روشياغ -

برآمره براه فرنگی کنده کم کل قیام عباکه و جنود و ذخیره گاه بعض آلات محارب و باروت است رونق افزا گردید، اقراب آنجا نیز موانق معول صدای تغظیم و سحواز توقیر برکسشبد، و تلی بذالغیّاس در جمیع دایرهٔ این سفر مظفر برجاکه مرا کرزسالهای فرج واقع می بود سردار و رساله در آنجا در ادای کل مراتب تكريم وتغيم سبقت پينود ، سانح عجيبيكه بروز نهضت دكب خاص بوقوع آمده نوک خامه میگردد کم پانزده کس از حالان و ابیران بصدمهٔ وبا که دران بنگام بشدت نمودار بود در باغ دارالاماره جان بجان سورین سپردند ، و اسباب زندگانی ازبن جهان فاني بردند، وافم آئم وسانيدن كيفية إين حال عرسند مال در چنین (۳۲ ب) زمان زحت عنوان بسمع استرف مناسب نه ببنداشت ، و بزود از دود از تقرر جمعداً دی تجیزوتکفین س ساحان دارالملك سخرت كنانبده خاط را از تتویش اطلاع حضور فالغ انگاشت ، الغرض آنروز جملگی مقدمات مرقومه بآیتنی و طرزیک خوشودی و رضامندی عزم باشد فیصل ساخن نو د وه مِزَارروبِينِجُلِمِلِغ مِذُكُورٌ نزد خود باتی گذاشت تا وقت طرورت حضور هرف در ارد و از زر دو هزار روبیه عنایتی حضور استداد راه وابستگان خویش پرداخته فردای آن رو به مرب نهاد و افتان و خبران چون ماہی بے اب بوضع ونڈلور در بر فیفر گنور دا، (هٔ ۱) جعدار دی ؟ (م) دا، میلعصد گورز حضور درافتاد ، و از معایینه معوره عشرت گبخور و فرحت اکنتاه در عض و طول دو شه فرسخ راه کم از کشرت حشم و خدم ، و وفور سرادفات و نیم ، و تدرد دکاکین و اسوان ، و بکثر ارباب ذوق و اشتیان ، و آرایش انواع بازار و بیرابیش طرق سیر و رفتار ، بوضع و ترتیب خوش آئین ، و طرز مرفوب و دلنشین کم دیده از تماشایش باز نایستند و دل محظوظ سیش فود ،

اگر گویم که این است اعظم آباد سواد دل گردد خرم و شاد و یا گر خوانمسش شهر منور شود چشم نظاره نور بنیا د

شود چشم نظاره نور بنیاد مرود افزای موضوع و مرتب مشره بود نور افزوز دیده بیناء و سرودافزای دل پرتمنا گردید چون اشهب زربن عنان فلک سیر که افاد میرش مشرق و انجام دفتارش مغرب است برساحت کبود دنگ آسان در خرام در آمد ، آفتاب اوج اقبال یمنی نواب پراجلال با بر ابلن تیز دفتار که بچهار کیک عصر زمین طی می کرد و خاطر مبارکش اکثر به چنین اسپ. تیزده چهار کیک بایل می بود برآمد، مبارکش اکثر به چنین اسپ. تیزده چهار کیک بایل می بود برآمد، او خاندان والانشان به پود برآمد، او خاندان والانشان به پود افزان و خاندان و الانشان به پود انتشاد الملک و میرزا الهی بخش و تیمل و ترک محصوص،

چون برق درختان و خیای تابان دوان گردید، گاہی تؤسس بازوی دولت دوقار نابیب مختار به سواری بزار چون اخر پرنور بر پشت و بازویش مبدرختید ، و گای هیجو بدرالدوله وغیر به بهم د کابی آن مرافقا از مرتبه بالبت بدرجه بدربت برسید، وراقم را از پرتو انوار مراحم و انتفاق والایش رتبهٔ شها جال می بود مینی آن مهرِ سبهر دولت از ظل پر فیض دجود خود کیم و لحظ جدا نمي فرمود ، في الجمله نا وصول منزل مقصود بهجين اصتام و ازدمام که از مرحلی تا منزلی چون باران رحست سندبدالاتصال وعديم الانفصال مينود، بيم وكاست ردن كرو فر می افروز ، و در ہر منزل عامل آن تعلقہ مع رعابا و رقاصان دخنیاگران جمع گشتر راه اطاعت و استقبال پیش میکشید و وقت نهضت از منزل تا سرحد خویش بایتام اعزاد و اکرام بهراه رکاب دولت انشاب میدوید، و وقتی که اتفان سفر تا شب کشیدی ساکنان آبادی وودگاه با نجمل و احتفام نما بینی روشنانی و آتشبازی حاضر و منظر بوده موکب خاص را پیچو سواری روزمره نواب نظام الدوله شصف جاه با شوکت و تجل مُركور بخيام اقبال قيام بيرسانيدند، غرض نا ردنق افرائي منزل مقصود دكوب اسب جِاديك نيزدو اكثر ببند خاط بهايون افتادی و گاهٔ گاه در فردگاه برنالکی وغیره سوارشده دل بیرد

تهاین نهادی ، و وقت سواری بارگی اکثر فتهای به طریق سنت سنبر نبویه و ۲ بین جد امجد نود نواب امیرالامر فردوس کمکان می پشید، و موده چرمین زردفام در یا می کشید و دو رومال شال یکی بر سرو دیگر بر کمر می بست ، و گاہی وقت سفرشب ماه در عماری سبر با برادر عزیزالفندر و اعتضاد الملک و راقم تشریف می داشت ، و بسواری امرا و رفقا عماری با و بهودج بامج دیگر می گماشت و بر فیلی داروغه بپای و قهوه بهودج نشین گشة اسباب و لوازم آن بهجو دبگران و فهوه دان وغيره با خود نگاه داشتی ، و وقت خوابش حضور گرم گرم دست بست بیاله پیاله روان روان پیشکش می نمود ، و خود بدولت با رفقا بصد پیوستگی و دلبستگی نوش جان می فردد ، ادانجا از راه عنایا سن خداوندی نظر مرحمت و نوازش برحال راتم اتم می گماشت و نیرخواه اخلاص اکتناه و ابین صادق و متدین دانق می انگاشت درین سفر سمادت انز بکارای عمده و خدمات پسندیده کم فرمودی و نقود مصرف دست خاص که به نیازات خوادم منابد بزرگان فیض *گستر د بخیانت و انعامات مساکین و منوقعین مراحم را*مگذر مخصوص و ممتاز بود حواله نمودی سه کف سخای صفا ہمشش بخوانم بم كفش بيجهرة ببرججلسة نشاند نم

دا، دا، قنابی (۲) دما، نظرین رس دما؛ بر رس دما) دولتکی

برای بخشش و انهام سن بسیط البید برتنك شود دل دربا وكان نمايدكم

را نم که از تشریف والایش یب در حضر و چه در سغ بداری

فاص خلعت منادمت برقامت پر ادادست ی برید ، رقوم خرج ابداب مذکوره بکلک سرمائ بر چیره قرطاس بإدواشت

می کشید ، و وقت فرصت یا در فرودگاه بمشرف خزام تفهیم

حماب مسطور نودے و باب جمعیت و اطبینان پر ددی

دل و جان کشود ہے ، روزی ارشاد شد کم از چنین کھیف

و حماب نویسی باز ۳ و مرجبه محفظش می پرداخت باشی

بمشرف خزانه بازنما ما برساخن و پرداخة تو اعتاد کلی داریم و اینچ وهی و شبهی بر خیانت نو بدل بگراریم ، چنانکه

تو مزاج دان ما بستی ، ما نیز بر مزاج تو مابریم ، و .مر

دیانت تو آمریم ، پس مشرف خزان را طلبیده تبسمکنان براقم اشاره کرده بتاکیدش و مود که برین مخلص معتد علیه ما در

مصارف خاص کم باد تعلق دارد شکی و گمانی نباید نخود، بنکم ظم از محاسباش مرنوع باید ساخت ، و بر چ کم باویاد

باشد آن را كفايت انكاشة بترقيمش توان برداخت ، قصه کوتاه سیر این ماه روی زئین رونن بخش مسند جاه و تمکین

سم بر میبر فخر سمیان تفوق واشت ، در بجده منازل <sup>(۲)</sup> نمام (ا) (ما) ماده دوی (۱) (۱) منازل قربیست و چهاد اند (۱) (ما) بتام

رسید و در نوزدیم بانوار زیارت خورشید اوج کمرا است جلی جناب قادرولی ضیا اندوز سعادست سردید ، باید دانست که منزل بجیم بندری بود آباد ، و رونن آثار از قلمرو نصارای درنن ار لمحق به نرکم باری المعروف و تلنکم بمجرد جلوه افروزی این ماه چرخ دولت و اقبال دران منزل فرحت انتهال انواب تعظیم و اجلال بر برج قلعه انجا به بلند آوازگی رسید، و نشان سكريم بهم بران تلعم از گردن افرادى خويش بافتخار ب پايان علم گردید ، و ستر کف چیف سکرنزی آنجا بایک سردار فوج استقبال نمود، وقت برآمد نيز تا بسرط خود بمراه دكاب اود ، بجوم سرزومندان تماشاً سواری فاص سافقد بهم سامد، کم کی سر عرصه سن سزمین تنگهام ، روز در آمد منزل مقصود ناگور ونت زیب یازده ساعت موکب خاص مع محلات عالبات بر شعبهٔ کلان دربای سور واقع منصل بلدهٔ مسطور فارسید، و اذانجا بر صراطی کم ارباب حکومت از بهم آوری معابر غیر محصور فرش گستری تختهای بهوار و صفوف دستور از ساطی تا ساطی دگیر مستقیم و مستوی ساخته بودند عبور فرمود ، و نود بدولت بباده با بسوی سان بلدهٔ منبرکم بلحاظ ساواب روان مننده دینت بخش بارگاه خاص گردید ، و برکی از مصاحبان و ندیمان حضرت وغیره بخیام معید و ساکن مقرره وجالمائے (ا) (ما آ) ڈین مار ؟ (۲) رما) آرز بزان ؟ (س) (ما آ) جاعء

متعدده اقامت ورزیر ، آن ادادت پرداز فدمت فدایرستان بمجرد دخول این خطر پاک توجه بزیارت سن ولی مقرب بارگاه (۳۲ ب) بے نیاز نفرود ، ازان که ادای این معنی باظهار نیاز و آنکسار خود بین الناس و برداشت سبویم صندل بر راس با بجوم حثم و خدم مقصود والایش بود ، چون پاسی یازده ساعتى الرسب كندست حكم نامع خط خاص براقم عقيدت اختمال کم اکثر به خیمه جناب نایب مختار بمقتضای مراحم و عنایات بایابتش سکونت داشت بدین مضمون به ورود بیوست که فردا بعد گذشتن باسی دوازده شب صندل شریب جناب منیف واتف اسراد خفی و جلی ، حضرت خادر ولی قدس سره العزیز مقرر است ، باید که فردا بمگی علما و صلحا و مشایخ و سادات بهمرابی جمع آیند ، و به نخصیص از دست خود ا صندلی در عطر و گلاب سائیده و در سبوچهٔ نفروی برکرده گهدارند ، و فوج جلوستے خاص به تزین جلهای سقرلاط و ترتیب عماریهای افیال و اشران سماده باشد، و نشکر کمینی نبز مع ببلان و سختران بآرایش و پیرایش تمام حاضرآید ، و جملگی امرا و ندمای حظ و سران کشکر شوکت معور بادای خداست منتخل باشند، و ساير خواص وعوام و متوسلين اين دولت مجتمع ستوند، في الجملر لازرم از لوازم جاه و دولت و خاصه از خواص شان و

را (بارآ) یاده (۲) (ما آ) جلهای ؟

عظمت فرونگذارند ، و جهم خصوصیات و الهمام حثم و تمامهٔ لوازم و انتظام خدم بجا آرند ، و در افروختن روشنی وافر بآبین مغدب و خوش اسلوب پردازند، و حوالی درگاه فیض اشتاه مرادقات و سرایجا که قابل زنام و محلات باشد مع تقرر پهرجات برافزادند، و راتم نیز با ند قریب دوانده هزار روپیه نیاز برگاه حاضرباشد انتهی ، پس راقم بحوله و قوت تعالى شام انظام امور مسطور باستصواب محدعلى مركائ با تأييني بفهور رسانبد کم مورد نخسین و مطرح انظار آن مصدر فیوض و اقبال آثار گردید ، و در بهین روز کر زور دوم ورود بود معتد جنگ بدرالدوله بخدمت صدر الصدوری و به عنابیت خلصت کارچوبی سرفراز گشمه تارک افتخار بفلک الافلاک سائید و محد على مركائ امين و مدارالمهام درگاه نيز بعد حصول شرف ملازمت به تشریف فرد شال گلناری و بریک از مجاورین فیض بار باعزاد و اكرام و احسان و انعام فراخور حال بباید عز و امتیاز رسید، ازانجا کم نهضت موکب خاص از دارالاماره وقتی روی نموده بود که مرض وبا عالم گیر شدهٔ لاجرم تا وصول منزل مقصود بینی ناگور فیض معور در سر منزلی از منازل راه ده پانزده کس از مردم بهیر و بشکاه و حوامل بار و کسان باربردار عازم ملک بقا میگردبدند ، وجیه الله خان بهادر کم بر خدمت را) (۱۱) تارک روز دا) در

چنداول مامور بود راقم را بر مرک این کمان اطلاع می نمود، و راتم زری باد میدهانید تا وی اگر سن سافر سنو سخرت مسلمان بودی متربک تجهیز و کمفینش گردیبے و الا از دست بم منزبان میت کارش بانجام رسانیدی ، و بعد نزول مزل مراد مرض مذکور بحدی شدست پذیردنت که بر دوز موست بسیست و نتی کس صورت و جود میگرفت ، و بر زندگان (ق ۳۹ الف) هیبنی و عرتی می افزود که کیسر سررشتهٔ هوش و حواس و خواب و خور از دست می دبود دربن بنگام بنگامه افردز اجل آن زبدهٔ ارباب دول بزيارت سيدابرابيم شهيد وسيدفي الدين شهيد المعروف بکاط باوا قدس سربها کم تبور فیض معمور شان در برط وارشی منصل رامنات واقع است برچند علم نمنا در مضار ضمير فيض انتامی افراشت ، اما از استاع غلغلهٔ و با و اکفاست راه اکن سو بفحاى منطوق لازم الوثوق مثابهنشه اقليم ايجاد و مفتح ابواب فرج وَمَّا جَعَلَ عَلَيْكُمُ رَفِي اللِّهِ يَنِ مِنْ حَرِّجٍ و بمقتفناى فرمان فرمان روای مک بنوت و خاتم میبه دور رسالت اذا سمعتم بطاعون او وباء بارض فلا تقدموا عليد و اذا وقع بارض و انتم بها فیلاتخرجوا فرارا مند و از اصغای کلمات مجربات ساكنين ابن بقعه مبركم اذ اسان راقم مم والد راقم كوش كرده ران یون بشزیر شا طاعون دوبارا در زمین و شری درنیاید آن و زمین را چون داقع منود و درجائے شما درانجا باشید بیردن نیاید از جهت گریخت ازآن بلا ۱۲

براقم رسانیده بود بعنی کمیکه بریادت جناب قادر ولی اولاً درین آبادی در آید بروی لازم است که بریادت بردگان اطاف و اکناف نشتابد و یا از دیگر زیارات مقصوده فارغ شده نوجه این بادگاه نماید ، و غیرازین دو صورت طریقهٔ از آداب و معول اینجا نیست ، برکه بخلاف این پرداند نود را تارک آداب این مقرب درگاه حق سازد ، بموجب دا تارک آداب این مقرب درگاه حق سازد ، بموجب قال صحیح بردگان سه

مردان خدا خدا نباستند نیکن زخدا جدا نباستند

خود را از اداره مذکور باز داشت ، چون فضل خداوند با حکمت شامل حال اولیای دولت بود نظر برنوازش بندگان بیط قت و چاره سازی بیچارگان مقام غربت این مرض پر بلاکت را در عصر دو سلم روز مندفع فرمود ، بغضلم نتالی بعد فراغت زیارت سریف به بفدیم شهر جادی الاخری وقت واشت کوکهٔ خاص ازین بقدهٔ سرف اختصاص بسوی نته نگر روح پرور نهضت بنوده به کیوالور که بغاصلهٔ بهشت میل روح پرور نهضت بنوده به کیوالور که بغاصلهٔ بهشت میل از ناگور واقع است نزول کرد ، گر راقم را وقت کوب شوکت اسلوب خود ارشاد فرمود که چون متعلقان تو ازبن جا بهدراس معاودت مینایند ، باید کم تو امروز و فردا نزد

را ( ا ) قال د

ایل خود باشی ، و من باز فردا بعد نصف شب برای زیارت شریف از منزل مذکور مراجعت خوانم کرد ، و زا بهراه خود خوایم برد، الحاصل حب ارشاد تشریف آورده راقم را در مواری خاص شرف مجالست بخشید و عادم فرددگاه مذکور گردید دوزیکه سواری ناص محاذی فلعه تبجاور جلوه گر شد، انواسب تفظیم بصد کم و فر سرمتند و روز دوم نزول سفیرے که ازجانب ادباب حكومت مزد راجهٔ آنجا مقرر است . بوساطست حبائجي مكرُّنل بهادر حاضر آمده بادراک شرف طاوست بهره یاب گشت ، درین منزل گاه کم اتفاق اقامت چهار روز دران دست داد ساکنان نجاور و حالی افاع مصنوعات خود الم چون درختان گل وغیره سورده گرداگرد بارگاه خاص حلقها می زدند ، و بور صدور كم باربابي شرف حضور دربانة تحايف خودع بنظر الور بيكذرانبند از زبان مقدس فراخور برکس حکم عطای جایز ا صادر گشتی، اما چن روزی از والا بمتی و حرف زر و نیر و براغ خطیر صورسند گرفت ، سوغانی سمه مملاحظهٔ اشرف میگذاشت ، ( ق ۱۳۲ اك) حكى بجمع آن نزد رائم سرف امضا پزیرفت ، راقم موافق اراتاد ازان روز تا سکونت آنج سناسب طال منخف و مالیت سن سخفه زری میدامنید، و درین معنی اگرم کفایت شناری ملحوظ میداشت ، اما بهر روزی صدیا دوییه مصرفش دا، (۱ آ) تجاور (۱) دا، دری

می نگاشت ، بعومه نفالی دوز پنجم رایات عالبات بسوی نترنگر روح برور متوجه گشت ، و کلکر آنجا مستر نسکش بها در در سادی سرحد خویش حاصر حضور شده بشرف ملازمت بیوست و ازانجا رخصت بانت باز باستقبال حضور قربيب بلدة مسطور ربوع نمود ، دوزی دنول سواری خاص بدارالاماره قدیم آنجا انواب تعظیم سر دادند و سمزل مکلیر یعنی ناتب سپرسالار تعلمه و دیگر سرداران فورج که زیاده از صد کس بودند و رجمسط سولدات و تربسوار و دو بالن جوانان بار را باسلخهٔ زا، و سبوف شهیره و اعلام گوناگون و بیرایهٔ بوفلون آداست و پیراست باستقبال و تعظیم امیر کشکرکش دولت و اقبال ما حاضر آور دند، و بر طبق نوانین خوش آیتن فرنگ با فرمنگ صفوف یکرنگ از عوس کالوا نا دارالاماره بهر دو جانب راه راست کردند ، و بم نواختگی سازندگان سازیای موسیقاری منتل نی و بلبان و دف و طنبور و رنزهول وغیره بدلغریبی طاق بود کم سامعان را مست حظوظ وافر و نشاط متکاثر بینمود، جناب خداوند ما سروقامت والای خود را از لباس فاخره و جوابر بابره الراسة بر برج عارى خاص بهجو أنتاب عالمتاب مي درخشيد و برادر ارجمند اقبال ببوند یعنی نایب مختار در خواصی آن با

<sup>(</sup>۱) دای زریره = ای درخشنده ۱۲ (۲) دای سبوف = ای برکشیده ده ده ای نرکشیده ده ده ده نرسیره (۲) کالوا ای نام نهریست (۲) ده موسیقای دمثل (۳) کالوا ای نام نهریست (۲) ده ده موسیقای دمثل

مورجِل جلوس ميمنت مانوس مي ورزيد ، وسفير خاص ميجر مكدنل بهادر سردار نشکر بهرایی در عماری نقروی سرکار نسشست منعاقب میرفتند ، و راقم حب الحکم حضور در سواری نال وج طلائی که مشابههٔ بهل شابی است نشسته در جلوی فیض مملو پیش پیش نیل سواری خاص میرنت ، وتنبکه سواری راقم محادًی علم برداران ولابنی رسید ، نشانها خمانیده به نعظیم پیش آمدند ، و خود بدولت ازمعاییهٔ این حال تبسم میفرمود الزهُ بیشوکتی که لابق ریاست و شایان شان اماریت کود . دفت بلند سندن روز ده ساعت جلوه بیرای دارالاماره مذکور گردید، هم امرای دولت نا پیشکش معولی گزرانیدند ، و میانجی فای و جمیع سران سپاه ولابتی بعد ادای سواب تهنیت و مبارکباد بهره یاب رخصت شده خود را . بمساکن خویش رسانیدند ، نا اقامت این مکان فرحت نشان ضیافت سران سیاه انگریزی و ناظم یعنی کلکٹر و سالار سیاه آن حصن بتکلف تنام مواتر بعل رسیدی ، و آن زیب افزای سریر دولت با بهمه شوکت و حشت از سیر تمای باغات مرکاری سرور اندوز گردیدی ، الحق این سواد فردس نشان شهریست خوش آیش و زیبا ، و موضی است کشین و فرصت افرا ، آب و بهوای آن لطیف و به نسبت بلاد دیگر

<sup>(</sup>ا) (ما آ) . اويد

فاین تر است و فواکه ولایتی انتیجد النجیر و انگور و نار نظر بدیگر امصار درانجا ببیشتر ، دربن سیاحت بجر این آبادی دیگر ببند فاطر رانم نیفتاد (ق ۳۵ الف) و دربن مقام انساط فرجام سرو جوی بار دولت ، شمشاد گلزار عصمت محل نانی عفت مكانى اعنى مختارالنسابيكم صاحبه كم باردار بود نمرة دختر فرخنده اختر پانزدیم رجب از پرده مخول بشاخسار وجود پیدا آورد ، و ازای این نورس نهال انبال از اول نتایج نواب ما بود خرمی و خورسندی بے پایان برخاط ش رونمود أكرجبه رسم ببيتكش به تهنيت تولد دختر معمول نبود ، اما نظر بر خوشنودی آن جناب اکثر مقربان حضرت متقدیمش برداختند و درین سرامگاه مدت یک اه و جهار دوز مبلغ سخیر در انعام ساکنان آنجا مصروف گشت ، برگاه مردم این شهر بهمچنین سخاوت بر افاضت اذ کسی از روسای ما سبن ندیده بودند، دست بدعای ترقی عمر و دولت این جناب گردون نیاب برداشتند، و چون فطرت والایش از جمع زرنگار محض میداشت ، و به نقدان آن اضطرار المینجگون بدل نمی گماشت بیرسنه نیکنامی را ایم مآرب می انگاشت ، و از صرف زر بيدريغ در مضمار بمت وافي بحكم التوكل على الله كافي می افراشت ، و ازین تقلیم و عطای زر به مردمان آن شهر را) رام) بفقد آن (۲) (۲ ما) ایم مآریب

کری و ترددی راه باب خاطر سارک جگشت ، درین اثنا منرت خزانه بعرض فیض معرض والا دسانید که بهمه زر بهرای در عطایای نصور بیابهٔ انصرام در آمده آبنده برای افراجات فاص و مشاهرهات مرد م اهمرای اللیج بانی نمانده ، ارشاد فرد سم کارساز حقیقی کاریای این سرکار خداداد معطل نخوابد گذاشت ، پس به تحوی از تتویش خاطر معروضهٔ مشرف را بگوش ادادت نبوش راقم الفا نمود ، راقم نوزده بزار روببه بابت بقیه فیصله عزماکم از مدراس همراه الأورده به نیست اینکه وقت خرورت ، کرج سرکار در آید نزد نود میداشت پیش حضور گذرانید ، آن گاه نهایت خورسند گردیده با آذین و تخسین فراوان برداخت ، و چون زر مذکور برای تفنیم مشاهرجات و اخراجات مخصوصه حضرت وفا نکرد ، نفدی بقدر احتباج منجله زر پیخم حصه بوساطت سغیر خاص از پیش کلکٹر سمنجا طلب فرود ، و برگاه اعظم الملک مهتم نقیم ندمشابرجات بعلت مسابله او در انتنال امر عالے کم دربارة استقراض سبلغ ده بزار بون معرفت وی از نزد چنتبی مودلے و ادخال آن در فزانهٔ عامره صادرگشت در معرض عتاب و محل خطاب آمده بود ، براقم ارشاد شد که در مفاهرجات بهم مردم بمرابی روبروی خود نقیم سازد، در صدد این حال حب (۲) استدعای دل (۱) صدد ای نزدیکی (۱) استرحب تای

راقم مبلغ بإنصد مون براى نوبدى جفت دوشاله برقماش بوقلمون بوله دار و قوردار کلابنون و سلم دوبید سرخ بناتی خوش نز و بنن و حاشیه اش مخطط انه کلابنون بهتر کم بونت سواری اسپ با لباس قبا و سربیج و مبان بند تواند شد براقم عنایت گردید ، الغرض باوجود چنین عنایات و ن*وازشات* بیکران آن خدید عظمت نشان و دل افروزی فضای این بلدهٔ عشرت سامان از ره گذر کسل مزاج برادرم سم باس کلی پیدا آورده . بود براتم و پرر راتم انواع و انسام تشویش بحدی روداد که زبان بارای سیان ندارد ، رما بفضل اللی و حرمت جناب حضرت رسالت بینایی و برکت آثار سریف آنخضرت صلی انترعلیه وسلم صوریت یاس بشکل امید مبتدل سردید (۱۲ ب) د شمع افروزی برکات ما ثار سریف بتفصیل این است که دین جلوه ازوزی موکب خاص در نجاور دوکس از ساکنان سمنجا کی صندوق سانار سربیب ساورده در مسجد خیمه نهادند ، و با هر یکی از عمدگان زبان با اظهار حال کشادند که مایان درین معموره محروسهٔ کافر بیرهم و اسلام دشمن فقط برای شکم پروری می باشیم و از احکام دین و اسلام اییچ آگایی نداریم و برزگان بعضل و کمال متصف بودند و پدر داجهٔ حال به امینج گونه در بی تعرض حال کسی از ایل ملل دا، دما، تجاور ۲۰ دما، وشمن حال

و نخل نمی بود ، بنکه نزقیر و تعظیم و دلدبی ابل اسلام بسیار بینود ، و راجه حال بر خلاف آین بدر نزین دین اسلام و مفحكم عبادست ابشان مى نمايد على الخصوص از وتنبك به کلکنه رفته داخل گرده کرستان شده است عداوست مبطن در حق مسلمانان ظاهر کرده پس بادا درین وقت غلبه کفار منه سمسی باری و منه بعلم و فضل اعتباری است و وجود آثار شریف هم نزد ما مغلیب نفس برکیش و

اسبر معموره کفار امانت اندیش موجب ننگ د عاری ، للهذا ملبخی نسبنم کم این کیفیست محضور دسانبده آثار موصوف داخل سرکار فرمایند نا نواب فیض انتشاب که با داسب

شابسنهٔ آن کم بنبغی آگی دارد بدین دولت با سعادست متفید خوامد سند ، مرگاه این معنی بسمع استرف حضور فرارسبد باقبال ملتسهٔ شان منفت منگردید ، و روز دیگر بسوی

نتراگر نهضت فرمود و مهن دو کس مابوس شده روبروی پدم ظاہر کردند کم ما بیقین میدانیم کم ابن بینین جم غفیر مونین کایی درین نواح جلوه کر نخوابد گردید و شاید مراد ما برگردا

نقاب خفا از رخ نتواند کشید ، للذا میخوا بیم که اکنون این آثار شریف درین شادع عام گذاشته با ظهار ما جراسے مذکور صدای بلند میدبیم کم کیکه مسلمان است این آثار شریف دل دما، برکر دی، دما، میدیم

بگیرد و خدمش نماید، پس پدرم بیاسخ شان زبان کشود سر در گذاشتن سان ساتار واجب التعظیم بر سرراه جز سوء ادب نتواند بود ، شا به نتهرگر بیائید تا باز بحضور عرض كينم و بهان منزل مزاج برادرم از عارضهٔ اسهال پيچيش بهار گشت ، و آن هر دو کس نزد پدرم مهان بودند و بر حال برادرم بغایب اغتمام می غودند، ببالین بیاد سالد موصوف نهاده منخول دعا میشدند ، روزیکه داخل نتهرنگر گشتند بدر راتم بعلت تشویش و سراسبمگی کم عابد حالش بود زود از زود بشبهری سرکار کم دران مهرعلی خان نایب مرکار سکونت داشت فروکش نمود و حکیم صادق بار خان و دیگر اطباسے حضور اگرجبہ با التفات تمام بتداؤی او می برداختد اما بیماریش روز بروز می افزود آخرالامر از زندگیش مایوسس شدیم ، و دفتیکه نوعی افاقه روداد پدرم و برادرم بجناب كبريا و شافى بهتا التي الودندكم اى خداوند ب نيادد ای بیچارگان را جاره ساز اگر از برکت این آنارسترایف صحتی عطا فرائ باسترضای راقم ا ثار موصوف بهدیه مگیرم و تعظیم و مکریم آن محسب حوصله خود مجان و دل به پذیریم، بفضله تعالى تير دعاى كمان قامتان بار خيبت و جله كشان (ا) (آ) اغتمام اندو مکین شده (۲) (ما آ) بتداوی (۳) (ما) سردافتند

رم) (ما آ ) بار خیبت - خیبت ای مایدسی ۱۲ -

مصایب غبت بر بدف اجابت در دسید ، و پوگا فیوگا ستاد صحت و عافیت از چهه بیار نمایان گردید ، بعد انين مختارالنسابيكم صاحبه كه محل دويم نواب ما است در دويات خود معابین نمود کم مجلسی از بزرگان ( ق ۳۱ الف) سبزین رونقی پذیرفت است میفرمایند کم این سانار سریف اصح و غبرموضوع است ، حالاً که آن مخدرهٔ سرادفات عصمت از کیفیت سانار موصوف خبری نمبداشت ، و صباح روبائ خود بحضور وا نموده بعد مطلع شدن برحقیقتش از تعبیر آن خرد سنج بی نظیر ملتجی گشت سمه آنار متربیب مذکور خود را بهديه بدياند و حضور النجايش بسمع فبول آورده راقم راطبيد د بدرخواست آنار موصوف فراوان کوست بد ، راقم سرگذشت مذکور بعرض استرف رسانبد ، و در عدم قبول ارشاد والا سر عذر بے پایان ان سریبان عجز نمایان بیرون کشید کم آن آثاد شریف در علاقه ادادست ۴ ثار بودن با در سرکار فیض بار هر دو كيسان است چه محكم انت و مالك لابيك بر چه از آن راقم است ازان جناب مرحمت نشان ، اگر دربن امر خلاف پید و برادر نمایم آن بر دو در وسوسه خوابند افتاد پس عض رافم بذروهٔ اجابت دسانبده نود بهنسبت ونت عصر بغرودگاه پدرم فدم رنجه گردید ، و از زیارت آثار موصف

<sup>(</sup>ا) (ما ١٦) التي اش (١) (ما) بذرخواست

بادای مراتب نباز منتفید گشت و پدرم را به نقریب ظور صحت برادرم از زبان فیض نرجمان مبارکباد فرمود ، بعدازین امير ب نظر ما بناريخ ببنجم شهر شعبان المعظم روز ببخست بنه بهان و شوکت و شان سم نزول اجلال فرموده بود با جلوداری سپرسالار تا رود خارز آنج بسوی محمدبور خروج نود و روز کیشنه بیست و دوم شهر مذکور و وقت بلندشدن شش ساعت دوز بر بزر جلوه افروزی ترک و شکوه موفور رونن افزای دارالاماره محدبور سردید و بعد زینت بختی دارالاماره سمه سران نوج سمینی و کلکران س نواح را مثل جزل سویل سبرسالار فرج و سمزنل اکول برک و کرنل فول عهده داران کشکر و مستر سکوک کلکٹر اول چور و منزكلاك وغيره كه با دو رجمنك نزب سواران برسسم استقبال حاضراً مره از فضاء رمنا كم متصل نذبخانه است تا دارالاماؤ بمراه رکاب آن اتبال بناه بددند ، بعنایت عطر ویان وفیر رخصت فروده بابر مشرف محل سرافرود ، چنانچ اعتضادالملك و را نمرا کم نشین عماری و خربدرهٔ او را در خواصی بروز خروج از نتر مر سرف نفاذ بافت بود ، بم چنین بروز دخول ابن معمورهٔ عشرت معمور بظهور آمد، في الجمله ال سير باغات و المكن ابنجا فراغ حاصل كرده بتاريخ بيست و بهشتم شهر مذكور (۱) (ما) بدرم از زبان (۲) (آ) گول بیرک (آ) کلاک - منز فول (ما آ)

بوبلار تشریف فرما گشت ، و وفتیکه سمن ذاست شرف سیات بجلوس عماری خاص محاذی تلته تانجا جلوه پرا گردید ، مرنل قلم مذكور بانتساب نثان و خرب اتزاب تعظیم بر برج تلمه موافق معمول برداخت ، و با فرن اجبین و جند موینی بار برای استقبال و ادای مجرای انگریزی . سیدان سحاذی قلعه صف آراست ، و از نماشائیان و نظارگیان اطراف و بوآب برای ملاحظ سوادی خاص ادوحای بهم رسید کم وصف سان بميزان بيان ننواند سنجبد و روند دوم ونت بكياس روز بلندشده بسواری سکهساون طلائی به طربق سبر با چند دفقای خاص برحسین آباد عرف سیلآس کده دونن افزا شده بعد سیرو تماشای آن جا ہمان روز بر وبلور معاودت فرمود ، و وقت عصر ازین جا نیمضت کرده بسواری مذکور قصد دارالاماره محدیدر نمود (ق ۱۹ ب) و ازین سرزمین بهشت آین مفتم ماه دمضان المبارك سمت عداس عشرت اساس كمثرست بخل و وفار از اجتماع رجمنت رانی بیشه باسران اعتبار شنان و تماشائیان امنیت سامان بسواری عماری خروج کوه باعزاز و ابتهام عمال و کلکران ابن گذرگاه نزبت اکتناه أيجو سنازل ناگور و نتهر مگر بل ازان پينتر بانز دېم شهر مسطور سابیگسته باغ خاص واقع فزنگی کنده گردید و سیسالار 

این بفنه بضرب انواب تعظیم و آرایش صفوف سپاه عدیم اسهیم پرداخة شرف ادراک ملازمت سرایا سعادت برگزید، و درین باغ چشم و پراغ گلزار کائنات نمان موصوف نخوت سیات محروم دولت حضور مرحمت سات با شکل و صورت عرق آلودهٔ انفعال افعال نابسندبده بطور امتنقبال وارد كشت باستحصال شف مرای خداوند نعمت ما پیوست ، چون دلی نعی را با او صفای . قلبی نبود ، آنروز وقت دوپېر باعتضادالمل*ک ايما فرمؤدک*ه كردار نابايست او باو ياد دبانيده نادمش بابد ساخت ، تفصیل ابن اجمال سائکه وفتیکه سواری ناص بنرجبایلی فایر سردید، اخبار نوبس حضور از مدراس چنان بسکک نخربر در کسشسید که خان موصوف شیرگاوان و بیضهای مرغ میفروشاند ، و مزاج او نسبت بالمال كم بهمراه حضور اند ناخوش بيماند بدليل اینکه در اجرای امور متعلقه ابل و عیال تانان مسابله می ناید، و در ابنام مهام کسانیکه دربیخ زیر ککم او بیند به نهایبت خرمی و نوشنودی میگراید ، انهی ، پس برمیشی حضور بعتاب تمام خطاب فرمود کم نو از طرف خود جنان بنویس کم از چنین خیرخوایی رکمیک کم فروختن سیر و بیضها است دست باید برداشت ، و بانجاح وازیج متعلقان بهمریان دکاب فیض انتساب همت بابد سماست ، و ملازمان اینی و آنجا (ا) (ما) نخوت

دا کر ہمہ نوکران مرکار فیض درار اند برابر باید انگاشت ، و سر پرغردر از تصور عظم قرابت برداخة سررمنتهٔ چنین حرکات ناپندیده خود از دست باید گذاشت ، و بهر دم از خشم و غيظ مزاج پرحلم خدادند نعمت دالا سمت ما بحكم نوذبالله من غضب الحليم ترسان و براسان بابد بود ، بالجله بروز دوم فرودگاه پرشوکت و جاه در روش باغ قرار یانت ، و امزوز بتکاف تمام خیانت جمه سران سیاه انگریزی برسم و آئین شان بنظرد نستافت ، و ازینج بجدیم شهر مذكور بعد طلوع يرجهان ناب انتاب دولت افروز ما بقصد منزل بيت الرياست و النفات برج دادلاماره با براك عزيرالفترر يعنى جناب نايب مختار جلوه افروزي عماري خاص گردید ، و راقم را محض بجهت اعزاز و افتخار و ارتفاع بایهٔ اعتبار در همسران روزگار و هم برای آنکه در نشستگاه راقم کم اکثر دربن سفر برابر اعتضادالملک در عماری جلوسس می نمود خان موصوف هم بیهادی وی منشت ، و این حرکتش نایند طبع ولی نمت گفت ، به سرف اجلاس در بهل شابی عز انتیاز بخشید ، و با بمگی امرا و رفقای دولت که بخفی بسواری فیلان کوه ۳ تار و برخی به رکوب اسیان با در دفتار عظمت و مثوکت خود با می نمودند ، و مع حثم و خدم از

فوج ناص و ارباب حکومت کم بروز خروج ( ق ۳ الف) از دادالریاست همراه رکاب بودند از گذرگاه رانی پینهم و شادی محل جلوریز گشت منصل عملهٔ کونوالی رسبد بیس از آنجا تا باغ نظام الدبن احدخان مرحوم تشكريان ولابتي صفها مراسة رسم مجرانیان انگریزی به ندازندگی سانه طبنور با تزانها ـــ عشرت معور بردافتند، جناب خداوند ما بسلام سنان دست بر سر می بود و از رو بروی مسجد والاجابی جهت باز دید نواب سورند بازبل سر الماس مزو بهادر که جبن تشریف فرمای آبخناب دولت مآب باین سفر فرحت انز در دارالامارهٔ چیپاک مملاقات والایش تشریف آورده . بود سوی ابوان گورنزی با سفیر خاص یعنی میجر مکدنل بهاور و نابیب مختار ميرزا الهي بخش و اعتضاد الملك و خان موصوف و عظم الملك و راتم رجوع فردد ، و جناب گورنر صاحب ممدوح باستعبال شنافته آن خدید ارجمند از عماری فرود آورد ، و بکترست اشتباق مخلصانه دست گیران بجلوس گاه خود برد، و بادای مبارکباد تشریف آوری حضور و اظهار اشتیاق ملاقات خلت دستور و استفسار بعض سوائح سفر راحت معمور برداخت جناب رئيس ما مهم كلمات شكر گذارى حن سرانجا و انتظام اسباب سفر بر زبان رانده دخصت یافت، و (۱) (مل صغها ۲۱) (ما) محوابيان

بقدوم بیمنت لزوم رونق بخش دارالاماره گردید، و هر بیب از امرا و ندما پیشکشهای معمولی بحضور گذرانبد ، بتاریخ بیت و دوم شهر مذکور ضیافت همه سیاه سندی از کافروسمان كم يمرأه ركاب بودند بانعام سيده بيني طعام خام و اطماً طعام بخنة با توازمهٔ تمام بعل آمد و بهین سأل دوز جمعه بشتم ذيقعده ربيك بانربل لارفئ المهرست بهادر كورنرجزل مندوستان از جهاز فرود آمده موافق معول در ابير باغ اقامت ورزید ، و طریقت مراسلات اخلاص سمات و اختیاق آبات نیماین سکوک گردید، و بتابیخ دوازدیم شهر مذکور روز شهشنه جناب رئيس دولت بناه ما با جناب نابب مختار و خان موصوف وغيره بملاقانسش تشريف فرما گشت ، دران برم سراسر تنیز بینای ساده لوحی و سلیم دلی خان موصوف نرد مالاف بشکست کم نظر به بیمبر و غرور از گورز صاحب ممدوح کختی دور بنشست ، و زمان رخصت نیز وفت گفتن حمایل گل و عطر و گلاب وغیره در برخاستن از جای خیش خیلی متنابل ، و از بهان جا گردن خود فراز و دست دراز کرده محصل سن گردید ادین نخوت پرستی وی غنچه خاط فیض مظاہر جناب سگورنر صاحب نگگ انقباض بذیرفت و سغیر با نزفیر مسطور بموجب تقریرجناب گورز صاحب موصوف

راه راه بیش کش رغیر عمدلی (۱۶ (ما آ) سیده

بریکی از حکایت بے تمیزی آن ساغرکش نزلات و عبارت ير دلي ابن جرعم نوش معقولات بيش جناب نواب ما برخوائد و خود بدولت و اقبال مهررخ قهر وغضب برویش جنان برازونت که رنگ چرهٔ آن زحل خصال کیسر بسونست وباز بواسطم راجه سكهن لعل چنين بيام تعرضانه فرستاد كم من بدين حرکت ناپیندېده از شا سرزده خپلی خچالت و ندامت کشیرم ، اگر سمسی در حضور پدر بزرگوارم ابن چنبن فعل ناشابسنه می نمود برگر آن رحمت مآب او را در جنین تقاریب برعز اختصاص منا دمت سرفران نی فرمود ، دوز دوم جناب لارفي صاحب موصوف بملاقات باز دبير حضرت والاجاه ما با پسر خویش بدارالاماره نشریب آورده از مواصلت (ی ۳۷ ب) كنيرالمبا بجت منفيد شده رخصت بافت و مان شب جش ضیافتش بیابهٔ تقرر رسبد و سمگی دارالاماره و دیگیر ابوان بای دولت معمور بروشن فنادیل آویزان و جداری و جمنی وفرش و سائبان مای بوقلمون جنائکه بهنگام ضیافت نواب سگورنر مازبل منرو بهادر حس سرايش پذيرفنه بود مزين سردبد ، يعني كلسهل بتقریب ملاقات خانون او با بانوان اخص الخاص اعنی بیگمات شرف اخضاص ، بربه فت ، دبوانخام رواق دار آن آبادگی دا، (ما آ) تربات بضم اول و فتح وتشديد ناني بروزن امهات خرافات و مجلات را گويند ١٢

۱۱ (۱۱ م) طرب بسم اول و سع و نستدیده می بروری امهات طربان و سیمان تو تعملات تو توجید. (۲) دائه یا مانوان (۴) دائه هرمهفت= ای آراسته ۱۲ (۴) (۱۲ ما) دارای

اسباب میز یعنی سفرهٔ انگریزی سراسته گشت ، و روسش یوکی که عبارست از عمارست سه منزلهٔ چوکی است برای معایب شه س تش بازی بیراسته شد ، و بر کنار سابگیر منصل سن دیواری از پوب بهندی و به نعبیه چاغان برکشیدند، و بر روئ آن پارچهای لطیف مرخ چون نقاب ماه روبان فرومشنید يس يون ساعتي دوازده شب بگذشت اول كررز صاحب مرراس و بعد آن خانون همهان ممدوح و من بعد نود ضبف موصوف تنزیف آورده از معابه وقص ضبا گران و رفاصان و تماشای سمتش بازی و تناول طعام مسرور شدند ، در اشائ مواكلت مهمان با نروت مع مردم اسم نواله ببیاله سنراب برست گرفت ایستاده شد و بطرن و شبین محافل شاه و عمدلای خود ثنا و توصیف و دعای نیک در حق میزبان عالیجاه متوکت دسنگاه بحدی نمود کر گوش و دیدهٔ کسی ندیده و نشنیده باشد ، دربن ضیافت نشاط انگیز ہمہ مهمانان سرایا تمیز انه سران و بنگ دو صد و بنجاه کس بودند و تا دو پاس شب سمه ازبن جش برسرور بهره باب شده مرخص گشتند، ونت ترخیص بعلت کرزت اضیاف بعض عمدگان را به مرحمت عطر و گلاب و حابل گل وغیره از دست خاص مخصوص گردانبد و بعضی را از دست بيناب تابب مختار و خان موصوف و اعتضاد الملك و عظم الملك

و راقم دبانید و صباح آن شب عشرت سامان حسب استدعای این مر دو گوریز صاحبان عالبشان با جناب نایب مختار و خان موصوف و اعتضادالملک و راقم بنا بر معابینه قواعد حربیهٔ که موافق معمول برای طاحظ گورزجزل جدبد سراسنة سنده بود بساحت مسابقت اسیان انگریز تشریف فرما شده بعد ذاغ آن بروش باغ نزول فرمود و در آنجا با جلسا تناول طعام فرموده بعد زوال شمس بشادی محل تشریف آورد، شانزدم، ابن ماه وقت شش ساعت صبح با جناب نابب مختار و خان موصوف و اعتضاد الملک و (رافع بسواری افراس برای نودیع جناب گورنر جنرل صاحب ممدوح بسمت بنگاله متوجه قلعه گردیده برجسر روبری در قلعه کم مسمی به باب والاجابی است رسید که مهر دو ناظمان بعنی گورنزان بیرشوکت و شان کمان رئیس دولت نشان دو جار شده زودنر از بهل فرود سمدند ، و بالاتفاق از میان صفوف فرج ولایتی و ہندی کم ازینی تا درب دوم فلعہ کہ محاذی دریاست برای تغظیم گوریز صاحب عازم سفر دو صف استاده بود پیاده با الب دریا فایز گشت لاری صاحب موصوف را برزورق سوار کنانبدند، بعد ازان گورىز صاحب مدراس ئىس مادا بر بهل شاہی کہ حاضر جلو خاص بود سوار ہود ، بس جناب فدادند را را دارد قر (۱) (م) خادی د ریاست بری ما بسوی دارالاماره مراجعت فرمود-

بیان جش جلوس سالانه و تقرر خدماست دبوانی و میزخشی و خانساانی وغیره و حال ع ال و نصب سفیران خاص از طرف ارباب حكومت وكبقيت شادى ميمنت آبادی (ق ۱۳ الف) کاح و طوی جناب نابیب مختار با طنبهٔ نوان موصوف تخوت شمار مع دیگر کوایف و حالات ضروري الأظهار ومشرح سرور ولادت مهرساء افیال و دولت جناب نوانب غلام محرغوت خان بهادرسلمالبحان مع اظهار مراسم عشرت آبنین رسم جله و شوربرجشی

ملحظ کریم ابن الکریم ما پیوست آن بود کم برادر عزیزالله خود بینی جناب نایب مختار بحسب وصیت پدر برزگوار خویش به خلعت خدید عظیم المرتبت مرادالمهای و دیوانی مخلع گرداند؛ اما به استرضای جناب قدمید نی توانست کم این آردوی دیرین

بجلوة ظهور رساند و وجه عدم رضایش برینمعنی اینست که از ونت نابت جنگ فيمابين جناب قدسيه و نواب عاليجناب ما از ممر فنتذ انگیزی مای او اصلا صفای نلبی صوریت نی نمود ، و بعد نمکنش بر مند ریاست درین ماه انه مادر نود استذان سرد و از باعث شکر رنجی سم در دل میداشت گاہی ساکت و گاہی بنایب مختار میغرمود کم نزا لاین نبست کم دبوان برادر خود گشت محکوم وی باستی، الحاصل جناب نواب معلى القاب ما وقت نيم شبيكه فرداى س جایس سالانه سال کیمزار د دو صد و سنتی و نهم بیجی مقر بود از محل سرا برآمد ، و راقم راکه دران ایام نجست فرجام بر بالاغان ديوان خاص عشرت محل سكونت ميرانست طببید، و تردد اینکه از عدم تقرر دیوان منکن خاطرمبارک بودیا مضمرات دیگر در سک بیان کشید ، راقم بمعض والا در آورد که نظر بر خوشنودی روح پیک والد امجد خوایش باری بقدم بوس والدهٔ ماجده خود مشرف شده درین امر ضروری السرانجام بعجز و الحاح تمام اذنی باید خواست اگر این مامول بمعرض فبول درآبد فبها و الا بركسي را كم راي صواب انديش اختيار زمايد بعنابيت ابن خدمت والامزنبت سرزازش توان ساخت ' بمجرد استاع معروضه بذا ارشاد فرمود نهدا دا، (ما ١٦) خروري السرانجام (٢) (ما) ننجز گواه است که بر خاطر فیض ذخایر ما بین معنی خطور کمرد کم تو گفتی ، پس پون رای ناقص اِتم یا رای کا المن به مطابقت ببوست فايدة مثاورت باحن وجوه صورست بست ، باز فرمود که مرضی والده ماجدهٔ س بران است کم برادر خود یسی خان موصوف نظر بر امیدواری قدیم و خدمتگاری صیم وی کم وفت سفر ناگور در پنجا بتقدیم رسانید بمرحمت خدمنی ممتاز شود ، دربنصورت خاطر مآل اندبیش ما برسبب حمر و نخوت و بدمزاجی و بدوضعی وی کمپر بررگوارم از بهین جهت او را لابق این جنین نوازشات عظی نمیدانست چنانچ باوجود تمنای وافرش در عصر فیض بهر خوکیش بعهده او را به نواخست ، در اقبال سؤل مادرم بسی منزدد و منتوش می باشد بس صلاح دیدتوجیست بنده با وصف آنکه بدمزاجی و بدخلقی و نیش دنی وی درحق نود بسا اوقات ملاحظ کرده بودم ، و تفصیلش این است کم برگاه کتخدانی برادرم اتفاد گردید ، و جناب نواب اسوای عطار زر کثیر که شرحش در افتخار نامه مسطور است اسباب فخ و مبایات که مخصوص کرم خاندان و کبار طازمان است شل ببادگان بار باسازندگی د نوازندگی متلزم شان د افتخار و ساده (ق ۱۳۸۰) دانیال سواران ترب و عماریهای نقردی و ساده (ق ۱۳۸۰) دانیال

دا، دلی بمظایفت (۲) (۱ آ) تندیمرسانید (۲) دلی اقبال

علم و نقاره وغیره و مسند و شامیانه چنانچه نواب رحمت کآب نظر بر سرفرازی و عرب دبهی جناب شرف الملک مرحوم در شادیهای هر دو فرزندان او بعنی سرف المک حال وعمرةالعلا مفتی بدرالدوله عنابت فرموده بود براقم مرحمت نمود، و در امثال و اقران عرب برعرت افرود ، دل خان موصوف برشک و حسد جوشید ، و بی نابانه برملا به عرض حضور رسانبد کم ابن چنین لوازمهٔ برستوکت و شان مخصوص ابل خاندان است حضور ابن معنی را بسامعه لامعم جانداده و قضيهٔ معروضه اش بركيبه و عداوت محمول كدده على الرغم استدعای او به کهندهٔ وجی جمعدار حکم فرمود کم هر روز نو نود بذانة بخانه فلانی حاضر بوده بهمگی جلو مذکور در اوقات مراهم کتی انی میرسانیده باشی د نیز سال کیمهزار و دو صد و سنتی و من بہری جون جناب نواب معلی القاب ما قصد تشریب وزمائی درگاه بیر بهلدان صاحب نود ، بخان موصوف امر جلبل القدر سترف صدور بإفت كم بطور منازل ناگور منربف نیمها را بدرگاه مذکور نصب نماید ، خان موصوف معروضدانت که برای این کار مردمان بسیار باید، باز ارشاد شد کم مردم منتین جالی منعدده را طلبیده بانتظام این امر پرداز، پس خان موصوف منفتضای بغض و کبینه و حمد و صفنیم که در

دل داشت ب باکانه روبروی حضور د بهمگی مردم دربار براقم گفت كم مردم منعيبه نود نزد من بايد فرسناد راقم بنضب تمام پاسخش داد که این مردم متعین من در آنوتست خوابهند آمد که دو نفر مشعلیجیان و بهل ایبی متغین شا بسرکار همه بارکش و خدمنگذار منوند، اگر شارا ادعای بزرگی نوابست است ، مخلص را دعوی فدویت و فدامت خدمت ، الحصل ازین جواب دندان شکن رنگ چهره اش برردی ببوست، و خودبرد که بالین را بر بردو زان گذاشت و از دراعین بران تکبه زده بهبیئت نربیع جلوس میفرمود ، از استاع جواب صاف راقم دبان مبارک خود را آشنای خنده نمود و هم جناب ایب مختار و اعظم الملک و راجه خوشی لعل دیا بها در میرنشی محیری قهقه زدند كم علادة انفعالش كردبد اما چون از وفت صاجراكي ان خداوند نعمت بوجویی چند که سابق مذکور شد ممنون احسان خان موصوف بودم ، بحكم منطوق هَلْ جَزَاءُ الْإِهْسَانِ رالاً راكلِ حُسَانُ جز بفلاح و صلاح وي زبان مكشودم بيني جنان بمعرض عرض در آور دم کم از مرتی واقف خوبیهای او بستم نظر بظاهر حالش انجاح حاجنتش نها ببت انسب و اولی است بل استحقاق این امرنظ برخبرتوایی این دولت به نسبت وی الزم و احری معلوم نیست که چنین کس البی را جناب (ا) (ما آ) احری ، (ما) آخری ؟ (۲) (ما آ) الیق

رحمت مآب از چه اسباب سزاوار مراحم خداوندی نبنگاشت سیس تبسم کنان فرمود خوب میدانم که نزا با وی سان انخاد باطنی است که بازیا از جمایتش مرض عتاب من گششه دیقین است کم بجر خوبی او چیز دیگیر دربن ماده بر زبان نخواهی سورد ، مرا برسمل بینی و نخربه کاری والد ما جدم اعماد کلی است دیده و دانسته خلاف معمولش کردن نمینوانم، و تنها مشاورت نزا کافی نمی بیندارم ، باید کم فردا بخدمت سرابا موبهت شیخ کامل، صوفی مزبهب، صاف دل، متوکل ب بدل ، متنفر صحبت اہل دول ، دروبیش ازاد مشرب فقير نؤنگر منصب ، خازن (ن ٣٩ الف) طبخيبة امرار المي طلسمکشای کنز محفی حقیقت ۱ گاہی، دلق پوش زہد و تقوی خرقه سوز سمعه و ریا ، برگزیدهٔ وابهب مطلق ، المعروف بفضل حی بردی ، و مرکوز ما که درین مقدمه رو داده ا بعرض سن دستگير بي نظير ما رسانيده از في ان کلام فيض نفاً المناب استخسان و عدم استخسان اعطای خدمت به خان موصوف دريافة بما ايما نمائي ، راقم حسب الحكم الشرف بيش سابخناب که نواب ما را بشرعی نواب نام نهاده کود حاضر شده مضمر جناب نواب ما عرض نمود ، اگرجبه سمن صاحب حال چنان جوابرسخن در سک تقریر درکشیدسم المهم ناقص راقم بهیچ دا، دا، دانستر (۲) دا، دودیش (۳) (۱) فحواء

نوع از نقد معنی مراد سرمایه اندوز نگردید ، اما برگاه منظور راتم آن بود کم خان موصوف از نواختگان حضور نواب ما گردد، برای حصول مغصود خود بحکم دروغ مصلحت آمیز برازراتی فته الكيز بعرض اشرف رسانيد كم لفظ خوب از زبان حق نزجانش نور نهور ریخت فی الفور ارشاد شد که میزشی را زودتر طلبیده با حضار سند خدمت دبوانی نویش و سند عهدهٔ میرختی نائب مختاد که در عهد رحمت مآب از ببیشگاه وی مرحمست شده است حکم کنی ، چنانج وی فی الونت ، بملاحظ اشرفش گذرانید ، پس امر والا بتحریر سند دیدانی بنام جناب نایب مختار و سند میر بخشی باسم خان موصوف صادر گشت ، مخفی مباد کم کسی از ماجراسے مذکور نا زمان نسطیر اسناد ساگھی نی داشت او اگر راتم دران روز به نیت بریم زنی کار خان موصوف ذعی عدم رضای جناب فضل می صاحب بعرض حضود نواب ما مبرسانید اصلاً این رتبهٔ اعلایش دسست نمیداد ، تیکن چون مشیت ایزدی دران بود کم وی باین منصب و جاه فایز گردد ، و از زوال سایر فیض پایریم نواب شفقت کآب ما انواع فسادات بشان دولت دو دېد، راقم حقیقت حال را کراز اسان حق تبیان فضلحی صاحب براتد چگونه بمسامع عالية انخداوند براجلال ميرسانيد الحال را، رما، اصلا (۲) رما، انردی

حكمت حن و تبح ابن ماجرا بداناي امور روز جزا جل شارم و اسپرده بمطلب مبگراید کم بعد جلیس میمنت مانوس وگذارش پیشکشهای معمولی جناب نابب مختار بعنابیت خدمت دیوانی مختص ، نا نوصوف، بمرحمت خدمت میربخشی معزد و سرفراز گردبدند، اما زمام اختبار بهگی کاروبار متعلقه این خدمت بخشی گری در دست او ندادند که بے حکم والا با اذن جنا نایب مختار بر عزل و نصب احدی از سیاه فوج قدرشش بدده باشد، جه معمول ابن سرکار بین است کم بخشی فوج در بحالی و برطرنی و نوازش سیاه از عطای عهد با کایف بركس قدرت مستقله نميداد ، بل دريمنعني محتاج شجوبز مدارالهام می باشد، باری بسمع اشرف حضور رسید که جناب نابيب مختار ببياس خاطر خسر خويش دربن امر مسابله كرده رمشة اختیار برست او فر*وگذاشت ،* بنا بران طبع به حلمش بهم برآمد و بررانم فرمود سم بنابب مختار اطلاع ده سم بنیده بمجنین نباید کرد، چنانچه خانموصوف نا دمان ریاست نواب ما درین معنی مجهور بود ، و اعظم الملک بخدمت ( ق ۳۹ ب) نبایت دیوانی مع مرحمت خلعت مهرکاتی ، و مشرف الملک بعنایت خدمت میرسامانی با تشریف خلعت مهنابی و دوشاله سفید، و برادرش معندر حبَّک بخطاب بدرالدوله و منشی محود علیفان بخطآ را، رما آ) بیشکش می (۱۶ (ما آ) مهرماتی

بهادرى وصفى الدبن محدفان بهادر بخدمنت خانساماني تعلقاست سركار واقع حيداتباد مع عنايت حلم فافره سلم يارم و سبدقاسم نوازفان بهادر بخدمت نظامت امور متعلقهء نتهرككر بامرصت فلعت و راج سربنواس راؤ بعنابیت خدمست پیشکاری میرسامانی ، و سایر طازمان بقدر استعداد و حصلهٔ خود م بخدمات و خطابات و انعامات سرفراز شدند ، و اليهن سال میجر مکدنل بهادر از بیشگاه گورنرجزل بهادر مندوستان از الوکی ریاست مرنائک معزول و بسفارت سلطنت ایران مامور، و بتاریخ دوازدیم رجب از حضور نواب ما مرخص سنده سواری جهاز بایران رفت ، بجایش الخوارد اور صاب بهادر چیف سکرشی بتجریز ارباب حکومت اینی مقرر گردید، و او از قدیم الایام خرخوایی این دولت و مخالصت با جناب فاب رحمت مآب بیشر میداشت ، چنانچه در مرض الموت آن رحمت مآب دو سله بار باضطراب تمام برای عیادت کد و از وفاتش تاسف بسیار می کرد ، بعد ازان تامند نشینی نواب ما بدل و جان سرگرم افلاص می بود ، و از وفتیکه بسفارت این ریاست ما درستد صداقت خود در امورات سرکار چنانچه باید و شاید ظاهر ساخت ، حتی که بنابین او و نواب ما کلام ظرافت آمیز بوقوع می آمد، و در ال واس الكي - والله الوك بروزن مؤك بيغام و رسالت را گويند ١١ محقات

تقاریب جنن و سبر بخوشی تمامی تهید و وقتی کیم مسیح یارجنگ را بحضور نواب ما دبیره از روی ظرافت نامش ظریف نهاد و خانموصوف را سنر ممتاز میخواند، خان موصوف دو سطه بار بحضور عض کرد کم این بهم عربیکه مراست از ذات حفود است و بدین نام که الخوارد صاحب بهادر می خواند بتک حرمت من روبری مردم بینود ، د نواب ما مهر سکوت بر دبان می نهاد و لب بیاسخ نمی کشاد ، اما باری درونت ظراخت به سفیر مذکور فرمود کم خطاب او ممتازالامراست تو بلفظ مستر پرا مینحانی ، تا سفیر خنده زبان جواب داد کم مستر بمعنی صاحب است و دران البیج تباحتی نیست ، پس برغم سابن بر دفتیکه خان موصوف را میدید بر صاف دلی و سلیم طبعی اد بیخندید ، و مستر ممتاز میخاند ، تا ایککه بهنگام نیابتش ونت انتهاض نواب ما سوی ناگور شریف بلحاظ سے ادہ لومی او محقرش تصور کرده در ابیج معالمه به نسبت دی خامه فرسا المُرديد، اگرچ بدين معنى مامور بود بلكه بجناب نواب ما خروريا خود را معروض می داشت ساخر فی مابین نواب ما و سفیرمسطور بخشی بموجب بیان ۱ مد ، و نفصیلش ۱ بینده مذکور خوا پرشدا برگاه باندی دی افتخار نختین جناب نائب مختار بعنی صبیهٔ فرد ضیاءالدوله بیستم ذیجه روز سه شنبه سال یکهزار و دو صدوستی و ہفت ہجری رخ بر نقاب نزاب کشید ، از خانہ ویرانی

و تنهای او قلق و اضطراب دایم راهیاب خاطر مبارک خلاوند ما گردید ، البذا باسترضای والدهٔ ماجدهٔ نویش خواسست کم دختر فانموصوف را در سکک ازدواج ( ق ۲۰ الف) برادر خود سنلک سازد، کیکن چون جناب نائب مختار اد ایام صاجزادگی از خان موصوف نظر باوضاع ناشایستهٔ اد نفرت تام بدل میگاشت تابع مرضی دلی نعی گردیده تنفر دل خود با داقم ظاهر ساخت ، راقم نظر بر صلاح و حایت خان موصوف مرچند در دفع نغور خاطرش میکوشید، اما سودی بران مترتب ندید ، آخر علانیه دوبروی شگنان ضیرخود ظاہر نمود كم دخرش اصلا در انعقاد نخابهم الورد ، نواب معلے القاب ما از انکارش دل برنجیدگی نهاد و زبانی راقم و عنابت حسین خان بخدت او پیای فرستاد که درین امر متلزم حیا از گریبان ب باکی سربرنده مارا ناچیز محض انگاشت ، و در حضور والداجد معنورم اصلا این چنین گستاخی، دور از جبا از تو بدقیع نی آمد اگر نوشودی من میخوای این نسبت قول کنی ، پس جناب نایب مختار از خوف ازردگی خاط برادر شفیق که بجای پدر می دانست و بلحاظ وجوہات چند در چندِ دیگر ایجاب این منی ذمود ، فی الجملہ نواب دی شوکت ما بتالیخ بیست وسششم ا رجب رسم ببمنت توام عقد مذکور مفرّد نمود ، و جناب نابب مختار را نباس مقرری رسم مسطور از داست جناب مک العلما دن دن لذهب

مولدی علاء الدین صاحب و فاری سیدعلی صاحب وغیره پوشانیده بداری مها دول بر شکوه و تجمل تمام وقت دوازده ساعست از شب بميلاپور بخارهٔ خان موصوف فرسناد ، و غود سم در بهل شش ابسی معه میرزا الهی مختش بهادر و فاری سیدعلی صاحب و اعظم الملک و نورشیدالملک و راقم تشریف فرما شده این کار خير را بانجام رسانيد، و بين سال بربيت وششم رمضان شریف روز جمعه منزادوارد اود بهادر چیف سکرنزی سم به سفارت ما مور بود از مرض وبا بدار جزا شتافت ، برخد منش مستر د بدد بل بهادر تقرر بافت ، جناب ما نظر بر افلاص او متاسف تخششه نا ستم روز دربار و نواختگی طنبور صبح و منام مو**وّ**ف نمود ، و بهم حکم تقییم افراد دعوت و رسم شمشیر بهندی و ختم فرآن مجید صاجزاده رشیدالدوله که شرف صدور باننه بود سترد فرود، غره شوال موافق معمول جن عبد سعيد رمضان جن سرانجام بذيرفت و برسیم این ماه نواب گوریز بازیل سار نامس منرو بهادر برای ساركباد برادالاماره تشريف آورد ، من بعد خديد ارجند مابشم آن با جناب نابیب مختار و رافم وغیره بملاقات باز دید اد رونق بخش باغ كميني يعني گندي گرديد ، الغرض بتاريخ یاددیم ذیفعده روز جمعه وقت مغرب هر دو رسم مذکور صابغراده موصوف بظهور آمد ، و بناریخ دوازدیم ذیقعده روز بیخشنب

دا، (ما آ) عذاو -(۱) (م) الدولم

وتت باتی ماندن دو گفری روز جش طوی جناب نایب مختار و بآغاز نهاده رسم چتر فرخنده اثر جلوه گر فتاد و بتاریخ ببیت وشثم جناب گورنز صاحب موصوف وتنت بإزده ساعسنت بدارالاماره تشریف اورده با نواب بلندیایهٔ ما مراتب مبارک باد مسرت سمات ٬ و با جناب نابب مختار مراسم الما قائب مودیث کیات ادا نبود و خانونش نیز ونت آخر به محل سرای خاص آمده مراسم تهنیت بجا آورد ، و نا چهار گرفتی شب کمش نوده مزحص گردید ، چون نزدیک (ق ۲۰۰ ب) تشریف اوری بانوی مسطور خانموصوف حسب الحکم در احضار لوازمرم عرتش اليح صف آدائ فوج بقانون الكريزي بر در دولسند شادى محل نيرداخة كان نود سكونت مبداشت ، في الفور رافم را کم در خدمت نابب مختار نشسه دود طلبیده خطاسب فرمود که انتظام لوازمهٔ مذکوره بتقدیم رسانی ، و آن بی باک تنابل اندیش را وقت ما تات از غبظ و عتاب ما آگاه دیانی تا راقم مطیع حکم جهان مطاع او گردیده با منز مکلین بعراه فاتن موصوفه آمده در بالافامة عشرت محل نشسة بود مجالست می ورزیم و نحیر دلاورخان بهادر منتی انگریزی بهم با ما صحبت داشت کم خان موصوف از خامه خود با دینرغهٔ نحاط و بهراس دل از در در آمر ، انگاه را تم غضب و ختم غداوندی اطلاعش ال دا کیری (۱) دا ۱) مکث

مافت ، و وی بانفعال تمام عدر بهجوم تردد امور متعلقهٔ ذات خود در سرانجام این نجست فرجام ممیان آورد ، و سر ندامست بيش الداخة زمائے متقاعد كشت و بعد التخاص باندى محصوف بيخصيل شرف ملازمت حضور بتصور خطاب برعتاب والاراه فالنع خود فراگرفیت ، و وقت یکیاس شب بهدای اطفای نابرهٔ غضب جناب فلک قبابِ ما کب چتر و کیک باد پیز گل از دست محربوسف چوبدار بطرین تخف فرستاد ، ازبن معنی شراد خسشم دو چندان اشتال گرفت ، و بدب مرسله واپس گشت، القصه رسم و آئین شب گشت میمنت آگین بناریخ مذکور در اللث آخر مثب باتزک و تجمل و حتم و خدم صورت آرایش پذیرفت و نود بدولت عنان اسب نوشاه گرنت انا علم فادرولی قدس سره قدم رئجه فرمود ، بعد اذان زبنت بخش عماری گشت اعتضاد الملک و را تم را در خواصی نشانید و صبحدم که مطلع مهر جلوهٔ عوسی بود بها سایهٔ اقدام فرخنده فرجام خود بر فرق عودسیان گسترانید، دران بنگام خانموصوف از خوف ناخوشی خداوند ما با راقم آثم افلاً ب پایان و کلام عجز سامان ظاہر نبود و راتم بحکم سے در برابر چو گوسبیند سلیم در قفا بمچو گرگ مردم در این اخلاق طاهری و کلام نسانی او را زهر تریاق نما و سحر

(۱) (۲) یادبیز

ع:يمت عنوان پندامشت ، بالجمله بعد سرانجام رسم جلوهٔ نوربيرا صدای اتواب از باغ خاص و بارهٔ تلعه چناکه در متخدائی اول گوش زد افلاکیان شد شمینان سامع ذاز و سخاق گردید، و بونت سیه گهرای روز باقی مانده خود بدولت با عروس و نوشاه شادان و فرحان بشادی محل زبیب قدوم میمنت لزوم بخسشید، مخفى مبادكم حضرت خداوند نتمت مارا تناى اولاد على لخصوص ارزدی ظور نیتجه حدیقه مراد ، واریث مسند دیاست کا و اجداد چراغ دودمان انوری ، شمع شبستان منودی ، فرازندهٔ لوای والاجابی طرادندهٔ چتر اقبال بنایی ، از باطن جناب محل عالیه بسیار بود اکثر حکای دفت بعد مراعات توانین طب و بیشتر مثابخ زمان بعد معاینهٔ استخاره بای مجربهٔ خود شگونهٔ اسبد را به صرصر یاس کلی نشگافتند، و ازین معنی میلاپدریان بعنی فاندانیان ایخا بسیار نوشنود شدندسم آن خدب ارزومندکسی از دختران این خاندان را در حبالهٔ شکاح خوش خوام آورد كم باين ذريع منيعه بياية اعلى خوابيم رسسيد، حتى كه ضرار فيمنان جناب محل عالبه می *سگالبدند ، تا آن نمنا طاله نینجه دولت را* خاط خواه در دام فریب نود کشند ، چنانچ شبی جناب نواب ما براقم می فرمود کم شخصی میگفت کم یکی از خاندان میلاپد با برمهنه شاه بیرزاده اقرار کرده است که این تمنای من برآید ترا

ك رويب خواجم داد او تبول كرد ، الغرض خاطر فيض ذخاير واب ما ازچنین (ق ام ب) بداندیشهای طال آنگیز رنجش با میکشید آخرالامر رجوع کلی بر کسی کم یاس را مبدل بامید بیسازد ، بینی ادای صلاتی از نمازبای مفروضهٔ بنجگان در مسجد جامع بر خود التزام گرفت بعد گذاردن نماز فض سجده دراد بجائ آورد و مضمر خود به عجز و الحاح تمام بدرگاه بے نیاز عرض می کرد و ہم بحصول ہین مارزوی دیربینہ بنای عس ستريف جناب رسول أكرم صلى الشرعليدوسلم سكم وكر آن پيش اذین مرقیم گردید آغاز نهاد ، و نیز کتاب انهارالمفاخر در مناقب جناب سيدعبدالقادر رضي الشدنعالي عنه، قرات سينمود ، تا بدربهٔ این سر دو کار نیر شاهر مقصود نقاب آرزو تواند کشود، و ہم نهال عهد و بیمان در ضمیر صداقت نشان خود فردنشاند که بفضله نفالی بعد حصول تمرة مراد بر زیارت مزار فیض باد جناب مجوب رضی الله نفالی عنه مشرف سمرود ، چنانج تفصیل این اجال از عبارت افتخارنامه مبین است ، بزا عبارت برگاه از جناب محل عالبه منغالبه انتظار اولاد از حد نجاوز نمود ، روزی در تخلیه براتم فردد کم دربنوقت دوبروی تو نیت میکنم انشاء الله نفالے بیان سم به بیگم من وزند نربینه تولد گردد، او را به بغداد شریف بخیر علیه طابک مطاف،

و ذیادتگاه مردم اطراف و اکناف اعنی جناب ارمثاد تاب مير و مرشد حقيقي خود حضرست شيخ عبدالقادر جيلاني رضي الشرعدة و ارضاه خواهم فرسستاد ، بادی که این منمنایم بعون عنابت باری اوقوع شید تراکم منتخب ججوعهٔ خیرخوابان و معترعلیه پهگی اعیان من بهستی ، به سرکردگی نشکر و ناظ سالاری عسکر ابن سفرعظیم القدر همراه سن جان عزیزم و خلاصه زندگیم دواند نوام مود ، بعد ولادت نواب صاحب حال روزی پیشن اورنگ با فرمنگ و برا در بجان خود یسی جناب نایب مختار این امر مخفی را ظاهر نموده نشویشات و صعوباست ذاق نواب صاحب مال که چگوند متحل این امر مهجوریش توانم سند طاهر سافست، فرمود کم بعد بلوغ نواب صاحب حال ابن منوی مودی مرده خواهر شد انتهی ، جناب نواب ما شی در خواب دبد کم جناب مجبوبیت مآب سیرعبدالقادر رضی استرتعالی عنه در مکانی منین و مزین تشریف میدارد و نود در حضورش بادب تنام دست بسنة استاده بعجز و الحاح تمام بعرض تمنای تولد پسر از بطن محل عالیه می پردازد،پس م بخناب ارمثاد فرمود کم بیشتر رو تا سرور عالم صلی الشرعلبروسلم عقده ات خوابد كشود ، جون حسب الحكم ببشنر شتانت مكانى مصفا دا، پاکب ۱۲، زائ اور مگ با زمبنگ بمعنی برادر است در فرس قدیم۱۱ محقات

(۳) (۱ آ) سوی (۲) وسلم در چاوری

وعظیم الثان مثابره کرد و دبیا مرور عالم صلی الشرعلیه ولم در جادری از سرنا پای ساکک خود بر سریری دراز سمست استراحت میغراید ، سیس از دور بدستور مذکور بادسب بسبار و عجر بےشار استادہ آرزوی دل خود بمعرض عرض در آورد ، و مردهٔ جان ساز از زیر جادر آن عالم ناز استاع كردكم انشاء المترتعالي قريب است محمد غنج المبدنوب نييم انضال نخلبند چمستان وجود شکفت گردد و کل از خار و خار از پاییت "براتید ، باز عض مرد سم مصول این ميتجر مقصود با صحت وسلامت ادين مرجو است بي بطرق توزيخ (ق ۱۱ ب) ادمثاد شدم کنون برد و اصرار منا، ازین کلام بر ابهام گربان و نالان برجبند مکرد سکرد بالتجا و استطای مقصود کائل خود پردانست ، اما جز این صدا گوش کرد که بعد حصول تمرهٔ مراد تا چندی هر روز فدای کیک کیک گوسپند بابد ساخت ، تم رویاهٔ ، صباح از محل بر آمده راقم را طلب فرمود و این رویای صادقه با تاکید اضاء أن تا نام ور سم نارش بيان نمود پستر بفرستادن بيست و یک روپیه ندرانند ، و بیست و کیک سانار شیرمرنج از جهت فانخه سرور عالم صلى الله عليه وسلم و بازده ١ ثار شير برنج مع (۱) (۱) برآبد ین رنج و محنت قر دور گردد (۱) (م) مرجو است ارا دخد ۲۱) (۱۴) پستر

يازده روبيي براى فاتحهُ جناب مجوب سجاني رضي الشر تعالى عنهُ نزد حاجي مافظ حبدرصاحب مرحم امر جليل القدر والاصدور يافت، واقم في الغور شير برنج طيار ساخة حسب الحكم بعمل آورد ، شابد كم محون شب جناب محل عاليه به محل ثمرة شجرة دولت و اتبال جناب ناب ذى الاجلال حال باردار شد، بيش الین ذاب والاخطاب ما بجناب مستطاب عادف بانتر مولوی حبیب انشر برای استخاره در مادهٔ اولاد خود التجا نموده .لود، و آنجناب حقیقت انشاب بعد استخاره فهود کر در دویا چنان معلام گشت کم صاحب مدین مؤره میغرماید کم پسری بنواب داده اند پس این رویائے صادق مصدق ردیائے سابق سد

داده اند پس این رویائے صادق مصدق ردیائے سابق سمر الناصل بغضل اللی و حرصت حضرت رسالت بنائی اگرچ سخار ممل نفودار بود ، اما اجرای دم معهوده نان بعد سطه چهاد ماه بخترت تمام رو نموده بر روی بمگنان از حکا دغیره ابوا تخویش و تردد میکشود و از اظهار بعضی بزرگان مثل جناب فضل جن صاحب علیه ارجمته والرطوان و جناب شاه مراد صاحب صورت امید متصور شد ، بهرحال پون خضل ایزدی شامل حال بود ایام حمل باتمام رسید ، و در ساعت سعید و حال بود ایام حمل باتمام رسید ، و در ساعت سعید و آوان سوارت جادشند بیست و ماوید وقت به ساعت روز پهارشند بیست و آوان سوارت جادید وقت به ساعت روز پهارشند بیست و بهم دیگر سال کے برار و دوصد و شی و به بهری نیز سیم

دولت و اقبال جناب نواب سوده خصال سلمه الشرا لمنعال

از برج حمل طالع گردید ، و ابواب نور و سرور و ذوق و حبور بر چشم و جان شمگنان خصوص بر والدین ماجدین محدکا کشود که سرح سان در حیط تحریر نمی آید و بمیزان تقریر نی گنجد ، بر ازای این تهنیت پر آتمنیات بیت و بک ضرب نوپ در سرکار وبربرج قلعه سرگردید و بهمد المازان از اعلیٰ و ادنی پیشکشهای لابن گذرانبدند ، جناب محل عالبه تا اتمام ایام چله انواع شکالیف و افعام تصادیع برخود گوادا داست سم تفصیل آن موجب اطناب است و این مخقر متخل نتواند شد (هجنانجه سبب این از اصل مسوده مبین و مرین خوار شد، و دربیجا بخوف طوالت کلام مرفوم مگردید) بیس در چنین وقت پر محنش جناب نواب ما مطابق انتارۂ رویاہے صادق خویش برای صحت و سلامت این نونهال حدیقهٔ آمال و والدهٔ ماجدهاش هر روز چند گوسپند لاین قربانی فدیر میداد ، و باسب تقییم آن بر روی نقرا و مساکین میکشاد ، برگاه فضل الهي شامل حالش بود جش رسم ميمنت فرجام عِلم بتايخ نهم صفر روز کیشنبه سال بهزار و دو صد و چهل بهجری را، ۱۱) ازای ای حقابل و برابر ۱۱ (۴) ۱۱ اینت بالضم و تشدید یا آرزو و مراد ۱۱م (۲) (ما ۲) بینکش ای دمی دمای گذرانبدند جناب (۵) ( چنانچه .... مرقوم کردید) در (۱) نوشه و برو خطکشیده

رو نود ، خلاع و دوشالها به طبیبان و اسبها و جورًا و دستاری محطربان عنامیت سند، و طازم خیرخواه ( ق ۲۲ الف) اعظم الملك سم وفنت خطب خطاب كاليه بخدمت ضباء الدوله و هياء الملك از معرفت برادران خويش سلطان حبين خان و محمود حسین خان که در نجست بیناد حیدر آباد اقامت داشتند براه سعی وسکوشش فرادان شناخت بود ، و به جلدوی ابن حسن سعی ازین سرکار فیض آنار سیج اندامی نیافته ، مرحت جینه و دوشاله و خلوت متاز گردید ، د راجه سرینواس راه و رای رابان راج مجیت رای بنایت پرنکل و نوره و جعفرعلی خان و جوابر حبین خان با نعام و رومال بای سال سرفراد شدند ، و محفل طعام باجتماع مردم فاندان و ملازمین دونق نازه پذیرفنت ، جناب نواب ما نظر بر بزرگی والدهٔ ماجدهٔ خویش رشنهٔ ابتام این امور برسست اختیار او سپرد، و او از دست کارپردازان وعلاقه داران متعیبهٔ خویش سامان این امرنجسته فرجام بانجام رسائيد ، آزاني كم راقم بسبب انتقال بدر خود بهين سال بتاریخ بیست و نهم محم الحرام از ابل عزا بود، بنا بران دران روز فرصت ازوز خود را دخیل آن مجلس جن طرب آميز و محفل رقص بهجنت انگيز کرد ، تا کددرت دا، دا، خطبهٔ ای خواستگاری ۱۱ (۲) دما) وی حن

وسوسهٔ با النينة خاطر صغوب مآنزولي مت ما دو ننمايد ، ناگاه آن دولت بناه راقم را درآن محفل ندیده درب استفسار شده ، و بر وجر عدم حضور راقم دران برم بر نشاط ١ گاه گئية خود بنفس نفيس نزد راقم كم دران ایام بر بالاخادر جناب نایب مختار بود و باش می نود تشریف آورد و دست راتم گرفته همیای نود سوی عشرت محل سمن بد ، و عدم وسواس مزاج فیض امتزاج نود و تاسف انتقال پدرم بقسطاس بیان سنجید، برگاه بدرم بدرگاه فیض اشتباه حضرت تادر ولی قدس سره برای نلېور نيټې موصوف چله کشيده ، د بجلدوي اين جانغشاني ای بے پایان برہم از عنایات حضور فیض ممنجور فایز گردیده بود ، ارشاد فرود که انشاءاسترتعالے در ادای حقوق پدر تو تا جلوه افروزی ایام رسم کستب این فنهال چمن اقبال بر آنجیه خدای تفالی از دست ما دماند بشما سر دو برادران بدیبم ، علی الخصوص بعطای رقوم جواهر مثل جيفه و سسر ، پنج و بيک وغيره که بهاي سلم برار بون داسشة باشد سرفراز كنيم ، جنائي جناب نایب مختار در عهد فیض بار خود همه رقوم مذکوره که از نصاب سیم اد بون نرسیده دوز جش بان کمتب دا، دَا، قسطاس اى ميزان ۱۱م (۲) دَا، ببيرة (۳) اراصاحب

دل افوز و دیگر تقادمیب عنایت فرمود ، بفضلهٔ نفالے پون بیست شب و بعنم رجب کم به جلوه افروزی ندرساعت معراج بناب رسول اكرم صلى الشعطيه وسلم خط نسخ بر بجرة ماه و نورسشید میکشید جلده گر گردید ، حب معدل ابن سرکاد فیض آثار سم مرسال دربن شب مطلع صبح سعادست ایدان دارالاماره برکشنی قنادیل و اجاع قرآن و درود خوانان و مدح گویان زبیب و رونق می پذیرد و صباح آن بعد ختم فاتح آن شفیع امم ہمگی علما و مشایخ و مردم غاندان و امرا د ملازین جمع می آیند و از مایده ننیس و اطعام لذبذ بهرهٔ وافی می بردارند ، محفل جش و سرور سراسة رسم شوربه چشی سن نونهال نجسته الاخصال و تیمنا و تبرگا با این جنن مورث برکات و فتوحات حال و آل انفهام (ق ۲۲ ب) بخشیدند ، و آن نونهال بحن دولت را درین مجلس پر خیر و برکت مآورده رسم مذکور بجلوهٔ نلود رسانبدند ، آم کل خاط بدر بزرگوارش بینی جناب نواب ما از صرصر ملال بسیار و کلال بیشمار افسردگیها دانشت (وجبر ابن افسردگی و دلبستگی در اصل مسوده بتفصیل مُرُور است مَنْ شَاءً خَليَرجَع ِالَّذِهِ )

دا، رها، نهار (۱) (ما آ) کل (م) (آ) (وجد این افسردگی ۱۰۰۰ البت) نوشتر راو خط کشیده - بران برخی از حالات جمبیه و اوفات جلبیه و محاس افلاق و اسباب حمیت نواب برگزیدهٔ ایندو فلاق ما و سخیره نواب بازبل سارناس و اوضاع سخیرهٔ نواب بازبل سارناس مرو بها در سورنر مدر اسب

تبرانکه امبر ابن الامیر ما در مترایف حالات و جلایل صفات مثل سخاوت و عدالت و بهت و رافت و حببت وغیره زبدهٔ روسای معاصر خوبیش گردید و در باب باس ناموس و غیرت شایان سروری کسی از ابنای روزگار بمرتنبه او نرسیده ، پیدسته خاطر عاطر نود بدین بردری و عدالت گستری میگاشت ، اگرچ چندان قدرت و سطوت که اجداد او را حاصل بود نمیداشت ، و در اجرای احکام شربیت غراجیدوانی مینمود و در فریادرسی عامیر نالان و مسکین بے سامان توجہ تام میفرمود وقت انصاف (۱) (ما) برکزیده (۲) (ما) باس (۳) (ما) می فرمود وقت- برحاشیه (۱۲) و نظر براتباع سنت ايرالمومنين عرفاروق رضى الترتعالي عنه كه هين جلوس سرير فلافت زوج جميله خود را باوجود افراط محبتش بخوف وسشه ع انصاف (بقير برهاشيه صفح ٢٩)

و عدالت جنبه داری کسی از اصحاب قرابت و ادباب نژوت اصل نمبکرد و . در امر مخالف سرع بحکم سه چون نبود خویش را دیانت و تقوی تطع رحم بهتر از مودت قربی رعابیت خاطری گو که مادر ہم باشد بیش نمی آورد ، چنائج کیفیت صدور کم اشن آن نصفت نشان در احضار مجدالدولم بمحكم عالبه باوجود تحقق زابت ونمكن تروت و حابت حفور قدس بر انگنان ظاهروبابراست محتاج نزقیم نیست و منجله آن ابینت سم روزی میرزا زبقیه طاشی صنحه ۲۰۸) از تبول شفاعت ناگزیر او درحق کسی طلاق داد چناکچه در روضة الاصحاب از وحيدالدين محد مشهور به ميرجان بن زبن الدبن الجامي الاسفرا بادی مذکور است از خود دور ساخت اگرچ در حدبیث وارد است

كم ابغض الحلال الى استرالطلاق و بم به پیروی امیرالمومنین على كرم الله وبر کم آن ذات کم نیز از ہمین خوف و اندیث بدرد مباوت و مجانبت جگر مندان خود الم حن و حین رضی المثر تعالی عنها يرداخت چناني در ذخيرة الموك ان سنيخ عالمي بن شهاب م مرانی دم خکور امت ( بر داشیه ق ۱۰۰ ب نوسشت غالباً کمی دیگر نوسشته)

الهی بخش بهادر در مقدمهٔ بر حکیم صادق یار خان تهمتی کرد ، و او نهایت هراسان سمشت نزد راتم که از درد پا خار نشین بود آمده نوف خاط خود از عتاب نواب ما نظر به پیش سمد مرزای موصوف در حضور نواب ظاہر نمود ، راقم بملاحظ نرس حکیم موصوف حقیقت حال انهامش بر لوحی نگاسشة ابلاغ حضور دانشت، جابش بر ہان نوسشة آمد سم گمان سبے انصافی و ناحق سنناسی در حق ما بخاطر صداقت مآثر خود اصلا نیاری ، و تضیر اتلاف حن مکنت شفادی از رعابیت خاط کمنت د تاری بر نسبت ما حاشا مطنون نداری، تا اینکه آنجناب معدلت نصاب داد انصاف داده حق بجانب کیم به نبوت رسانید ، و روی النفات از مرزا صاحب در بهم كشبد ، و مزاج فيض امتزاجش بدریافت تضایای منعلقه فضاة اکثر ملتفت بیشد ، اگر احیاتًا تاضیان و مغتیان عندالاستفار قضایا سحق و باطل نرسیده فنؤی نوست باشند ، خود سفس نفیس سمت من طویت بدریافت سمنها گماشته حق را از باطل عزامتیازی می بخشید ، و بر فتوی نگاسشتهٔ مفتیان و قاضیان خط نسخ میکشید و وقتیک مزاج مبارکش بدریانت مهاملات توجه (ا) (آ) مسکنت - ای مفلسی ۱۲ و۲) مکنت ای نونگری ۱۲ (س) دما) عبد -

میگاشت ، نا انفصال آن نواب و نور بر نود گوارا نمی داشت ( تی ۲۲ الف) باریا دبده سند کم با وجود تنفیذ کم بجیدن سغرهٔ طمام بدادرسی دادخوالمان از ابل ناندان و طازمان کر دربن اثنا متغاثی شده باسشند می پرداخت ، و بے دست داد انفراغ ازین محالات که بیشتر نوست سله پهر دوز فرارسیدی ، به تنا ول خاصه نود را متوجه نی ساخت ، بل گاہی نوبت تناول بشب انتادی ، و اگر معاملات و مفدات در شب دو دادی ٔ بمین سان تا تفهیم مستخاصین دل (بر) تناول ننهادی غُرَضَ بفضله تعالى الوائب عنايات و فانشات و حايت ہر گویز بر روی سابر بندگان آسنان فیض نشان میکشود' تا الأنكر الركسي خطائ يا جرمي بعرصه امكان مي شتافت

و کیکن خداوند بالا و پست بعصبان در رزق برکس مذبست

بر در رزق مقسوم وی بند قفل نگزاست بحکم الریاست مع السیاسة نفزیرش بقدر جرم می نود ، و اگر احبانًا کارے منافی بمت سراسر نصفتش ازو ظاہر گردیدی ، و کسی از راه معقولیت وقت تخلید کش بفیما نبدی ، نرد

موافقت باوی می باخت و باتباع رای صایبش می پرداخت و راتم نیز در چنین وقت به تغییم صلاح کار جرات می ساخت و اد از راه انصاف با قبالش برداخة راقم را مي نواخت چنانچه باری بمسجد والاجابی حسب معمول تشریف فرما سند، و یون ملاحظه فرمود که مصلیان کفش بای خود را بایکن داسشتنی در مسجد نهاده اند ، در خاط مبارکش خطور کرد کہ باین طور سم کانہ خدا نہادین آن کمال ہے ادبی است ، پس منولی مسجد عکم فرمود کم بمردمان ناکید كن ازين حركت نامناسب باز آيند، واو في الفر منفذ امر والا مثده بخدام مسجد ابیا کرد ۱۰۰ بهم کفشیها اد صحن مسجد بیرون اندافتند ، چون ازبن معنی بر خاطر مردمان رنجی و اذبنی فراگرفت راقم بعرض والا رسانید ابن امر بر خلاف روبیً جهور علم و امرای سابقین است در آذنت باقتضای . مشربت و بهوای نفسانیت بر راقم بهم برهمد ، و فرمود کم این حکم نافذ را موتوف نخواهم داشت ، راقم نظر بر مصلحت وقت سکوت ورزیده بعد امضای سسه چار روز مسئل در جواز بین معنی از کسب فقه و کیفیت اسرداد سرور انام عليه الصلوات والسلام كم جليل القدّر خود در بعض

مقدمات بعد عن صحابة كرام اذ كتب مير برآورده بر کاغذی نوشته وقتی گذرانید سم سوادی خاص زبیب نردبان زبرنهٔ مسجد رسسیده اود ، بعد ملاحظراش ناذام و البع من گشنة از زبان مبارک بمتولی مسجد فرمود باید که مصلیان برطبق معول نعلبن خود لا بمسجد می نباده باستند ، و نیز س والاہمت و عالی نہمت بافتضای علورتبت و سمو مرتبت که از بدو فطرت بران مجدل سنده نظر بر عدم اقتدار و قدرست نود و انجام کار کرده در بعض مقدمات بانفاذ کم تعجیل فرددی ، وابگاه را نم بلحاظ نزاکت وتت بحسب فهم ناقص نود بر خلافب ان برات پرداز گشتی ، و آن انصاف دوست (ق ۱۲ سر ب معروضه واقم را بنوعی کاربند عمل کردیدگا که فیم دیگری بران نرسیدی ، و بعض اوقاست از برأست راتم بهم برآمده ازان منع فرمودی آخر خلوت كده خاص از راه انصاف و آبئضم نفس ارشاد بنودی کم باربا افذال ترا امتحان مرده ابم شمه بحسب سكفة كونظام ىندە است اما بحكم س ستن نحشم چون برافروزد درفت بهوش و خرد بمهموزد دا، دماً تأدم (۱) داً، بعضم ای کسر

چاره کار خود نمی بینیم ، و سخن سنیرین صلاح تضین را للخ نز از حنظل فساد ساکین میدانیم ، بناع بهر جبه ترا گفتی باشد در تخلیه معرف داری ، پس راتم نه ایام زندگیش بر همین ارشاد عمل مینود ، و ازانجا که پیش دید سرفران کردیای خدا جز خواهش برآوردن نام پلند و سرزازی نبودن بر بندیای خداوند تعالے دیگر نیست ، آن والا نژاد بلند فطرت ، باوجود نزاکت ونت و لطانت زمان بملاحظم جاه وقار خود کم لازمه سرودبیست بنابیت می کوسشید گو که نقصان بهم دو د به ، تا بیش خلق و ملاز بین کسرشان و اعتبار شراری متصور نباث ، و شاہد این مقال قصه واقعه مابین حافظ احدخان بهادر اعظم الملك و سفير خاص مستر الدوارد اود چیف سکرنزی است بعنی آن مسندنشین عزت و کین پیوست مخطور خاطر عاطر داشت که بشرای مرکبی برستور جد بزرگوار خود پردازد تا زوار حدین شریفین زادهااسر شرفًا و تعظیمًا بدان عبور نموده فاین مراد سنوند ، تا آنکه برادران اعظم الملک جهازی آوردند و آن عالے ہمت از مشاورست سفیر مسطور س ن را خرید فرمود ، ضابطه سردادن اتداب بهر تعظیم آن جهاز مغرر نمود ، درین اننا بارمحدخان

410

دا، مرد ہمہ کہ نسبت باعظم الملک بخاطر نود غباری دانش<u>ت</u> یر شرانگیز مردم سوی سرِ رود که کشدم سوی خامه کتر دود بیش سفیر مذکور سمایت کرد که اعظم الملک روبروی نواب صاحب والا مناقب از غیبت و شکابیت تو نبان الوده كرده است ، پس سفيرا ازبن سخن فنته انگیزش در حق اعظم الملک بدخل سنده عزل او را ال حضور نواب ما بجان درخواست و حضور عول او نامعقول و ب دلیل انگاشة داعیهٔ سفیر را مقرون با جا بست نفرمود ، تا سه کک در مفترمانت چند در چند از جهت سفیر نقصان خود گوادا داشت ، تا مرتنبغ بزرگی و سرداری خود از نظر ملازمان فرو نبفتد ، شخرالامر، سفیر مذکور بخوایش دانش و فرمنگ جبلی خود نسبت بنواب ما صاف دل و صغا خاطرگشت از خیال مذکور در گذشت ، و ظن وی کم ویمی بیش به در دوال بیوست ، اگر کسی در حق کسی از راه عداوت و ناتوان بینی و بدخواهی غمازی می کرد، دل (ما آ) مروب (۲) دما) سفر دم) دما، مرتابع (۲) دما، نلامر (۵) دآ، بخوابهش ای باقتضاء ۱۲ (۹) (ما) چبلی (۷) (ما) بستواب (۸) (ما) پیش

717

بلا دریافت حقیقت حال او را مموض عتاب نمی آورد، اگرچه آن غمانه بزدگ مرتبه و از ایل قرابت قربیبه و طازم برگزیده بوده باشد ، و چون از کسی جرمی بوقوع سمد مکافات سن از افزا و احبای او نميك ، و در ماني لا تَذِرُوَا ذِرَةً وَذُمَّ ٱخْسِرىٰ بمیزان بیان می سنجید ، چنانچ با دصفی ( ق ۲۰ ۲۸ الف) کم عبدالنفارخان بهادر نابت جنگ بیشتر باعث رنج و ایذای غاط مبارک شده بود ، اما از مخلصان وی مثل سبدمحرغوث خان خوشنوبس وقطب العلا مولوى عبدالواجد صاحب و اعظم الملك وغيرهم غيار سون اس داس دل صفوت منزل نمی نشست ، و اتان پیوست سر عجز و نیاز پیش انداخت ترسان و ارزان می بودند ، بلکه در ابتدای ریاست بعضی از اینان الممجو سبد محرغوث خان خوشنویس با آنکه مرتب اوستادی و پدر مجازی واشت که در عالم طفلی خود بدولت از سیمین نن گنج افبال وی سمنارش را معدن عزت و اعتبار کرده بودند از انفعال حرکات ناشابسته که در اخلاص ثابت جنگ ازو بوقوع آمده بمحضور لامعالنور حاضر سندن نمی توانست ، تا سکنکه بوساطت راقم عذر بیری بمیان آورده استدعای صدور حکم در باب سکونت

خود در ویلور به پیشگاه حضور دمانید ، بعد اصفای این معروضه رخصت باریابیش داده از کلام تشفی و تسلی النيام نوف و هراس خاطرش در ربود و بسکونت اینجا قدغن بلیغ فرمود ، و اکثری را از کرده مذکور بخوش دلی و کشاده ببیتانی بعطای ضرات و عهدا بنواخست. و زبد و تقوالیش آنقدر بود که مدام از صخبت فاسق معلن بککه از نامش تنفر تام بینود ، و از بهمگی مردم خاندان نظر بر بے حبیتی و بدرواجی اختلاف مزہب مانها بحدی از دل کرایت می داشت که نسبتهای اولاد خود و فرزندان بیدر برزگوار از خولیش با آنها بالکلید موقوف كردن ميخاست ، ليكن باداى حقوق صارع رحى از سلوکات و مراعات بحسب ظاہر به آنها می پردات و صحبت علما و صلحا را بسیار آرزو می کرد .بعنی جمیع علما دوز سیدشنبه از باماد تا سید بیم بنکه تا عصر صحبت هم بری گرم میداستنند ، و طعام نصف النهار پیش حضور می خور دند ، و خود بدولت نفتیش علوم بر

و حبت علما و صلح را بسیار اردو ی رد بعنی به علما دوز سلم شنبه از با داد تا سلم بهر بلکه تا عصر صحبت بهم برخی گرم میداستند ، و طعام نصف النهاد بیش حضور می خوردند ، و خودبدولت تفتیش علوم بهر نوع و تفعص سیر ابنیا علیمال الم و صحابه کرام و اولیای عظام عمومًا و استفسار مسایل فقهیم خصوصًا می فرمود ، لهذا علما را مطالعه کتب فقه ضرور افتادی ، تا روبروی علما را مطالعه کتب فقه ضرور افتادی ، تا روبروی حضور عندالدوال جواب لابن و مطابق واقع صورت نه

بسته موجب کساد بازار عزت و اعتبار گردد ، در زمان بدر بزرگرارش بروز مذکور وقت صبح حاضر آمدند و اکثر بعد جلسهٔ یک دو ساعت رخصت باب می شدند ، و سابق ازین دستور ابن کر"یاس فیض اساس سان بود که همگی علما و فضلا بروز مسطور بحضور رئیس جمع آبیند، و تا ونتیکه التفاتش بربیند به نشیند، و در وقت بدر بزرگوارش بعد جناب مک العل مولانا عبدالعلی صاحب نورالسرمضجعه ، بعناب سنرف الملك سفى المسر نزاه ببيشوا ب علما و سرخیل فضلا بود ، و در عصر جناب نواب ما چندی منزف الملک موصوف و بعد وی عالم جید تخریر، فاضل ( ق ۲۲ ب) متبحر بي نظير مدرس معقول و منقول حاوی فروع و اصول ، براستی و حق گونی بیش امرا ممتاز در کسر نفس و اخلاق ببعدیل و انباز ، جناب کمکالعلما مولوی علاء الدین صاحب علیه الرحمه بدین درجه عالیه فایزگردید و در حبن صاحرادگی با جناب رسول اکرم صلی انسرعلیه وسلم محبت کمال میداشت ، و در بر روز جمعه بانتظام مجلس درودخوانان می پردافت ، و خود بدولت نیز با ذوق و شوق تمام از ندر قراةِ درود بالحن صفوت مواطن را جلای وافر بخشبدی ، و تا اختنام سن رونق بخش (ا) (ما آ) كرياس (ع) ( آ ما ) علاؤ

این برم میرفنوح گردیدی ، درین اثنا بمقتضای ذوق طبعی واردات باطنی چند صیغهای درود تالیف نموده از دست راقم بیش اوستاد خود جناب شرف الملک مرحوم برای اصلاح فرستاد ، آنجناب در چند اصلاح فرموده حواله راقم ممود، و راقم بحضور گذرانید ، پس خوشود سمشة کیب تهان بهتر باسمهٔ وانسیسی سم برای ننبای خاص خریده . بودند براقم ارزانی داشت ، و آن صینهای درود ابینست اللهم صل وسلم و بارك على سيد الاولين والاخرين امام المتقبين محبوب رب العالمين سراج الخافقين امام الثقلين نجم الحوسين سيد المرسلين محسد المصطفى الامين صلى الله عليه وعلى اله انوارالمه دی و اصحابه بدورال دجی و ازواجه الطاهرات الطاهرات اللاتى للمومنين امحات نتوسلكم الاسراضنا شفاء ولاسقام الدنوب محاء اللهم صلعلى صاحب خاصرالنبوة والمعراج وتاج الانبياء والرسالة شفيعنا وشفائنا سيدنا محمد للبي الاهي و على الدالطبين واصحابه الصادقين والزواجه الطاهل المتهات المومنين وعلى عباد الله المقربين الصالحين وعلى كانة امته محمد سيدالاولين والاخرين را، ۱۱ عاستیه باسم زانسی ای چبید ۱۱ اظفری

اجمعين برحمتك باارحم الزاحين و ذوق سمع قرآن مشریف از قاری خوش الحان بسیار میداشت چنانچ در بام صاجزادگی برگاه قاری سنیخ منصر وارد این آبادی گردید نظر بر آرزوی استفاع فرآن سفارش وی بحظر

پدر بزرگوار همرسانیده جمشاهره نشی جون در سک ملازمان منسکک گردانید ، و مدام در صحبت فیض موج بست خود عز امتیازش بخشیده .سوّق تمام استاع فرآنسش ميفرمود ، و بم چند سور واني بقانون علم تجويد ازو تعلم نود ، چونکه در طینت فاری مذکور جهالت جاکرده ود از بین فدرستناس ایل منر بربده بدیگر ممالک شنانت و سیاحت بسا ممالک عرب (۲۵ الف) و مند نموده آخر از عدم وجود قدردانی همچو جناب نواب ما در ملیبار ساکن گردید ، باز نواب ما در اواخه ریاست نود .ی الاحظ دایم خشونت مزاج او طلب فرمود ، او در ونن شدت بیاری حضور بهره اندوز ملازمت گردید، یس آن شاین سمع قرآن در جنین وقت ہم چند آیات سفای کریم ازو خوانانیده ساعت فرمود به نائب مختار کم نمود که مشاهره او بیجاه بهون مقرر باید کرد، و در علوم و فنون مقصوره استعرادی بهمرسانیده کم اکثر مسایل قدوری و سترج عقابه نسفی کم این سر دو

محتاب از مولانا مولوی عبدالفادر مرحوم مغفور و جناسب شرن الملک مبرور خوانده ود بر نوک زبانش نقت بست، وطرز انتا آن منثاء فهم و ذكا با وضع تخرير شاه عالمگير مناسبت جية و در علم سباق ورقم نیز مهادتی بهم رسانیده سم منضدیان از خوف محاسبه رقوم ترس و خوف بر الواح خواطر می نگاستند، و تیآنه شناسی او بحدی رسانی دانشت که از صحیفهٔ بسشرهٔ هرکس آبات ذمایم و مدائح مخصوصهٔ وی بر بحواندی ، و عند خفیق

كلام حفيفت نظامش (١) با محكى عنه رنگ مطابقت بهم رساندي و در حق بعض مردم کم بحب ظامر محض بے خطا و

بی تقصیر نمودندی ، اشاره میفرمود کم مجرد معاینه روی اینان سمتش ختم ما نیز میگردد ، ساخه از برای اظهار علت ختم وی نایرهٔ سؤر و مثر از نهاد آن خشم حرفتگان سر باز زدی ، القصه راتم این چنین بسا بیانات مطابق وافع نواب ستوده صفانت ما را که بظاهر از علوم حقایق و معارف دستگایی نداشت ، به میزان امتیان سنجيده است و اگر اين سمه في الواقع از تصفير ولش وده باشد جِه عجب ، از آنکه فباض على الاطلاق القاء فیوضات غیبی بر دل بر مومن موقن میفرماید، استیا را، (۱) با محکی عنه ای حکایت کرده شده ما ۱۲ (۲) (آن سیمًا ای مخصوص

بر قلوب کسانیکه برای انظام امور طابغهٔ با طوایف انام ان میان خلق برگزیده عمراتب علیا رسانیده باست. سکن در فقیر و امیر این قدر تفاوت دانندسم اگر خرق عادات ازان بظور رسید بسبب بے تعلقیش با دنیای دنی حمل کراات میکنند، و آن معتقد می شوند ، و اگر ازین بوقوع سید بعلت علاقه اسس با بارگاه تعلن تصدیقش کمکنند ، و دل اصلا بران منهند و درینی مقدمهٔ عجیبه سم عقل دوراندلیش را در ورام چرت در اندازد و ببراقصی تفرس ومنتهی غور نواسب تعتی بگاه ما دلالت کند، نوگرین کلک صدافت تخرید میگردد ، یعنی در زمان فیض نشان پدر عالی قدر وی فردندان سن کرانشر بیگ خان کر ملبوسات و اجناکس خاصه کم نن آن کم از بیبت مزار روبیه نبوده از توشکخان دز دیدند ، و برست سگان اینجا و مردم اطراف و جوانب فرونه تا بالأكهافي مروفه تا بالأكهافي و بیسور و کرنول وغیره بلاد منتشر گردید ، و بعد عصبهٔ دراز و زمان دبر باز طشت از بام افتاد ، و حال سرنت مذکوره رو بافشا نهاد ، درین نزدیکی امیر با تدبیر ما که زینت بخش صدر دیوانی و مدارالمها (ا) (ما) توكريو (۲) (آما) اخباس ؟

یدر بزرگوار خود بود (ق ۴۵ ب) کارکنان سرکار و جاسیمان ذاست شار را از یی تلاش متاع مروقه بهرسو برگماشت ، سخر اکثری از ال دردیده که برخی برست متوطنین این بلده د لختی بید ساکین افران و اکناف رسیده بود برآورده مورد تخسین و موین یدر بلند قدر گردید ، و این منالم اگرچ بوماطست جاسوسان كم واسط بيش نبودند رو داد ، الم في الحتبقة دلالت روشی طبح و ضیای بعیرت والایش پراغ بینش فإراه شان نهاد كه گفت اند العقل نصف الكراست و بسا اوقات بر راقم خطاب ميفردوسم عقل كذاه انر تو با نکر رسای ما در چنین مقدمات کثر مطابق می اختهٔ و راقم عض می کرد که بر حال این نالاین مقوله کلی صادق می آید که گفت ہے بكفتا من كلي ناچيز بودم و کبکن مدتی با کل نستستم کمال بهنشین در من اثر کرد وگرن من بیان خاکم که بستم و در فربان رواتی کشور قدردانی و فنوایروری و احدان رفقاء و اكرام جلسا بحكم آية والصّاحِبُ بِالْجَنْبِ و بموجب عديث

دا؛ (أ) دلالت بالفتح رأه نمودك ١١ (٤) (م)؛ قدماً يروري در يمسران

آ نُضَلُ الْحَسَنَاتِ تَكُرِمَتُ لُهُ الْجِلْسَاءِ در بمسلِن خود سكوى سبقت ربوده ، و اکثر رفقا و جلسا را در حضور خود طمام پنورانید ، و نود هم ذوق مواکلت با ایشان بیشتر میداشت ، جنانچه در یکاه سلم چهار بار بلکه زیاده ازان اتفاق این معنی دست می داد ، و درین وتت انساط انگیز فاط مبارکش به طیبت و لطانت و مزاحت و ظرافت مایل گشتی ، اکثر با اعتضاد الملک از بر باب ظریفای برال حرف زدی ، و سیر باغاست و سختی را گاہی با رفقا و گاہی با محلات خاص ، و چندی از مقربان مخصوص دوست مبداشت و نیز در سیرگاه بشاشت آگین از دست هر یکی از ندما و جلسا طهام می پزانید ، و خود به نسبت نیز شرکی این امر سکت: بهجالست ایشان نوش جان می نمود ، طبع والاليش با كوشت بريان كرده روغن كاو بيشر رغبت داستنی ، و ونتیکه برای سبر بر زورق وارسندی ، لوازمه محفل عشرت و ساع و آلات تشویع ماهی و گوشت دا، دا، حاشید بین ببرحسنات کریم بهمنشبنان است و من جمله آن بط رواد؟ و ساده و شنیك کلام دی بسمع تبول وجهان داری او بانچه کرمیسرآید وسترعیوب دفیره است روابت کرد این مدیث را فضاعی از ابن سود کدا فی مشرح شهاب الاخبار ۱۲ (۲) حاسب تشویه ای بریان کردن ۱۲ ک

مهیا . بودی ، و روان روان بانیساط تمام تناول نودی و برای این سیبر و نماشا تخصیص دوز و شب محوظ نميداشت، اما دل انساط طلب را اکثر بر سير ستب ماه میگاشت ، و گاه گاه بسواری بهل اسسیان میر نشب ماه نوش آبنده دیدهٔ تماشا دوست وی گردید<sup>ی</sup>ا د اگر به ندما و رفقا چیزی از زر عنابیت کردن منظور نظر والايش مى شد ب اطلاع كي ديكر خفية مرحمت میفردد ، و این سس کم بینایت سرفراز سمنست می فہمید سم نواز شان حضور چنا کہ بر من است بر دیگری نیست ، حالانکه بر وفن استحقاق و مرتنبهٔ ہر کس نوازش می نمود ، بحر نا پیدا کنار رحمت حق طویت و عرم و ہمت والا نہمت نواب عالی مقرار ما به تخفظ گویر خصوصیات خود بآیش روسای سابن و حال و انتهاک و استندلال شرکت جوبان صفات مخصوصهٔ غداوندان نژوست و اجلال . بمرتب بوسشس در جوش میزد کم عصر فیض بهر او مثل (ق۲۸ الف) و نظیش را نابود و مفقود سیدانست ، جنانجه روزی در ماه رجب المرجب سال يكهزاد و صد وسطى وست دا، دا، ددان (۲) دی، حاسشیه انتهاک حرمت کسی بردن ۱۲م دان دان حاشیه استذلال خوار كردن ونواد شمردن اام

ببجری بهمگنان از ابل خاندان د ملازمان بتقریب دعویت ناتی مخرت سیدجلال بخاری و سالار مسعود غازی قد<del>رالر</del> امرارها در محل مختادالنهابیگم صاحبه طاخر آمدند ، و در آن میان خان موصوف هم . دود ، چون میر سنیلان سخیلان در کشید و صدای اجازت اکل طهام از زبان مبارک سن حاتم بهت بظهور رسببه ، دفعة محمدناصر فراش کم از آداب روسائ جابل بود ، برای نشست خانوصوف سوزنی سرستزانید ، سن دات سرایا حمیت و عرب بمجرد ملاحظ این حرکت مخالف شان ارباب شوکت غضب ناک سکشد او را کم طبانچه زدن فرمود، و نظر بر كسر بندار و بادافزاه غاننوطوف راقم و عمدة العلم مفتی بدرالدوله را بر بهان سوزنی در بر دو جنب وی نشانید ، تا رئبهٔ خانوصوف با مرتبهٔ ملازمان مشاوی باشد، و ترجیح او بر دیگران مخطور خاطر احدی تَكُردِد ، في الحال ازبن معنى چهره اسش رَبَّكُ '' مهتابي ريخت' و نیز ماجرای دوزبست خود بدولت بصادت خانموصوف که از عارضهٔ کمک بیار بود . میلاپور تشریف وما گردید، و راتم که بکاری مامور شده بود بعد سرانجام آن

حسب الحكم والاعفنب حضور بسوادى خود بدر خام خانم خانوص زارسبد ، برگاه از سواری فرود آمدم ، و آدم بر سرم از چتر سایه نمود جوان سرکار که دربان آن خام بود بطریق نون و ادب آست تر براتم گفت که حکم خانموصوت این چنین است که کسی باین اطرز و آین قدم اندرون مکان مخصوص دی سه سهد پس راقم بختم و درستی تمام او را در معرض زجر و توبیخ أورده بحضور أن حميت دمستور عرض ابن كيفيت نمود ، ازانجا کم تانجناب موہبت مآب سشرنے بخشی نواختگان و عرست افزائی سرفزان ساختگان خود بهمه جا و سمه حال نصب العين ميداشت ، از اصفائ ابن روداد بہم برآمدہ براقم فرمود کم پڑا آن جوان حسستاخ را طبانچه با نزدی ، عنس کردم که ضرب اه بنا بر قیامش بر عهدهٔ باسبانی منافی قانون دامة فقط بر زبر و توزیخ اکتفا کردم ، باز از راه نوازشا ضراوندان ارساد فرمود کم جون وقست الدن تو باستظلال جر در شادی محل یا بدارالاماره سسی مانع و مزاحم تو نشده و نمیشود ، پس دیگری را چه زبره که در منع تو ازین امر گوارا داسشهٔ با چنین دلیری دب بگؤ دا، دما، باین بطرنه

بکار برد و از امروز ترا حکم داده بینود کم اگر احدی از مازمان سركار فيض مدار بنعليم سسى بوالفضول يا بوجوه دیکر بین کتاخی و بے ادبی بنیش آرد ، نسم بسرمن كه آن كستاخ بي آداب را بهر حالتي كم باشد بانظار عض حال او بحضور ما خوب دد و کوب و خاطرخواه خرب و تادیبش نمائی ، تا دیگران عبرت پذیرند، و مركب بجنبن جارت نشوند، سبش ابن بندهٔ ضرمتگذار فدوبیت شعار بدر خطبه خوانی ( ق ۲۷ ب) محامد این عرب بخشی د قدردانی آن خداویم نامرار عالی نبار سرداب شکر ابن سرف اختصاص به تقدیم رسانید ، دوزی سرف الامرا برادر خانوصوف جهت فاتحم به مغره سريف رحمت آب بے کربند در آر بس مولوی میرمحدصالح بخاری متولی س بقعه بعرص جناب نواب ما رسانبد سم مشرف الامرا در رعابیت آداب زبارست نواب رحمین مآب مسابله غود و خلاف آنکه در سخی مشکات سریف آمده که واجب است احرام میت ازد زیادت وی خصوص ا صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایتان چنانکه در حالت حیات ایثان بود طریق گستاخی و ب ادبی بیمود ، فی الفود مراوی مذکور امر جلیل القدر

صدور بافت کم ہیچنین کسان ہے ادب را درانجا بارنبایہ داد ، و محافظین آن مکان را درین باب تاکید اکید باید کرد و همچنان دوزی بحضور نواب ما بی کمربند حاضر آمد آن بحر علم و اخلاق دنعة درخود نجوشيدا و کاربند تحل گشنه پیام فرستاد که چنانچه پدر شما اداب تنظیم رئیسان بدر والا قدرم بجا می آورد شا نیز بر طبق آن بهل آرید، و ترگاه جناب خداوند ارجند ما ان اوضاع نابسنديده و الحوار ناسنجيدة مردم خاندان کم بخار غور د تکبر در دماغ شان منصاعد است نفرت تام و کراست تمام میداشت ، روزی براقم و مود کم از وفنت رباست بدر والافدر خوبيش مى بيم كم ارباب كومت با وصف نابودن مک کرناځک به قبضهٔ اقتدار ما در اعزاز د اکرام ما د نواختگان ما به نسبت نوابین مردین مقدار ذرهٔ تقصیر نمیکند ، اما این سبک مغزان گران سر و نود فروشان جهالت خركم بموجب قول نواب عدة الامراى فردو سس سرا هر بک از رجال ایشان فرعون ساان است ما را و بزرگ کردهای ما را محقر دانسته خلاف دستور و آینن دودمان روسای بیشین جامع تبختر دربر و عمامهٔ تکبر بر سر میگذارند ، و جناب بدر بزرگواد ما نیز دا) (ما) يسبنيم (م) دما) تبخير

اد مبادی ریاست نظر بر شفعت فرمانی و عزمت بخشی اربا حورت از رنت مک سمزایک بنصرف ایشان گایی حسرتی و ساسفی بدل راه نمی داد ، گر بون خودسین و خودستانی و نخوت زوینی و محقر شناسی این فرخون نشان کوته بین موافق قول نواب مغفور ممدوح الاخط مي كرد يا بسمع استرف مى أورد غضب ناك كرديده باب تاسف مفتن الكر كزانك بر روی می کشاد و بملازین معززین با تمکین هیچومترف الملک مرحوم بسوگندای شدیده تاکید می نمود کم برگز کسی را از مردم نخوت پرست خاندان خواه ادنی باشد خواه اعلی حمام الملک وغیره بنظر ۲۰ نباید آورد ، و در تکریم و تعظیم و گفت و شنید او مرتب ساوات کمحظ باید داشت، فی الجله بعونه تفالی ما نیز از امروز بهین حکم صادر پدر عالبقدر نود در حق تو برنسبت جمگی ابل خاندان سوای حیام الملک نافذ میکنیم ، و چون نامهٔ نیباءاللک (ق ۲۷ الف) حال خسر يورة أن ذات باعظمت و اقبال بنام راتم از حبدر آباد دو بوصول گذاشت و راقم آزا به نظر انور حضور گزرانبد ، بعد مطالعه از راه انصاف بینی و حن گزینی فرمود کم نو نیز مثل القاب نگاشتهٔ این نامه کم خانصاحب بسیار مهربان دا، رما، بننی (۱) رما، نیاید آورد

سلامت مرقوم اود برنگاری ، عرض کردم که دربن باب خوف أزردگى جناب محل عالبة منفالبه مدظلها دامنگیر برات است ، ارشاد شد که آیا مرا مطبع بیگم تصور میکنی که بیاس خاطرش تذلیل نو روا دارم، آگاه باش که برگذ بهیچ حال منقاد نسا و اناث ندانی کم عقلاً و نقلاً اطاعت ایشان نبلی مذموم و موریث غرام و ابرأم است ، چنانچ برین معنی این ابیات حق نشان بر زبان نصاحت بیان قرامت منود آدم زبهشت بافت نقصان از زن یوسف به بلای چاه دندان از دن سيمرغ بكوه قاف جيران انه ذن ویران شدن مک سیایان از زن و مولینا جامی قدس سره السامی میفرماید سه زكيد زن دل مردان دو نيم است زنان را کبریای بس عظیم است ع يرازا كند كيد زنان خوار بکید زن بود دانا گرفست ار

زن بود در زبان مهندی نار و تنا ربنا عزاب النار

ول

ور اگر نیک بودی بهم کار زن زن زن زن را مزن را مزن نام بودی نزن از نظام الدین گنجی رحمهٔ اسلم علیه سنه دن از نظام الدین گنجی رحمهٔ اسلم علیه سنه دن از بهلوی چپ شد آفریده کس از چپ راستی برگز ندیده

و نیز مولوی جامی می فرماید سه و شخوی کشد بار

ز خوشنی به دیدتی رسید کار مکن در کار زن چندان صبوری

کن در ور رن پیدان عبوری کم افتد رخمهٔ در <sup>(۱)</sup> غبوری

و نیز بیند احادیث صحبحه سترج عین العلم و صحیح بخاری که در عدم باب اطاعت زنان نصیحة از زبان جناب مک العلی مولوی علاء الدین مغفود مبرور ملاء الله فره برد ساعت نوده بود بیان فرود ، و آن اینست بالنور ساعت نوده بود بیان فرود ، و آن اینست

بالنور ساعت نموده بود بیان فرمود ، و آن اینست دا، فرمانید ها ده بیان دو چزکم مردم دا، فرمانید ها ده در دان ده چزکم مردم ساخت باشند ۱۳ (۱۳) دا ماشیه غیوری ماشیه بالفتخ بسیار رشک برند برایل فارز خود ۱۲م (۲۰) (۲۰ ما علاو

تَعِسَ عَبْدُ الزَّدَجَةَ بِنِي النَّكس نُكُن سار كرديد كم حلقة بهندگی زوجة خود در گؤش كشيد و هَلُكُتِ الرِّجَالُ حَيْنَ راطَاعَتِ الْعِثْنَاءَ و ابن ما وُر است اذ إلى بكر دضي الله تعالى عنه يعنى مردان بلاك شدند وفتيكه اطاعت زنان كردند دخالفوا والسانان في خلافهن بركة و ابن منقول است از عمر فاروق رضى الشر تعالى عنهُ يعنى مخالفنت مسكنبد بازنان برستيكه بركت است در خلاف اينان وَ طَاعَةُ النِّيّاءِ نَدَامَةُ داین مروبیت ازعایست، صدیقه رضی استر تعالی عنها بعنی فرمان برداری زنان مورث بشیمانی مردان است و لقد نفخی الله بكلية سمعتما من رسول الله صلى الله عليه وسلم ايام الجمل بعد ماكنت ان الحق باصحاب الجمل فاقاتل محهم قال رسول الله صلىالله عليه وسلرلما بلغ ان اهل فارس قدملكوا عليهم بنت كسلى قال لن يفلح توم و لو امرهم اسراة يعني سُفت إنَّى بكره سم شخفيق الله تعالى مرا نفع بخشيد از كلام جناب نيرالانام در منگام جنگ جمل سم طلح و زبير و عایث صدیقه رضی الشرعتها و عنها صف جدال و قتال (ق ٧٤ ب) بانتضاى بسريبت با ايرالمومنين على مرتضى کرم الله وجهه آدانستند ، نظر بر آن کمان کرده . بودم که دل د آ ابن ما تور (۲) (ما آ) ابن بكره ؟ دم) عنها و عنها

444

حق بجانب اصحاب جمل است نا منزکی ایشان سنده قتال و جدال نمایم ، ناگاه آن کلام نافع بیادم رسید و این اداده از خاطرم منتفی گردید ، و نان کلام نافع اینست که برگاه بحضور لامع النور سیبالورا علیه التحيية والنن خررسبدكم ابل فارس دختر كسرى را بر نود حاکم گرفنة اند، فرمود که نخالهند سند قومیکه حاکم سنان زن باسند ، پهنانچ این قل جناب مجرصادی صلوت الشرعليه والسلام ور ايام خلافت عمر رضي الشرعنه بعد در آمدن ملک فارس به حوزهٔ نسخیر ایل اسلام واجب الاحترام قربین صحت گشت ، د عن ابی سعید الخدری قال خرج رسول استر صلى استر عليه وسلم في اضحى او فطر الى المستى فرس على النساء فقال بإمعامتر النساء نصدقن فانى أرنتيكن أكثر الل النار قلن و بم يا رسول قال كلرن اللَّفْ و يكفرن العشير ما رَأَبْنُ من ناقصات عقل و دين اذبب للب الرجل الحازم من إحداكُنَّ أَعْلَنَ وَ مَا نَقْصَانُ ديننا و عقلنا با رسول الشر قال اليس شهادة المراة نصف شهادة الرجل قان بلى قال فذلك من نقصان عقلها اَلْبَس اذا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمُ تَصُمُ ثُلُن بَلِي قال فذالك من نقصان دينها یعنی مروبیت از ابی سعید ندری است تعالی عنه گفت کم برآمد رسول خدا صلی است علیه و ام در روز عیداضی با فطر بیس

گذشت برنان و فرمود تصدق کنید ای جاعه نسا زیراکه معاییه کناشیده شدم اکثر شارا از ایل دوزخ بس فریاد کردند بجبر سبب با رسول استر فرمود بسبب س کک لعنت بر یکدیگر بسیار میکنید و کفران نعمست شوبران می نمانید و از ایشان نشکایت میداربد ، و نديدم من سيج كم عقل وكم دين را ربائنده تر از شما عقل مرد عاقل مهشیار را عض کردند چیبت نقصان

دین و عقل ما با رسول استر فرمود ابا نیست شهادت زن نصف شهادت مرد گفتند آدی ، فرمود پس این از نقصان عقل زن است ایا نیست برگاه کم حایق

شود نماز نمیگذارد و روزهٔ نمیدارد گفتند این فرد پس این است از نقصان دین وی آنتی کلام موفقاً للاحاديث الصحب و نيز بحكم منطوق لازم الوثوق يا ايها الذين اسنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن الشمر و لا تجسبواً" قدم بجادة بدكماني در من اليج مسلم نی گذاشت ، و در بے استفدار سیّات اللیج

راه الرابطانية دا، (أ) حاستيه يا ايها الذين آمنوا الحي أي آن كما نيكه ايمان آورده ابد برمهزيد و بگذارید بسیاری را از گمان با بردستیکه بعضی از گمان سب نرو؟ کاری بود و موجب الم باشد و عیب مردمان را تجسس کمنید و در تفی اليشان متوبيه ال

یمی از مقربان و متوسلان خود نمی شنافت ، و میگفت کم متغص حالات مردم خيرخواه اخلاص سات سندن بيسبب انان را بد دل کردن است ، گر و قبیکه از کسی عداوتی به نسبت ذات نود بیش آید ناظر حرکانش بودن فرور بل تلافی و تدارک آن واجب تا شرس منجر بضرر نشود ، في الجمله أكرج بارك نعالي عمر شريف و مدست ایام ریاست او نهایت قصیر گردانیده ، اما (ق ۴۸ الف) بسا کاریای عمده بهیجو فرسنتادن سلم عظیم الشان مسکه حاجیان بیت الحام و زایران سمیم مخترم را بواسط آن شرف مداخلت نماند کیب منظم دست دید ، از دست آن والابهت بظهور رسانید، و تشریح این اجمال سنکه چون درابتدای ریاست از ارقام و کلای سرکار فیض آلا کم برای نقیم در خرات بمکم معظم و مربینم منوره زاد بها الت سرفًا و تنظيًا مي باستند واضح كرديده كم مرابيك جد بررگوارش جناب نواب والاجاه جنت الرمگاه در زمان ملک داری خود فرستاده بود نهایت بوسسبده و کهنه نشده است ، بس ازان باز باوصف عدم اقتدار ببوسن توجه فاطر متربیف برین امر جلیل القدر گماسشة مرفاتی از خشب باستخکام تام و شکلف نمام که عبارت از اندودن ورق مس با مليع طلا است از دست صناعان كامل و

بهنرمندان اکمل طباد کنانیده باستشار و استرضای دانای دیر نبك نام عصر ، برگزیده بخزدان ستوده وانشمندان و ماحب عقل و نربنگ ، مقنن قوانین اہل فرنگ ، عزت د اعتبار شناس هر رئیس و ابیر ممالک میندوستان واب گورنر باندبل سار مامس مزو بهادر نامدار فرنگستان ، با هدایای بیش بها برای حاکمان و با شایان و کارپردازان آن بقعه شریفه که مبادا وقت نصب س ن از روی طمع برگوینه و فسادیکه از بهین معنی در زمان جد بزرگوارش لک رویبهٔ خرج سنده این کار خیر بوقوع آمده .ود خلل انداز متوند، روز دوستنبه بهفتم محم الحرام سال بهزار و دو صد و چهل و یک هجری ابلاغ نمود ، و تفصیل برایا اینست کم دو دوشاله بورهٔ دار محشی و یک رضانی شال مهرات و بینج کمخاب بنارسی یکی سبز و چهار سسرخ و چهار نهان زر دوری بیل و بورهٔ دار و دوبهٔ سفید بنارسی بویهٔ دار کلابونی و بک انگشتر با فوست و كب شمير و بيش فبض قبضردار يشب مرصع و كب بمندوق بیست و بیجار ضربی نقره کار و بیک دوربین نقردی و بی ساعت نوانگیز کلان و بی ساعت جیبی پر طلسم که بر وقت و بنگام از پرافشانی طایری دا، دأ، طاشير مقنن ايجاد كننده قانون ۱۱ب (۱) (م) محرات

که دران تعبیه کرده بودند صدایش گوش زد مردم گردیدی بمحد على بات رئيس مصر ابلاغ يانت و بمتوطنين و منوسلین سکئه معظمه زادیا استر شرفًا و تعظیمًا بعنی کیک کاره و چهل و دو ربال بخدام موالبد معظم بینی مولد پرنور رسول اكرم صلى الله عليه وسلم و المبكر الصدين و عمر فاروق و خدیجة الكبري و فاطمه النهری و امام حس و امام حسبن رضوان استر تمالی علیهم اجمعین ، و یک دوست الم و بیک کخاب و یک مشردع کلابتونی حیدر آبادی و چهار ململ بویهٔ دار و ساده و یک کارهٔ ولایتی د یک جفت پشتل د هزار ربال بشریف یحییٔ و بب دوشاله و کیا کخاب و دو مشروع حبدر آبادی و چهار ملل بورهٔ دار ساده کارهٔ و یک جفت بشتول باحدباشا و سنطی ریال بابیاس آغا نزجمان او و یک شال و یک کمخاب و صد و پنجاه ربال بستیخ محدثیبی صاحب مفتاح و یک شال و صد ربال به بر یک از سنیخ الحم و نایب او یعنی بنثر انا و سیان و یک شال و یک خاره بسید محدعارف فاضی بلدهٔ متبرکه و یک کاره و یک ململ بنابیب او و يت ملل به بإشم ترجمان قاضي و بهشت ململ و يك کاره جمقاتی سر چهار مزسب بینی سنیخ عرمفتی شافعیه

دا، دما، کاره (۲) دآ، بمفاتی جمع مفتی

وسنيخ سليان مفتى حنفيه و محداليناني مفتى مالكيه وسنبخ محد مفتی عنبلیه و کت کاره و بیست و پنج ریال بمحدعطاس سنبخ السادات و بک ململ و یک کاره و پنجاه ریال بشیخ محدصالح رئیس، و کیب طلوکی کاره وصد ریال بشیخ عمر عبدالرسول محدست ، و بجار صد ربال بلعاماء و محدثین و فقها و مدرسین بعنی سنتیخ بشرو سمیل افندی و عثمان افندی وسفیخ محدردی وسفیخ عبدالله و مولوی معزالدین وغيريم و پنجاه ريال جمعلين اطفال د كيك شال بشخ الخطبا سفيخ عبدالله و جهار صد ريال بخطبا د ابمه يدي عبدالمنم خطیب وسشیخ محدامام حنفی وغربها و ده ربال بعبدات سنیخ الموذنین و سلم کاره و یک لمل و نود و پیخ ربال بروسای موذنین و دو صد ربال مموذنین و کمبرین و یک شال و یک کمخاب و دو ملن و دو صد ریال برتم آغا وزير جده و يك شال و يك ململ و يك كاره به حن افندی دیوان وزیر مذکور و بیت دیال بامیر بح جده و یک شال باین افندی کاتب جده و یک شال و صد ريال بستيخ اراهبم تنك مترجم و دو صد و پنجاه ربال بعقان مقدم و محد کاتب و محدع ادی و عبدالرحن سجی و محدبن صالح و بست وسنسَش ربال بمحديماني سنبيخ الزمازم دا، دآ، النياني ؟

و بست و پنج ربال بحاكم و عسس و محتب كيب شال و صد ریال بابراهیم شیخ الاغوات و بک ملل و بیست ریال بجویر آغا نقيب سفيخ الاغوات و چهآر صد ربال باغوات و دوصد ریال بفراشان و جاروب کشان و پراغ افروزان و دربانان يني عبدالله شيخ الغراشين وسبيعلى وسبدنوري سشيوخ چراغ افروزان مرسل گشت ، و بساکنین و مستعدین مدیمنهٔ طببه على صاحبها الصلوات والتليم يعني كيت دوشاله وكيك سمی و دو مشروع کلابتونی حیدرآبادی و چهار ململ جالدار و بولهٔ دار و ساده و دو کاره ولایتی و یک جفت بب تول و هزار ربال بعنبر آغا شیخ الحرم و یک شال و صد ربال به على آغا نابب شيخ الحرم و بهزار ربال باغوات الحرم و بیت شال و کیب شمخاب و کیب ململ و دو صد ریال باذن على آغا وزير مدينة منوره وكيت ململ بخربية دار و كب شال و پنجاه ربال باحد كبخت الحرم بيني سردار فوج د یک المل و پنجاه ربال بسور آغا نوینهٔ دار حرم و یک شال بمحدسرورسشيخ الخطبا و چهآر صد ربال به خطبا و ايمهٔ و صد و پنجاه ربال بغراشان و جاروب کشان و چراغ ازوران و دربانان و دو صد ربال مجاورین و یت ملل وبست را، (ما ۱) الاغواست (۲) دا، حاشبه مستعدان ای سعادت بابندگان ۱۳ (۳) (ما آ) كنتحة رمم) دما) بسردر آنا

ويتخ ريال محدصلاح الدين سنيخ السادات و كت شال و يك كارد بسيب محد قاضي بلدة زي ٢٩ الف) شريف و دو عمل و دو گاره بمفتیان یبی ابوبکرمفتی الحنفیه و احد طا برمفتی الشاخیه و دو صد ریال محدثین و درسین و علما و فقها یعنی سسیدحن و شیخ رمنوان و مشیخ جبیب و شخ محد افندی و حن افندی و احدافندی و بنجاه ریال جمعلین اطفال و صد و بنجاه ریال محوذین و بهشاد و پیخ ریال بیجار روسای موذنین و بیست و ينتج ريال مصطفى ستربحي يدي داروغه لنگر و يك مليل و بیست و بنج ریال باحد دیری شخ الفراشین بارسال بهوست ، سیس در ایام من الموت از نوشت کارپردازان ایمرای سلم شریف سم از اشای داه نوسشت بودند میران رای اور گردید کم بجهانه حال سلم بجدی طوفان دسیده کم نویب بغرق بود ، و در دنست طوفان بعضی از بمرا انسش بخواب دیدند که خود بدولت جارم سفید پوشیده و داس بر کرنده نزد سکان جاز استاده المبكويد كم بفلان جانب برانيد ال مادن ممكان مالوف خوابد رمسید بعد ازان از نواب بیدار شدند و ديدند كم طوفان كم منزه است ازينجا معلم مي شود

که در حالت بیماری بیم تعلق خاطرش برسیدن مرکب مذکور با سلامت بیشتر می بود ، و می فرمود سم برگاه خر انتاب سلم شریف کمید منیف سیش ند ما خوارسند درین جا جنن نهن بتکف تمام خواهیم نود ، و انواب انبساط این مین ہم سر خواجیم دمانید ، افسیس مزار انسیس سم بیش از سامه افروزی این بنارت جان سحق نسلیم فرمود و من بعد جناب نائب مختار بحسب الشادُّل. بآرایش محفل سرور وصول مرْدهٔ فرکور پرداخت، قبل ازین در عصر پدر بزرگوارش مجرمان ملازمان و متوسلان سرکار را بیادگان پولس دست گیر کرده بے اطلاع سرکار تعریز مبگردند ، و پدر بزدگوارش ازین معنی رنجیده فاطر گردیده و یک نوع بنک حرمت نسبت بذات سریف خود نصور کرده آنها را از ال زمن خود دور می نود ، بعد ازان خداوند ارجند ما در عهد فیضهد خود باستداد گورن بانربل سار طامس منرو بها در کم بیوست قدر دان و ناخوامان بهتک حرمت تهییج گوینهٔ این دولت فأ بود خلاف قاعدهٔ مستمره بعد استفسار و نبوست برم بیش ارباب پولس و اطلاع آنها بحضور فقط اجرای تغذیر و سیاست بین مجمان در سرکار خود مقرر گردانید جنائی به فضل نفالی تا حال جاری است و سابق ازین

لوازمر عزت میربختی کم عبارت از سر شدن اتواب است معمول سركار سمين بود لبذا خداوندان ما دران باب سعی واوان بکار برده بوساطست گورنز صاحب موصوف تانون آن مقرر كنانيد وقتيكم ابن عمل بظيور رسسبد بدو جهت دست انس می مالبد ، کی آنکه برخدست این بخشی گری کم خانموصوف برآنست کسی از ملازمان بددی نهایت انست شدی ، و دیگران که برای سردادن اتواب تفظیمش بر برج قلع مدراس ننوشتے بہتر بودے زيرا كه ازين معنى در تغظيم خدادندان نعمت و تعظيم ارباب (ق ۲۹ ب) ملازمت مساوات لازم می آبد، و زق و انتیاز درمیان روسا د سایر بندگان این برگزیگا رب انام نی ماند ، و روز روانگی ظانموصوف سمست ناگور ستريف اگرچه بلاتامل بسردادن اتواب تنظيم غانوه برقله اینجا نامهٔ بسفیرخاص نوسشهٔ از دسست ولی محد مروبهم فرسستاد ، امابند ارسال آن فی الفور خیال مذکور . کاطر مبارک تآورده تآدم بطلب او ردانه فرمود ، چون نامه بر از رایی و ۱۲وم طالبش از رایی دیگر رفت بودند، نامر مذكور بدست سفير رسيره حسب الترقيم بعمل آمد ، الحديث كم او جل شانه بفضل عميم خوبيش بأدجود دا؛ دا؛ سكوميني

خلق و اوصاف حمیده در ذات س سنده برگذیده اسباب خيش انبالي هم عطا فرمود و هر چه عزم اعظمش مصمم مميكشت س را بدقوع می آورد، و نواب بازبل سار مامس منرو بهادر گوریزی . بود نیک طبینت ، تابع انصاف و معقولیت رعایا و برایار خیت داشتی ، د بهیپگویه ظلم و ستم را در طبع خود فرو گذاشتی ، اگر سسی بالمواجه سخنان ناشایسته بربان درازی و خشم پردازی به نسبت زات او بر اسان آوردی ، او مقتضای نسبت طبع برفق و دار او حلم و مواسا ببین سمدی ، میگویند کم بعضی او باشان بهایم سیرت و شور بختان برخاش طبنت ابن ملک بعلت عدم حصول مقاصد خود م که در حقیقت این نداشتند ، آ بهنگ کشنش كردند و او برين معني آگاه كشن بجواب شان بمداخت کم از قتل من شارا اصلا سودی دست ندم ، بل ، بقصاص من مخت شوید ، و بجای من دیگری خواردنشست. اما بهبودی نشا دران است که اینهمه خبال فتنه و فساد از سر بدر کرده طریق بخری و هشمندی بیش سمیرید، و اگر بر انبات حقوق خویش دلیلی و حجتی داست، باسشید بیارید ، تا بمرام خود بدان وسید فایر گردید، پس یکی ازان میان بحکم سوال از آسان و جواب از

ريان بچنين کلمات بر خرافات بجای خود لاف زدن شناز کرد کم عوض حجت و دلیل میخی از صحا تراستیده آورده ببنان بحلق او زو سکیم کم از مقعد او بدر آبد سسی ازین معناش اطلاع داد ، دوز دیگر او را طلبیده و فرد که برا در تلاش میخ بصحا میروی، و در محنت و مشقت مقدر زنی س می افتی ، اگر ایک فتیلهٔ کاغذ تمک به نبوت حن خود بیاری به نسکین و نفهیم من کافی است ، و تا وفتیکه بر عبدهٔ سگورزی مامور ود از فصل یک روز بغربادرسی حال متغیثان و دادنوایا. بر نوع پرداخت ، و عرایض آنها گرفت بذاند یا بالواسط ترجمان مطاب و مضاین آنها ذبهنشین نود ساخت و ابل استغاث را نزد نویش طلبیده با جابت پر اصابت ملتفت گردیدی ، تا آگ از چنین توجه و التفاتسش خلقی بردی بجم کردندی و او برگذ از ازده مردم چین بر ابرو بگذاشتی ، و اگر مهتمان و طازمانش نظر بر ابتام و خدمتگذاری خود عزم اسکان شور و بهنگامه مستغیرتان می نمودند ، آن انصاف گزین به زجر و نوبیخ شان (۱۵۰ الف) برداخة ميفرمود كه اين عاجتندان را ايداي

<sup>(</sup>۱) رآ) حاشیه اجابت ای جواب دادن اصابت ای بعراب رسیدن ، (۲) رآ) حاشیه اسکات ای خادش کردن

اینچگونه مرسانید. ، و تا بمراد دل فاین نشوند از پیشگاه س مرانید روزی پیر زنی که علت جهل و نادانی داشت ، و برعم پر غلط خود دعوی مدعای کاذب بدل میگهاشت ، خاک رأه بر سرایای آن نازکش بوایان و مرحمت گسر بیجارگان ، ریختن آغاز نهاد ، و پرکداران ازین حرکت نالایق او خواسستند که سیلی زده از پیش پرانند، کان نصفت آئين بفحواي ر فریاد بیوه دنی سه مینیج اگرچ بود نالم او جهیج مانعان را بمعرض عناب و خطاب آورده و فاک را از رو و لباس بهر دو دست خود بر انشانده به بیره زن مخاطب گشت سم درین خاک افشانی جبه فایده ببینی بلکه دستاویزی باشات حق خود سیاری ناکامیاب سوی فقط، و آن مابهٔ عجز و انکسار با جمگی سترفا و عماید این دربار به تنظیم و سریم بیش می آمد ، اگرچه در نباس عسرت بدده باشند ، و تحقیر اینچگون به نسبت ابنتان در دل نمی آورد ، و بیشتر بر عسرت آنان تناسف میخورد ، و ا مقدور خود ترددی و کوششی در توسیع معاسش شان بکار می برد ، و در ادای حقوق احباء قدیم خود میکوشید

دا، رما آ) یزک داران

و رفقا و فدام را بسیار دوست سیداشت و همواره برفاهیت آنان می پرداخت ، و دربی نعرض و تعسب لمل و سخل نمی شتافت ، و میگفت که حکام را در حوالی جنین امور گردیدن نمی سزد ، جه به نصب یکی از دیگری تعرض نمودن باعث انهدام اساس دولت و دیاشت است ، و بمه خابه و مثابع محسب ادادهٔ کم **برلی** است و اکثر رویه پسندیده و سنگنجیهٔ سنجیدهٔ او مطابق طریقه سلاطین سابق سمه سگوی نیکنا بردند عومًا ، و موانق سمين شاه اكبر خسوصًا مي بود، و اوقات خود را در اعمال شایست مصروف میداشت و از کاربای فضول و لایعنی احتراز می کرد روزی مابین مذاكرة لغات و السنه جناب نابب مختار زبان انگريزي را بر فارسی نزچیج داد ، و آن انصاف سن برعکس این و فصاحت و بلاغت اسان فارسی بمیزان بیان نهاد، و گاه گاه در مقدات سرکار ما محتضای اوقات باتفاق ابل کنگاش احکامی چند مقرر کردی ، تا آنکه احکام از وساطت سفیر بحضور جناب نواب ا واضح میگشت ، و حضور آراً از راه معقولیت منوخ میفرود ، پس چون دا، (آ) على اى مناب حقر ١١ (٢) أن نحل اى مزاب باطلاما

رها) سجیر ای خصلت دان درب (۱ ما) کنکاش

بناب گورن صاحب ممدور مرد معقول و صاحب انصاف دد ، آزا بخوشنودی تمام فنول بینود ، و پیوست بنواب ما و جناب نایب مختار مخلصانه به نیاک دلی در مهای موعظت سفتی کم کاهی معاطات خود را بکورف رجوع

بران خصوصیات و عنایات جناب رضوان آب و جناب خار نسبت برانم فدویت فرین و ذکر واقعهٔ جان گرای عشرت فرسار آن آن خوشخرام عرضا درین و سنج بعضی وفایع جبرت و فرین و سنج بعضی وفایع جبرت آفرین و سسوانح عجیب آنزمانهٔ المد و کمین

که ذره را مصاحب آفتائب کرداند (ق ۵۰ ب) و خارکا را در نیجیت گل نشاند ، پرتوی از انوار افضال خود بروی می اندازد ، و ظلّی از اظلال عنایات خویش بروش می می میزاند ، چنانچ را قم را از شخصیص و تقریب بروس خصوصیات و تقریب بادگاه دولت بناه ذاب ما و جناب نایب مختار آنجنان مخصوص و مقرب گردانید که دیگری را ایس مختار آنجنان مخصوص و مقرب گردانید که دیگری را

بنون حضرت عز و علا بفحاى مُنعِرُ مَنْ تَسَنَّاءُ مِنحَالِد

اد اقران و امثال در چنین مقامت عالیه و مبامات فاليه و مثاركت و مهاممت در بخشيد ، تفصيل اين ابرال ما يكر جناب نواب ما بحسب مواعيد ايام صاجرادگي خود بحكم الصحريث رادًا وعد وقا از تاريخ جلوس بيمنت النس خود بتقرم مشامره صد مون ، سوای درمامه سطه روپیر سرکار جناب ممل عالیه و عنایت مبلغ سشش بزار بهون وغیره این ذرهٔ مقدار را بادج عرت و اعتبار دسانید او ہم سعین مبلغ اسے ہون سقریب ہر عيد، و درده بدن بخرج عشره محرم محرم ، وشعت دوبید از خزاد عامره، و سسه بون از کادغان برساانی ور ماه رمضان سربیف ، و شصت دو پیه سوای پیشکش، اکار مبارک ، و بست و بنخ روپید عنایت نایب مخار

در ماه دسیم الاول و بنجاه روبید بنقریب جن سالگره خود مع بینج روبیر نورهٔ طعام این جش نجست فرجام ماورای سل و بنخ روبیه سرکار جناب قدسیم بواسطه بهین جش سال بسال معزز و متناز گردانبد، و در عنابت ناتنجات وستخطی خاص که براتم مخریر میفردد ، در القابسش

گاہی دوست من و گاہے دوست صیم من وگاہے ال دلما عالمية (م) (آ) سئ سئ سے (م) (م) درده رها دما ندو (م) دما عناينا جات

بار ونادار من ترقیم مینود ، بعد رصلت آن بحر جود و نزال در جشن سالكرة ناب حال سلمانشرالمتعال فقط بكرشت خلت برابر اعظم الملك عنابت بشود، و دو قطعه باغ یکی در وقت صاجزادگی جناب نواب ما و دیگری در عهد فیض مهد جناب نواب معلی القاب حال وسيله عنايات بيغامات جناب الهب مختار مرحمت كرديد، د بهم چنین بدر بود سترک آن مختار مهام ریاست جلوه افروزی القاب عمدة رفقای بے ربو و رنگ ، زبدهٔ ندانی با نام وننگ مع سکیل سمین توقیر کم بربان انگریزی ریش نامند در پهمچشها عرب فراوان بخشید ، و نیز از عنایات آبخناب انست که برگاه قصد رونن افزانی سعادت بندر جهنته زیارت حضرت نمیم انصاری قدس سره مصم کرد، راقم را بعد گذشتن ببنجگهری بشب ارشاد فرمود کم ما بزیارت سن بزرگوار میردیم تو می آئی یا نه ، عض کردم کم برگاه دیگران را حکم ہمراہی خاص شف نفاذ بانت وراتم را تا این زمان درین باب سیج امر صادر نشد، دانتم که سادت اندوزی راتم بشرف جمرکابی حضور منظور نظر دالا نیست ، بمجد گذارش بذا ارشاد مند که نزا در چنین مقامات مانند دیگران صدور امر چبه ضرور کسی ابرای جسم خود را امر نی کند ، و تو بمشابه جنوی

از اجزای مانی آنتی به اگر در ادای مراتب شکر این عربت افزانی و دره نوازی که کسی از سلاطین نامدار و امرای عالی مقدار با بینین قدرشناسی و عزبن بخش در حتی مازمان عمدهٔ ضمتگذار و فدویان زبرهٔ عقیدست شمار غود اذین قیم کلمات خصوصیت سات بر زبان (ق اه الن زانده ، گر بکال قدرافزانی نجر بلفظ فردند ع بر برادع برنایار وفاداد و مانند آن مخاطب نفرمدده اند، هم تن زبان سوم ، و ما مرت عرب عهده آن بر خودش لازم گیرم ، شمه ازان بمیزان بیان نسخیده باشم ، الحق کسی را عضو خود خواندن و بابن اسم ماس کردن تربیب تر باختصاص و انجاد است از خاندان نتخصی باسم بدر و برادر و بار و مثل آن ازائکه مابین بدر و پسر و برادر وغیره از وقوع حکت نا ملایم احتال ظور الگر با پدر جنگ جوید کسی پدر بیگمان خشم گیرد" بسی و گر نوبیش راضی نباشد زخیش چو بیگانگانش براند ز پیش

(١) (ما) يارا وفا (۲) (ما) عمر مرت (۴) (ما آ) بيونتي ج (۲) (ما) كمتردلسي

و درمیان عضو و صاحب او از صدور لنوی و معصیتی اصلا ابن احتمال نيست جدكسي بعلت صدور فعل مذوم از عضو خویش افتراق آن از خود بنی خواه بلکه بهجو جان دوست و عربین سیداند ، تهمچنان از مرگ خولیش و برادر آن قدر رنجی و المی راهیاب خاطر نمیگردد کم از تلف عضوی داغ رنج و درد تا دم زندگی در دل می نشیند، و هم در عهد سن مختار ذی اقتدار بر عنابیت بیست بهون نواب رضوان مآب بابت ماه صيام" الله افزون سخت جمله بنجاه مهون مقرر . شد ، و نیز کمصد و بست بهون سالانه جهت خوراکی اسب وغیره کم از روی فرد دستخطی خاص نابست است ، و زری روزینه بمیده خوری رافم تقرر یافت، و ماورای این عنایات چند نوازشات دیگر است که در انتخارنامه بتفصیل مطور گشت ، و آبخاب فردوس نشبن در عهد خواس راقم را میمبار تنها برام اظهار مطلب خود بهمراهی کب ترب سوار پیش سفیر خاص مکرنل بها در تون میجر قلعه ، و بار نانی مع عظم الملک و یک ترب سوارهین روانگی او سمت ایان ممنصب سفارت جهت طاقات رضنش در قلم فرستاده بإبرة (ا) (ما) سے بدن (آ) نتی (م) (ما) فرد و سخطی (م) (ما) منصت

عوت و اعتبار این بیمقداد افزد و سیس جناب تاشب مختار نبز بدستور بهمرایی تربیب سوار بنا برابر از ما في الضير نود نزديب جزل شيله بهادر بقلع دوان فرود و بمبرین قیاس گاه گاه معتضای عنایات جناب نایب مختار كيب تزب سؤار وقت اتفاق سير بيردن محمناطساله بمراه این عجر آثار بیباشد ، و نیز آن منیم مقام اعلی علیین گاہی مضمرات و مکنونات ضمیر تقدس سمین و كيفيات نوستتجات ارباب كومت از راقم مخفى نمي نمود و در نجویزاست و استفاداست دادالانشاء انگریزی شرکیب می سانست و دفنت سمد سفیر ذی نزقیر صاحبان نالبشان . حكومت نشان بحضور عظمت معور راقم را با اعظم الملك باستقبالش ميفرستاد ، و جبن مجالست سفير فراست تخمير كرسى نشست راقم نزديك كونج مخل اندود جلوسس فیض آمود خاص می نهاد و دوزے در طالت بیاری درد یا از راه مراحم فراوندی براغ استاد فرود که قالان را بترامز سادی جهت تفریح مزاج ( ق ۱۵ ب) نوکر دارد ، حب الحکم قوالان را بدراهم ببست دوبیر نوکر داشتم ، و نود بدولت ، بم دو سے، بار نغه سها سات نمود ، " تا چند ماه قوالان برای نغرسازی نوکر ماندند، بن ٥١ ما ٢) راقع ؟ ٢١) (١١) قالازا بران

انقضای چند سال وجر بفیه درماهم ته تنها بذرید منیعهٔ جناب نایب مختار ستوده اطوار از سرکار حاصل و زر که اد وقت صاجزادگی از علاقه کونڈل را و میرسید بمواجب راقم داخل گردید، الغرض او سجانه عم نواله وانشات سان بحر بهمت و سخا را بحدی مبذول حال راقم فرمود کم جموجب قول ندیمی سمر آن را سعدی علیدالرحمه در گلتان آورده کم در سایهٔ دولت فداوندی دام ملکه بهگنان را نوشنود کردم مگر صود را سمه راضی نمی شود الا بزوال نعمت من ، محسودِ اکثر مردم كرديم، بفضله تناك بياية اللهم اجعلى عسوداً الاحاسدا چون دربن مدت فليل سخش سال ریاست بجنین عنایات بے پایان مرارج خصوصیات فراوان وست داده باشد اگر ظل فیض گسنز آن ندما بمرور بر فرق مستظلان سایه دولت تا دیرگاه پاینده بودئ چه قدر عودج و صعود ممارج و مصاعد عليا بظهور انجامبدی ، مصرع نمنا در دل و دیده ت سنم بهرحال تفصیل عنایات بینامات آن سفر گزیدهٔ عالم

قدس از زبان تلم و تلم زبان افرون است ، و از شا دا تابل نکر و خیال بیرون عی خواست که شمر از سوز و گداز دل یر درد سم از واقدر بهش ربای سن فردس

و گداز دل پر درد سم از واقد مین ربای آن زدو مکان خومن سوز عیش و آرام است برسنیاری خامه در گرنامه فردرین د سه

بغلم سخنم ای سخن پرداز بنولیس آنچه در ضمیر من است سخفت نوسترج سوز میخواهی: نی و سمنش چه جای این مخن ست ناچار بحسب مضمون سه .

سشرچ سوزد دل من کار قلم نیست بلی بای چوبین رکبا عصه آتسش زکبا

بای چوبین، زنجا عصه آتش زنجا عدر آن معقول بنداسشته به نخرید کیفیت و فاتش کم

اینهم در احراق متاع صر تقصیر نمیکنید ، گر که ناگزیر مورخین است سن را کشان کشان می آرد ، اعنی در اموان متعبان سال یکهزار و دو صد و چهل بهجری از علت

اه ستمان سال یلهزار و دو صد و چهل بجری ار علت مترت در با و بیخوابی کم دران مدت داشتم ، برای مترب برای میدیل بوا تا سب ماه سکونت خود بگرام پاک اختبار

کرده ، بعد آمدن از آنجا خام نشین می بودم و وقت عصر بعد قبط گنور می رفتم ، و حضور از خوف تزاید مرض بحضور فیض گنور می رفتم ، و حضور از خوف تزاید مرض

تا هشت ساعت شب حاضر حضور داسشة رخصت مى فرمود، دران بنگام اگرجه مرض مزمن مثالهٔ آن خداوند نعمت رو به نزتی شورده بود اما چون از حصول دولت صحبت هر روزهٔ والابیش محردی داشتم ، بازدیاد شکا مذكورة حضور مطلع بمكشتم ، و ميدانستم كم مزاج مباركش رو به تنقیه آورده است ، الخاصل دوزے در اواخر ماه محرم سال یکهزاد و دو صد و چهل و یک بهجسری به عادت معهود ونت عصر بعشرت محل رفتم ، و بعلت تشریف زمانی حضور محل سرای دولت معمور زمانی بانتظارش برکنار چونزهٔ حوضی کم در صحنتی واقع است نشستم برگاه 'برآمد فرمود دبیم سم روی ماه پاره اسش از سحاب طال نقاب پوسشیده است ، و کل رضارهٔ او از تاب ریخ و ندب نواریهٔ خواستم سم سییش استفار نمایم، نبکن او بکمال شفقت سبقت کرده دست بر دوش من نهاده بدبن مضمون متفتش احوال من گردبد كم حال دوشيهٔ خود برخوان ٬ د کیفیت بیخوابی و درد یا باز نما که راهی از خواب و تسکین از درد یافت یا د ، راقم بعد عض

عال خود التماس كرد كه امروز بر وجه مبارك آثار تعب

كثير مى بينم سببش چيت پس سان جوبر صبرواستقلال

بهان حالت که دست بر دوشم گذاشته بود بجره ع

16

حام تاید تشریف آدرده واش را طلبید فردد که شیشه بول سم قد محانب است بیار د باین کس بن ، وتنتيكم انظم بر قاروره افتاد ، بلا سالف خون ناسب معاین مردم می و بهراس خاطر و تشویش باطن عض نودم که این قدر حارب مناند و تبدیل رنگ بول و بان سبب است مرائع حضور بعد انتقال حكيم مبيح بارجبك بطرف تنعير مزاج فيض امتزاج مايل تكشد ، زمود که تنه نظر بر تنویش دل خود کسی را حتی که برادرم بعنی جناب نایب مختار را برین معنی ۱۳ گاه کمنی ، گر بعرض فضل حق صاحب رسائی کم بفضله تقالی ازالیم بهاری از دعای ایشان مرجو است ، مروض داشتم که كسيك اعتقاد حضور باجابت دعايش انعقاد بانة است او فود محكم لكل داء دواء عندالامتياج محتاج استعال دوا می شود ، پس رای حضور جسان نجویز فراید كر دعا انفرادًا بي ما ومن ووا موثر آيد ، ميس راقم ما با زج و تونیخ ومود که دل تو از بررگان بای بداعتقاد است، و چنین نباید ، برض دادم که دین باب ناچارم دل برکس بنید قدرت او تعالی است، بر جانب کم خوابر مایل گرداند من بعد به جرأت تا و عجز و انكسار مالاكلام بسمع امثرف رسانبدم كه برطن

ارتاد والاجناب فضل حق صاحب معروض نميدارم اما عرض دگیر فدوی نیز بدورهٔ اجابت فایز شدن ضرور ، یعنی ار حكم المان مثرف نفاذ بابدتا بحكيم صداقت على خان کم طبیب قدیم ایام صاجزادگی است اطلاع مبدیم که ب صباح حاضر حضور سردیده معاینهٔ قاروره نماید، فرمود بهنر است گر به طبیب مذکور ناکبدسمی سم این مسی از دیگران بپوشد ، و باظهار آن مکوشد ، پس حکیم مطور حاضر گشته کیفیت مزاج والا بمهانت قاروره دریانت ، و از شربت کی مسکنات بنداوی و معالجه برداخت ، من بعد روزی وقت عصر با حکیم مسطور ملاقی شده از چگونگی معالجه مزاج مبارک استفسار نمودم ، جواب داد کم انشاء استد تعالی حزاج مبارک در عصر وسيب باستعال چنين سكنات رو باعتدال خوابه آورد ، گفتم کم اصلاح مزاج عالی بدون تنقیم مشکل معلیم ی شود ، او پاسخ داد که چون قبل ازین در ایام صاحرادگی از ستدت بیاری سجویز مسهل چه قدر در طعن و نشیع مردم افتاده بودم کم بر نو پوستیده نیست اكنون بحكم مار كريده از ريسان مى ترسد گيكونه تجويز مسهلات و تنقیه نمایم ، قضا را درین اثنا بتاریخ چهارم صفر إذ بطن مختاراً لشابيكم صاحبه دخرى متولد تده بر مزاج بيتم صاحبه موصوفه نوعی سکسل پيدا تاورد ، ازين سبب

طبع استف اقاس تا ست جهار روز بدان پیشتر تعلق میداشت و بار تنویش بیکران بر دوش مبارک میگذای في الحله بازديم ماه مذكور موافق معمول جهت فاتح بيربيلوان جروالور مع محلات تشریف فرا مشره در احمدی باغ مزول اجلال زود ، و دوز دوم باوجود شکایت طبعت فیض طوست پرواش بحروه وقت عصر بسواری سکهساون سم داقم بيم بشرف مجالست منزف بود قصد زبارست مزارش نمود، بعد انفراغ از فاتحه باوجود ممانصت راقم و دگران بر اسب خشوام خاص سوار گردید، و دیگر رفقا مثل اعظمالملک و صفدرجنگ وغیره را بسادت بمرکابی مستعد گردانید ، و براقم زمود که جهت ادای تمان منمولے کی وقت مسجد معور میروم ، اگر تو ہم با وصف این درد یا که داری اگر سوانی و مزاج تو الکدر نشود برکرسی استاده بر اسب سوار شوی ، و المركاب ما يبياتي و الا در سكساون عاص كم المراه است سوار شده به نجیمه خود ردی ، را تم نظ ، کوشودی جناب عالی بر اسب سوار گشته از راه کنارهٔ دربا تا دوار شهريناه المراه دكايش شتاخت ، چون حضور بر بيهره راقم التان تعب ماحظ ومود ، ارشاد كرد كر در كهداون فاص مواد سنده بخيمة نويش مراجعت كي، راقيم

حب الحكم بسواري سكساون دو بغودگاه آورده محكم دروغ مصلحت الميز به واستى فتنة الكيز كيا قطعة عضى بابن مفين ك جناب فضل حق صاحب أبين وقت با راتم ور فورده وروس ماوجود دوداد نشکایت در مزاج سرعی نواب او را بر اسب پرا سوارشدن دادی ، اگر بسواری سکسان رفتی بهتر بددی ، نوسشت با سکهساون و مردم جلومی سواری خاص مسجد معمور فرستاد ، "نا تاکک رکوب اسپ منده بسواری سکهساون مراجعت فراید، با آنکه معروضه راقم باظهار قول فضل من صاحب وست التجاكشاده بود بر پیشگاه قبول والا جانگرید ، و ان سیاح مک آخرست بحسب ارادة انها و تقدیر لم یزنی کم فهور امری بی وجد سببی صورت نی بندد ناجار سواره باحمدی باغ باز گردید و بمجرد شرف نزول فرمود که سوزش و شکوهٔ مثانه رو به تزاید آورده است ، خدا خبرگرداند ، ازین ارشاد بردن را في الفور حواس رانم در انتشار و صوبت درد با كه واشت بر یک کنار ماند، الحاصل بیماریش ازان رو باستنداد نهاد، و حكما بواسط عفلت با از خوفبكم مسهل حكيم صداقت علی خان بسگام صاجزادگی وقت روداد بهین بیاری مضرافتاده بود به تنقبه اسنس نیرداختند و فقط بنجین واشی مسكنات اكتفا كردند ، و دران ابام نا فرجام عظم النتابيكم

صاحب بی سبب مخرف کشد در کورط سننافی سنده از دایره اقتدار سرکار بیرون رفت بود ، ازبن سبب بم بر مراج جمیت امتراجش غم و غصر دوبالا بیشد، و مراج سارکن دور برون دارت بذیر میکشت ، و هم درین مرت ستر انزال کریم بها در مشاور دوم بسبب تستریف ومودن قاب گورنر بازیل سرخامس منرو بهادر بسوی سکور برای سر الك محروسة خيش بناريخ بيست و كم صغر بدارالاماره برای فهایش معامل بیگم مذکور و ایء فساوش آمده سمجره نعمت فالمر حسف مير نمود ، المجناب دوان روز با وجود شدست بیاری باستقلال تمام از احمدی باغ محض برای الماقات و مكالم مسر باربل مذكور تشريف اورده رخصشن ومود الم معائدة واب صاحب حال كم ماه تمثال برج شادى على در جود مرضوات بيت الشرف ميداشت ورجیشم افزود ، بعد آزان را تم را در سواری خاص شرف منادمت بخشیده باز باجدی باغ محاودت نود ، تا اتمام ماه صغر وزآن روضة وحت الر سكنت ورزيده بسلخ ناه مسطور برائع نهبر بخش ولادت جناب رسول اكرم صلى الشرعلية وعلم معد محلات بدارالاماره تشريف آورد ، برديد مريك از اطباء اخلاص اكتناه تا انصرام ابن ماه معالجة

. 444.

مركون بظور رسانيد ، الم چون تقدير حكيم مطلق را نندلي نبست تدبیر اییج کی سود نه بخشید ، و مرض جان سرز یدگا فیوگا ترقی برنود ، متعلقین و متوسلین و ملازمین در دربای جرت و گرداب تشویش بی نهایت افتادند ، گرم آنانکه چون کافه وفضا از روی دبن و دولت عداوت قلبی با او داشتند اوقات خود را به نوشنودے و خوشدلی میگذاردند ، و بهم بعضی از خاندان مثل فانوصون به نیت اینکه بعد انتقال آن خدید پرمهایت داماد نود يسى جناب نايب مختار نايم مقام آن والاشكوة گردد ، و نود از ذریبهٔ صهربیت باستحصال مرگون منفعت و عرب کامیاب شود ، برنیتی و بدطینتی را در دل خود جا داد ، و حقوق نواختگی و نوازش خداوند نعمت خود برطاق نسبان نهاد ، و حالانکه جناب نایب مختار پیوست ازو به چنین فضولیات و شخیلات فاسدهٔ او سفر تمام میراشت ، و نواب ما نیز از برسگالی او خوب واقف شده کرات و مرات راقم و دگیر نیرخوابان خوبیش را بران شرگام نبیده بود ، و چون در مرض الموت بسم والايش رسيد كه فالموصوف بمه وقت منحان را در فلوت جمع كرده استفسار از مقصود خود ببنايد، و با داكر اسكا یم انحاد دارد، دوزی دوبروی راتم و اعتضاد الملک

بتاسف تمام فرمود که شما شنیره باشید که خانموصوف دران ایام بچر کار مشول است ، عن کردم که سرگرم ارایش مجمع ابل تعجیم بیاشد، گر میخواهم که او را جنان سرونش نمایم سم از دایرهٔ منجان بذلت و خواری و فضیحت و رسواتی برآمده دستار خویش را بیش حضور والا بر زمین براندازد ، ارشاد سشد که نو پرا او را وشمن خود بر بمائي ، در الاده اللي جواي اين بدنيي وی از دست ہر کس کم رسینیسٹ خوار رسید ہی راقم چون مار بر خود پیچید ، و خون جگر خورده جومبر چارهٔ نبیندیشید، ازین ماجرا که راقم پیش حضور عض كرد تثايد كسى بخابتوصوف رسانيد، لهذا او ازان دور خایف و براسان سخشنه حیار بر انگیخت ، بعنی حوالی خیمهٔ خود بقنات فرا گرفته منجان را ایمرون آن می شانید و از مال بیماری والا می پرسید ، بتاریخ نهم رسیدالاول رُئل طیله صاحب فون میچر یعی قلدار از طرف ارباب حكومت بخدمت سفارت اين سركار فيض آثار مقركشة بالخاكثر اسكاك كم بتفتيتش مزاج سارك والا مامورشده بد آمر و در جری اسراحت و تنریف داشتی خاص مم ملحق برنام است طلبیده مند ، و بعد اظار

ال (۱۱) ایم وست

تمنای صحت حضور و آرزوی سردادن اتداب خوشی در ردز صحبت و استخصال شرف عنایت عطر و گلاسب و بار کل رخصت بافت ، و بتاریخ سیزدیم این ماه نورهٔ طمام باقسام فواكه برطبق معمول سفير مذكور از سركار فیض دار روان گشت ، و بتاریخ بانزدیم روز جمعه ناب كوريز بانبل سرطامس منرو بها در مع خاتون خود از سفر بنگلور وغیره بمدراس رسید ، و انواب تعظیم بر برج قلعه و سرکار موافق معمول سرکردید ، ڈاکٹر مسطور ہر روز و سفیر مذکور کی دو روز برای استفسار کیفیت مزاج مبارک می آمدند ، و خواکش برچند میخواست که بنلاج مزاج و باج خودش ما مور گردد ، اما آن معلی القاب بعلت عدم مزاج دابنش اندبیناک بوده دل بر علاجش بنهاد ، و نداوی حکمای خاص هم کارگر نیفتاد ، الغرض بیش از چندی از روز وفات برادر عزیزالقدر جناسب نایب مختار فیض بار باین مضمون وصیت فرمود که درصوت خیرباد گفتن من این جهان فانی را قریب زمینهٔ مسجد جامع کم مسمی بوالاجابی است دفن کنید، و درباب ازواج و اطفال خود بشم سییج نمی گویم کم ایشان را بخداے تعالے سیردہ ، و بحفظ او در آوردہ م) دین بنكام راقم أثم أز بالافائه متصل نتمت خانه كم دران إما

. بهانجا. سكونت ميداشت موافق بخارة نويش آمده بازبحقام مذكور مراجعت نمود كم جناب نايب مختار راقم را بررش یوی کم جلوس گاه او بوده طلبیده بناسف تمام فردد سم امروز شاید جناب برادر والا قدرم از زندگی رایس شده است مم چنین وصیتم فرعده ، پس راقم باضطراب تمام باریاب حضور سنت اشک ریزان عض مردکه پیرست كلمات استقلال آيات درباب صحت والا بر زبان مهارک می آمد ، امروز چرا بخلاف آن شرف نفاذ مى يابد، مجرد اصفاى ابن معني تنسم كنان ارسناد نمود ازان مرادر عزیزالقدرم بتو چیزی گفت باشد کر ازان براسان شده اشک حسرت میرینی و خاک . لی صبری بُر فرق شکیبائی می پنیری ، بعد چند کلمات نسلی خیز فرمود بم تو خاط جمع دار و سیج گوم خوفی و مراسی در دل مبار، درین وقت کم ببرادم وصیت سرده ام نظرر بیروی پدر بزرگوار من است سم دوزی مهمین قبسیل وصيم كرده بود، و بتاليخ نوزديم دبيج الاول دوز بسرشنبر آن مستعد سفر كشور بقا وفنت بلندست دن یکیاس دوز براقم خدامت شیم فرمود که در شب دوشنبه این چنین خواب دیده ام که بر بلنگی موافق مهول استراحت

میکنم به بینی کم یکیای را زیر پلنگ گذاشند ام، درین اثنا دیدم که جناب رسول اکرم صلی استرعلیه وسلم تشریف اورده روبروی من تیام فرموده است ، من جمجرد دیدن لقای مبارک خواستم کم بای دگیر زیر بگنگ گذاشت استاده غوم، و نفظیم و تکریم آنجناب سرم ، بمجرد این اراده ارشاد شد کم برگز از جای خود حرکت کمکنی که بیار کیکلیف داده نمیشود ، پس من بهمان حالت افتادگی عرض حال بیاری نود کردم ، فردد کم بهین دقت بدرگاه شافی بهال رفة بصحت تو التجا ميكنم ، چنايج بهمونوقت بمجوة شتافت باز برصهٔ ویب تشریف آورد ، درین وقت حضرست ع؛ اسمهٔ را بصورت انسانی بهمراه سمنجناب معایینر کردم، پس سهنجناب بجای سابن بایستاد ، فرمود که جهست صحت تو التجا کردم ، از بادگاه کبریا خطاب سند که ایام بیاری وصحت سحب تقدیر ما است، وتبدیل و تغیر را دران اصلا گنجایشی نیست ، بعد ازان خود بحضرت صدبیت متوجه منده لمنجی گردیدم کم ایام بیماری چقدر بافی است ، کم شرکه تا دوشنبهٔ سیومی صحت کائل بحصول خوامد بیوست ، د بم چیزی سیاه بیش خود مشاهره كرده بدرگاه آن دافع بليات دست النياكشادم کم چیز سباه مرا خوش نمی آید ، میخواهم کم از نظر من عنات

مثود، فعان شدسم اگر باشد چر مضایقه، بهر طور خاص و عافیت و آرام و راحت نصیب تست، آنتی ، الحق این رویا صادق بود که مطابق آن در سلخ ماه مذکور و شب کیشنبه ثالث بعد گذشتن بستن ساعت سن بهزار و دو صد و جهل و بك بجری کرب و اضطراب نزع رو بنود ، کبکن ہوش ا و حواس آن مستعد سفر آخرت با وصفیکه پیریش او چندی دران فتری واقع شده بود ، چنانچر باید وشاید ُ على حالم . بود ، في الجلم كلمة طبنب كرد سكرد باشاره الكشت شهادت بر زبان دانده وقت ده و نیم ساعت ازبن سبینی سرای فانی بجهان جاودانی بشتانت ، انا مله و أ انا البد راجعون دربنا واصرا كم در بين شاب عمر سنتنی و چهار سال بسان برق خاطف بی نیل مقاصد و مرادات ازبن مزرعهٔ آخریت بگذشت ، و سمگی تابیین و بتوسلین را بسور و گدان بی انداز بگذاشت اللهم اغفرله وارجه و المربير نود ساله بمبرد عجبی نيست این ماتم سخت است که گویند جوال مرد بعد انین حادیث جان فرسا و واقدع اندوه افزا جناسب نایب مختار با تاسف بسبار نامهٔ صرت حتامه محتوی

این خر اید سفر سابق الذکر ارقام نمود و بغرهٔ بسیالثانی روز یکشنب بعد انقضای به ساعیت از عدم بوجودست فرج بياده درسي فقط سواران باريكاك خاص كورز بازبل سار الماس مزو بهادر با دو سرمردهٔ ولایتی برای تنظیم و بمرابی جنازه سریف بیرون دارالاماره حاضر آمدند ، د در انتظار برآمدن تابوت استاده سندند، درین نزدیگی سفیر مسطور و مسترکانی رفیق سکوریز بهادر موصوف آمده بجرة نعمت خام باس دو سرداران مذكور بنشستند يس ازان چون قريب يانده ساعت صندوق نعسنس شریف بدر آید ، سواران مذکور و فوج سرکار سر دو همراهش بیوستند ، و بتفنی نفات غمانگیز و نواختگی سازیائے درد آمیز و گول ساری اعلام فوج پرداختند ، و اتذاب منط كن بنعاد سال عمر شريفش بآين الكريزى بر قلم سنده سور و غوغای مانم خلابی را بفلک الافلاک رسانید، و سبلاب سشک را بحر طوفان خیز گرد انب فرا شاہر حال است کم آن روز عجب روز ظلمت آثار و آنش بار بود که بکترت دود آه و فنان و ناله زار مردمان اد فرش زبین تا سطح سسان بنظر برکس تیره و تار بینود ، و کسی از مسلمان و ہنود درین شہر باقی نماندہ کم ازین ما جرائے

صرب افزا بی سروسامان نشره ، گر دران مجمع ماتمي صغير و كبير و ازدهام برغي نتير و تطير خان موصوف سیاه درون بامید درآیر این راست دروزهٔ اختبار خود زیر سایم چتر زحان و شادان و به تبختر وادان میرفت ، و با بر که از خالفان آن مافر راه عدم و مجاور عالم قدم دوچار میشد ، شادمان و خبریت برسان ممکلم نمبکرد ، و در خلق این معنی شرت داشت کم او جناب زاب حال سلمان المتال را بور محس قار داده ظاهرًا عم این داند، جا دیاه پش مردم ظاہر بینماید ، چنانچہ وقتی این کلم دوبردی عظم فازی از ریان خان موصوف سردد ، او بخصب سمده جوابش چنان داد که در تقدیر الی آن طفل مقدور معصوم وسيم را جر دخل و اختيار است ، د تو باين سخن تا معقول او را چرا بدنام میکنی ، پس نادم گشة سكوت اختيار كرد ، عجب ابن تساوت قلب وغفك (ا) رأل حاستيد مرآن اگر در شرع يا در عف دانشندان توست چيري ايت عیدو کم میکم کان موصوف از نخس ترین مردم است چه از دخلاد ورين سركارفيف مارسايع بميوخداوند نفيت بي نظرها زوال ينركشة أن جنان فتذباء

مرویات دایر وسایر این دولت سراگر دیده که بحیطر بیان بنی آید ۱۱ عنی انترفت

او است کم باین جنین خداوند نمت کم باربتعالی عنایت عود را محق بزرید ذات با برکت او بظهور آورد، كفران نعمت ورزيده رسوائي عالم محمدديد، و پيوست خود را مطون ده ملوم بر کس محردانید ، معاذات کم خدایتالی این چنین حب دنیای فاتی را نصیب براییج سس تكناد ، القصه جناب نايب مختار و بمم منشبان اخلاص شار جنازهٔ سریفش با صد نومه و زاری و شور د سین بی اختیاری بمسجد جامع آورده بعد ادای نماند جنازه جنب پدر بزرگوارش در میردهٔ زمین جون احتیا<sup>م</sup> آفتاب عالمتاب از نقاب ظلمت سحاب مستور ومستجب سافتند، و ملقب برضوان مآب نودند ، دا نعم الله بغفراند و اسكند بحبوحة جنانه بجالا محمد و آله واصحابه عليه الصلوة والتحيات بعلاد احسانه و امتنائه بعد ازبن رائم بخائر خود آمده چندان گریست که بهم از گریهٔ صغیر و کبیر شور حشر بریا گردید، و خرای غیب دان آگاه است که دران شب قیامست نمون عجب حالتی دو شود ، بهرحال ایزد متعال درد چنین ماتم جان فرسا نصيب لينجكس كناد ، بس عالم تحرير ، و دا، ای دارد خدایتالی در رحمت نویش و ساکن کندش در وسط جنت خود ۱۲ بجوحنة بالضم وسطدار ١١ص

فاضل به نظر، افضل العلما قاضی القضاة مولای محدارتضاعی فان بهادر تاریخ رحلت آن سفر گزین دار آخرت ، و مکتف کنف رحمت رحمت رسب العزب رضی استرعنهم از نهانی ایم ضیرب بیدای وجود آورد ، این قطعه مشتمل تاریخ از طبعزاد بیدای وجود آورد ، این قطعه مشتمل تاریخ از طبعزاد بیدای وجود آورد ، این قطعه مشتمل تاریخ از طبعزاد بیدای در ابوطیب فان المتخلص بوالا است

رفت پون آن سراید امرا در محاق عدم برنگد. ماه باتفم از سر بها سالسشس گفت افنوس و اه اعظم جاه مآدفی درین حادم در انگیز این چند

و بهم صآدفی دربن حادثهٔ درد انگیز این چند ابیات و بهم صآدفی دربیکاه مخون آمیز منظمن ماده تاریخ از نطوتکدهٔ بطون به بیشگاه مخور کسشید،

غزل

غایب پوگشت آن مه از پیتم رفت به بیتم بینا شکست ساقی چون خون دل نؤسشم پون نے زاستخوانم نیزد نفان دما دم بی صحبت حریفم چون ماده می نزوسشم سوز فراق جانان چون شیم میگدازد وزدیده اشک ریزد در نود ولی خوشم

أن وقت فيض صحبت يون شد بدل بفرقت از فوت و حسرت آن افسوس چند بوست از وت و سرسر س آبی که میکشم من سردن کشد بگردون لخت جگر که دارم بانقد جان فروسشم ہماد گریہ باستد امروز روز دردم در بزم دوست بوده بمدوش خنده دوشم از جامهٔ مشاعر گردیده سخست عربان در مانم فراقسش میسرسیاه پوشم این حرف مهر و شفقت سن یار خودستندم آرام جان مضطر گردد زسشرج کوشم س نغمه ما کم دوستین جان دربدن دمیره امروز زان یکی ہم مرگز نمی نیوست ورد فلک بخونم ریزد بکاست من زهر بلایل غم هر دم بجائے نوشتم سال وفات او را جستم بظلت غم سافتاسم آنتابی رفت از جهان سروستم و نیز عربری مادهٔ بلفظ فارسی یعنی یافت بام بهشت و مادهٔ بسارت بسندی یعنی آه چراغ گیا آستخراج کرده و کسی از لفظ داغ بر دل استناط تاریخ نموده و کسی ازین فطمه تاریخ وفاتش بیرون آورده ک

آه ذاب عصر اعظم جاه سوى دارالبقا نمود نزول سال تاریخ رحلتش از غیب منشدرندا زقبه درجناب رسول افوس کم آن جویای منادمت و مکالمت بر ساعت را کجا بابم ، وای صد وای کم آن خوایان محالات

و مناجات بر وقت را کجا بینم ، واویلا صد واویلا کم آن حامی بر کار و بارم گذاست باین بی سروپای بسرنمایم ، بیبات بیبات

كم خدايتقالي چنين نعمت غيرمترقب راكم باين خاكسار و عصبان سنوار عطا نود ، و ناگهان بسرعت سریبه

ال دسست در ربود ، اكنون استخارة زوال إبن نمت عظی و فریاد سوز سبنه هر دقت و زمان جسیز

بدرگاه بے نبازش کم نمایم، و جارهٔ ابن حادث بزرگ ادر م جویم ، و راه نالهٔ زار زار بیل و نهار تاکی پویم کم انری و سودی بران مترتب نیست. آخر ہمان اولی است کم این ہمہ مصایب از بخت ناماز نود دانست عنان وحشت و جنون از دست.

ندیم ، و خار حرب و تمنا در دل و جان سامان بشکم، و بجناب کارساز مطلق و چاره گر بے انباز برحق بربنامم و چنگ صبرو شکیب بدامن رضا و تسلیم بزنم، غابتهالاً نواستم سم درین محل جان گزا و مصبیت افزا سنظم معالی

سوز و گداز این نایرهٔ شعله انگیز اندی بانطفای تنور سینهٔ پردازم ، اما چون در فن شر چندان مهارتی نداستم ، النواس آن را مع چند اوصاف آن سایم باغ عدن ، و منتخب امرای زمن ، چون مشعلم فانس باس نثر پوشانبده بخدمت سيد ابوطيب خان المتخلص بدالا فرستادم ، نعان مدمى البه برطبق فوايشم بنظم آن پرداخت و آن اینست

بیا ای خامهٔ آسشور ربز بفل برورده درد بلا خبر مرکب کن سویدای دل *رئیست* دو سرنشش ساز جسم بسل خوبیش ز مزر گان بهچنان انگن سیداشک که شخص غم بران کیسربر درشک

كم مشد اندر شفق خوارشبداهم جهان پر شد ز دودِ شام ماتم سم باستد بیگمان خاصیت دود كند چشم خلابق آب آلود زبس أسمش سوى عظمت دليرابست در اسمای دگر زان رو جلیاست مبان اسمها اسمث معظم بنو در اسای حسنی اسم عظم محرامی اسم آن ممددح موصف بظم جاه مشهور است و معروف تقدس لمدع خودست بد دانش تفضل موجء بحر صفاتسش وجودكش مظر فضل خداوند بہ عاجز بروری ہے مثل و مانند سرش ماوی عقل ورای و فطرت دل پر ہمتش ملجای جرات رخست جون ماه بود از نور معرر فرفغ طالعسش نؤر على ندر دوابروکیش که دو مفتاح بودند دو قفل گنج بحر و بم کشودند 424

گلتان عبادتها و تقوی نمودي سبز از آب وضويا ر نیکان نیک بود و از بدان بد نفرددی سوالی سایلی دد . بغرق خاکساران مهرست بلی نورسشبد باشد دره برور هميشه قدر افزاى رفيف گرامی تر زیک عالم شفیقان قدیمان را فرودی هر زمان قدر بلی خورشید سازد ماه را بدر بزار افسوس اندر نوجواني تلف فرمود نقد زندگانی بهجر او دلم بیتاب گردید سرايا جشم ساب گرديد

مراد نویش را ناکشته فایز چو سرد کاروان دا ماندم عاجز کنون در زمرهٔ اعدای جانی بصد تلخی بنایم زندگانی خدا شاہد زسوز دل بہر اس چنین در هجر او هستم غرکوان

چو اعظم جاه از دار جهان رفت فغانم از زمین تا اسان رفت درینا وا درینا وا درینا زكف ناگاه شيخ شايگان رفت نرسسه بوش و ز دل صبروزن کا همه چون او بهمراه نفان رنت پوشمع صبحرم افسوسس مأگاه ازبن محفل سبك دامن فننان ذت گلی بود او بگلزار جوانی بکایک آه برباد خزان رفت سسراسر سکویر بح مرادم نردست رفتن او رایگان رفت مفيظ أكنون غدا حافظ كم جول شمع

بهجرش سمنش دل بر زبان رفت

غول

میکردم از پس او مسنتانه این ندارا دل میرود ز دستم صاحب دلان خدارا س دلبریکه شادان میکرد از عناست با دوستان تلطف با دستمنان مارا

بسل وسشم زہجرش اے کاش مرکم آید باشد سم باز بینم آن یار آسشنارا از تلخی فراقسش نبیر بلایل اکنون أشهى لنا و اہلى من قبلة العنارا در رس بادهٔ غم دادیم نوقه صبر اے شیخ پاک دائن معذور دار مارا از خون دل بهرش نوسشيم جام هر صبح بات الصبوح بيوا يا ايها السكارا حال مخالفان را از بعد او چَگویم دردا که راز پنهان خواب سندا شکاراً از طرح صبر اکنون اکسیدکن دلت را کین کیمیای ہے۔ قاردن سند گدارا مال عَفَيْظ يا رسب داني چناکه باشد گر تو نی پسندی تغیر کن قضارا القصر تا جيات مستعار نونابكشي دوام اندوه این واقعه جان فگار ، و پیاله نوشت مدام غم این مصبت عقل نسکار ناچار ، و بعد این چنین خداوند ارجمند و صاحب اقبال ببوند زندگانیم محض بیکار ، دل هر صغیر و كبير احبابش از بار ابن درد و غم بى تاب و توان

است ، و چشم هر برنا و پیر دوستانش از پیجوم طوفان این الم سخنت گریان ، پرخ کبود ازبن ماتم دایم جامر کبود در بر دارد ، و فلک دوار ازین درد مرام مرض دوار درسسرگذارد سه كدام دل كم ازين واقصه حكر خون نبيت كدام ديده كري حادية دكركون است غض مرجب ازین اندوه جگر سوز برانگارم اندکیست و انجبر انه سود جان گداد در نبد قلم آرم از برار یکی، للمذا جار ناچار دست برامن اصطبار زده ، عنان شهب سوخت دل خامع صرت طران را بسایه سروگی بخش دير مطالب ميكرداند ، يتني صباح آن شب ديجور الم معور خواستم که ادادهٔ ترک آمد و رفت دربار بعرض جناب نابب مختار رسانبده خانزنشين شوم ، بعضى احباب بامتناع ابن اداده مصر گشة تا بلندی یکپاس دور نزد رانم برای تسلی و دلدین نشسته بودند، ناگاه الأدم طلب جناب نایب مختار رسسید ، همد احباب مذکور بجر نامحصور راقم مهمراه سوم مسطور فرسسنا دند، وفتيكه بحضور آن مختار فیض دستور حاضر گشتم ، و بسرفسد مجالست فایز سندم ، از راه عنایت بینایات بفیگساری و خاطرداری این غمزدهٔ جانفگار جندان جوابرسخنان نسلی

نثان از درج دبان فیض تبیان ریخت که بیانش از حيط تحرير و تقرير بيردن و افزون است پس ناچاد مطیع ارشادات شففت سات والابیش گردیدم که مبادا در خاط مبارکش باوجود بذل نوازشات بیغایات از ابراز كلمات تنلى آبات چنان منصور نشود كم شابد وتت اقتدار و تروت ذات با بركت خود دبدن نوانسة فالانسسين شدن میخاهد ، در صدد این دوداد سفیر فاص با ستر دیود بل چیف سکرری از طرف سکورنه بانربل سار ااس منره بهادر نزد جناب نابب مختار المده استمزاعًا ببيام رسانيد مم گورنز صاحب را بسبب رحلت جناب نواب بسسپار تاسف رو واد ، چونکه سجر صبر و شکیب جارهٔ این معنی نیست ، ناجار بان باید پرداخت ، و گورنر صاحب را زينت و رونق ابن دولت خانه پيوست لمحفظ د منظور است ، و از روی فانون خلف الصدق جناب نواسید را كم أكرج عمر يكسال و سله ماه دارد ، قايم مقام بدر بزرگوارش کردن ضرور ، چنانچه درین باب بخدمت گورزجر بهادر بنگاله نگاشته خوابد شد ، و بعد حصول جوابش تقدیم مراسم مسند نشانی بظهور نوابد رسید ، و جناب را لازم و متختم کم تا سن شعورش بنظم و نستی این دولت تهجو زمان بدر والا مرتبش بکفالت (آ ق ۱۲۸ب)

برگوینه و تربیت تامهٔ او متوجه باید سند، پس درین باب منى جناب والاجبه اقتضا فرابد، جناب نايب مختار او را باین طور پاسخ داد کم بهم دجوه تابع مرضی سشفیق اعنی گورنر صاحب والا مناقب ام ، اما مبخواہم کم باختیار کلی بدون تعض و بازیرس احدی چنانکه بزرگان سابقین يعني پدر والا قدرم و برادر اعظم در حكومت و ساست معبنه اقتداريكم دامشتند ماذون شوم ، من بعد حسب ایمائی جناب نایب مختار ابین الدین علی خان خانسامان سرکار جناب محل عاليه نوبادهٔ حديقه دولت و اتبال جناب نواب صاحب حال سلمانشرالمتال را از محل سرا بیرون آورد، وسفیر و چیف سکرتری موصوفین برای تعظیمت چند قدم استقبال کرده آوردند، و دسستش گرفت بجنبانبدند، و بعد زمانی مرخص مختشتند ، الحاصل بعد دفات آن مقیم چُننگر نیم بنت خوننابکشی ریج و اذبت بدخوابان این سدای دولت و حاسدان این بروردهٔ نعمت علاوهٔ درد و الم وغم و بم مفارقت آن مقیم جنات نیم گردید، پس (ق ۵۱ ب) چارهٔ اینهم سراسمگی و پریشانی را چندی بمطالعه کمتب سیر ملوک و سلاطین وغیره نمودم ، و ماین این بنخریر و تسطیر این داستان یادگار زمان نوعی زنگ

را، را، ایمان (۹) را) مقیم گردید

تشت و تدد از آبینهٔ خاط نددودم ، آخ عنایت
ایزدی و الطاف سرمی کیستگیر این آبه پای وا دی
تثویش کاروبار مردم حسدشار کردیده بسرصد امن و
عافیت شوق مطالع تفییر کلام قدیم تدیر رسانید، و
در ایامی چند عل مشکلات و معضلات بر نوع دل
پ تشکین این محسود حاسدین نموده بدارالامن جمعیت و
طمایت دایمی نشانید
بر منهای همت خود کامران شدم
بر منهای همت خود کامران صدم

اعنی تفسیر نتج الرحمان تصنیف حضرت شاه ولی الله محدث دلهدی قدس مره بیش استادی مولای سرآمد علمای دبر منتخب فضلات عصر داقف حقاین معقول و منقول کاشف دقاین فضلات عصر داقت علام ادبیه مخزن فنون کسیم محرف فاد

محلومات لا تحصلی در یائے فیض بار معقولات بے منتہا حافظ کلام الهی حامل احادیث نبوی سسرمایہ اندوز سیخ کہنج توکل تجلی ازوز سنکوہ کوہ تحمل بار نفقهٔ منشمان خانمان مربی پیر و جوان وابسته خاندان ، مورد عنایات لم بزلی جناب مولوی

سایراش کم مباد از سسرما بسط استد ظله ابدا

محمر قدرست على مدخله العالى ست

برنواندم ، و به ستادست سرمدی مستعد شدم -

## فرکر بعض سوائح عهد جناب نابب بخنار از روے انتصار

بون جناب فواب گورنر بازبل سار ظامس مزوبهادر با جناب البب مختار بهم الفت و مجنت و لحاظ عرست بیمشتر میداشت ، و طبع او بظرانت و لطیفه گوئی بطور اہل استباز جمہول بدد ، و گاہ کاہ کلام ظریفانہ آپناب فیض انشاب بینمود ، روزی درباب ترببت و کنالند فاب حال سلمانشرالمتال چند كلمات قرزاد و سخنان خردامه با جناب ممدوح گفتن آغار نهاد ، آنجناب در جوابش ومود کم نواب حال در اختیارِ ما در نو<sub>د است</sub>، او جواب داد کم نواب حال مادرزاده نیست ، بلکه دولت زاده است ، و دولت زادگان را باختیار مادر بودن چه علاقه ، ازانجا که جناب رضوان آب از روی خداترسی نکر ادای دبون خود به سمک برگون گورز مروح بخاط میداشت، و او هم نظر به نیک اندیشی و جزوایی دایمی و لحاظ اعتبار و افتخار مدامی این دونت خانه نبال سسبكدوشي أن أسشيان كبر رياض جنان ازبن بار

را، رما آ) ديون

كران بيوسة بدل ميكماشت ، للهذا كورز موصوف بعد وفاتش باستضواب جناب نابب مختار ادای تهمکی ديدن مع انتظام امور ابن باب نموده تايينهم ديقعده سال کیم اد و دو صد و چهل و دو بهجری روانه سمست بلاری سمددید ، و سیزدیم ذیجی سن مذکور از عارضه وبا جان بجان آفرین سپرده آنچنان آثار نیکنامی خود درمیان خلق فروگذاشت که هر صغیر و کبیر در هر عصر جز کلمهٔ تاسف مرکش" بر زبان نمی داند و بدون دفتر تعریف و توصیفت اسیج لفظ دیگر نمی خواند ، پس بر خدمنتش نواب بانزبل مستر گریم بهادر تزیب سیدماه تا رسیدن نواب ربیط بازبل استیفن رمبولد کشنگش بهادر از ولایت ما مور ۰ بوده بے روی طریقه انبیقه سگورنز متوفی موصوف مینمود، غرض كورنرك نكش بهادر بناريخ ببيت وببخم رسيحالاول سال يكهزار و دو صد و چهل وسسه بجری ازجهاز فرود ایده برصدر عهدهٔ گورنری این ممالک قدم استقلال زد و اکثر معمولات زمایهٔ گورنز ہازبل سارٹامس منرو بہادر جبہ نسبت باین سرکار دولت مرار و چه نظر بر حال ساکنین این دیار کال و برقرار داشت ، و در تنظیم و کریم (ق ۵۵ الف) رئیس وقت و نایب مختار مع ارکان و اعبان نوبوت (۱) (ما آ) دیون (۲) (ما آ) مرکش (۴) اسطیفن رمبولدات تکش (۴) (ما) و چه

و اعتبار دقیقه از دفایق مرضیه فرد نگذامشت ، و موانق عادت متمره گورزان عالیشان (ق ۱۳۹ ب) مملاقاسند رئیس با عزو وقار و جناب نایب مختار می آمر کبکن طاقات اولسش باین خداوندان نتمت (ق ۱۳۰ الف) خلاف آیکن دگیر گودنزان ذی شان به علت تکسل طبع و شکایت مزاح وی بد انقصای عصر شفده دوز بوقوع بیوست از این جا بلند حصلگی خان موصوف باید فهرید کم سان کوناه اندیسش فراخ رو خود را سراوار خدست نیابت رئیس دقت فهمیده و با جناب نائب مختار مدعی مساوات گردیده در عهد گورز مذکور مرکب مساعی سنتی از بردوانیدن آغاز نهاد و به بوس اخذ نبابت نامتب مختار دبده حرص بيميني و جشم طمع لاليني بكشاد پس جناب نائب مختار ممقتضای تخمل و وقار از جبره سری فتذگری آن نامپاس کیمبر اساس از جا نمی دفت و بحکم حلم د بردباری خود اورا جهرًا و اعلانًا بكردار ناشایست اش نی گرفت ، کیکن ازان تهی ایه پیوست پر دل بودی و بر سبک ران آن گران سر بجان نفرین بودی - درین اننا گورنر مذکور نامهٔ طویل و طوماری دران متضمن فروگذاشت مررشهٔ انتظام جميع الور متعلقة ابن دولت خانه بدست اختبار جنا نایب مختار مثل خداوند این ممدوح برنگاست و نیز از اعجوبگیهای آن سرخوش بادهٔ خودبیستی و خرسندی بای آن

مدهوش صهبای برستی اینست که روزی سال کیب هزار و دو صد و چهل و پیخ هجری جناب نائب مختار مع ملازمان امتیاز دستور و آن بهوسناک سرایا غرور جهت معایت تماشای کنبسٹ (ق ۱۴۰ ب) به محل سگورنر موصوف تشریف فرما سنده بآبین روسای سابق مع گورنر مسطور بر کیا۔ كوشنج مخلى جلوس فرمود و ملازمان بهمرابي بلحاظ مراتب نويش بر کرسیهای علیحده به نستستند ، اما آن بهوسناک محمد دود بی سود خبال همسری خداوند نحمت در دماغش می پیچید و ضهبائے بندار آنا و لاغیری در کاسم سر ہے مغز می جوشید ہم جنب جناب نابب مختار بر ہمان کونچ مخملی برنشست و این گردن افرازی و سرکشی او باعث خ*واری و نگون ساری* وی گردید بینی بهان وقت جیمس نشنگی بهادر سفیرخاص بسر سورن مزبور دست آن باد فروش سرفنة كشان كشان تورده برابر ما ملازمان بنشاش و گفت کم جای صاحب ابن

> بهر جای که شاخی سر براآرد به خاک نیستی تیغش براآرد

پس گورنر مسطور روبروی جناب ممدوح بر فراست و دانائی پسر خود بسسبار آفرین خواند و بسا کلمات شخسین بر زبان راند و بهنگامیکه آن بیمار مرض روحانی از عارضهٔ علت جسانی که چندی برسبب س آن خامهٔ نشین گستسهٔ بود شفا بافته کبامد و رفت دربار فیض بار در نهاد جناب نائب مختار بزبان راجه اودی کرن باد بیام فرستاد که فتهٔ خوابیدهٔ دولت سرای ما بیدار گشت و اتش فرو مرده اشتعال گرفت الغرض جناب ممدوح بهبن سان (ق ۱۳ الف) تا مرتی نسبت بآن کجرو زشت نو جان عزیز خود را در رنج و تعب میگذاشت و به خاط ناذک خویش بار ازددگی صعب می برداشت، آخه چوان خان موصون دبد کم سعی خود بجای نرسبد و بجز بتک و ذلت چیزی همدست گردید دان گربزی و جبارگری گسترده و طربق تملن و جاپیوسی سپرده نواست که بذرید ما در نود دل رنجیدهٔ جناب نائب مختار برست آدد و گرد رنج و طال از آشهٔ خاط مبارکش بردارد ، سپس انجناب کوه طم و وقار نظر بر لجاح و خوشامی وی با او صلح سمرتندی زبود ، و به خاطرداری و خوشنودی مادرش تصفیه طاهری نمود ، مخفی نماند کم آفاز نسوید این اوراق در عهد گورنر سار فدرک آدم بهادر سال یک بزار و دو صد و بنجاه بنجری صورت بست در سال کی برار و دوصد و بنجاه و کی بیجی برافتتام بيوست - اما مرتى بعلت موانعي چندان مخدرات دلفریب مشتاقان و شوق انگیزدل آرزومندان نقاب از دا، ای مکارد (جیل را گومیند)

رخ نکشا دند و قدم به مجامع شایقان من نها دند بعومن تحالی درین آوان فرخنره عنوان که بستم ذیججة الحام سال یک هزار و دو صد و پنجاه و سه بهجری و عصر نجست اثر گورنر لارد الفنسش بهادر خرخواه انام است أكرجيه بزيور ملاحظم نانيه پيراسة بيراية تبييض ويميل پوستيدند - اما نظر بر مهایب و مناقص سراپای خود دبده برپشت خجالت دوخمت از چشم بلند نظران معذریت نیوش و دیدهٔ تعمق جمکهان خطابوش چشم اصلاح و تزیین دارند ب بپوش سر سخطاسے (ق ۱۳۱۱) رسی وطعند مزن کم سیج نفسس بشر خالی از خطا نبود گوییند کم گورنر موصوف در فراست و درایت و نیک طینتی و رحم دلی و بذل توجهات و انحاح حاجات و پاس اعزاد و اکرام مردم این نواح و دادرسی و غمخواری رعایا و برایای این ملک و غور رسی و حق سنناسی حال هر کیک و امتیاز نالش حق و باطل برکس مثل سوریز بازبل سار طامس منرو بهادر مشهور و معروف بین الناس مدراس و زبان زد خلابق اطرا و اکناف سردیده چنانچه ترجم و غمخواری سان حاکم ذی مروت و فتوت در حادثه کم بعلت آتش گرفتن باروت نمامه دوسه کس سوخة مثربت مرکب چشدند و سه پیهارکس داغ خورده رخت بستی ازان بسلامت کشیدند معایینسرده سد و

تفصیلش این سم برگاه سال نرکور برنس ان ارنج بهادر شارزادهٔ البند وارد این جا گردبد آن فین گستر والا ایمت نظر بر اعزاز و سکریم وی به نزیب کشٹ منوجه سردبده به طیاری باروت مبلغ خطیر حکم نمود - مهتمان این کار کمر سی بر مبان جان بست اکثری ازان طیار ساخت بددندکم قضارا آتشی دران افتاد و چیزی ازان مع چند کس سوخة و بلاک گردانبد پس آن شففت و مرحمت فراے حال خلابق ازین حادیث مروه داغ انسوس و اندوه بدل نشانید و غم تلف زر کیر بخاط نباورده با وجود انتظام و سرایش کنده رو از حکم برازونین بقیه باروس المجردانيد الخق در دل سمى سم شفقت و مهرباني ورهم و عنابت جاودانی گرفته باشد ( ن ۱۳۲ الف) الوی جز غخواری و نفع رسانی بسایر ناس از هر قوم کم باشند بظور نمی آبیه و جمچنین سس سزادار تکمرانی و جهان باقی است و لایق رعیت پروری و کشورستانی سے ننک آن که آسایش مرد و زن

گزیند بر آسایش خویشت کردند رغبت سسند بروران به سادی خویش از غم دیگران به سادی خویش از غم دیگران

كرا جاودان ماندن امسيد ماند چوک*س را بنہ بینی کم* جاوید ماند بربین پینج روزی اقامست مناز بیندیش و تدبیر رفتن بساز سراسيم و زر ماند وسيخ و مال پس ازوی به چندی شود بانمال کس از من سین نامه نزدید نیسست كم اليبجم فعال بسنديده نيست بربن کاعتمادم بباری تست امیدم بامرزگاری تست بضاعت نیاوردم الا أسید خدا با زعفوم کن نا أسید بزاران درود و بزاران سلام ز ما بر همسل علیه السلام

This book is based on a single paper manuscript described under D. No. 530 available in the Government Oriental Manuscripts Library, Madras. It contains 114 pages with 20 lines on a page and is written in: Persian script.

Janab Moulvi Syed Hamza Husain Omari, Munshi-e-Fazil, has to be thanked for the work done by him by way of correcting the proof.

Some of the manuscripts taken up for publication are represented by single copies in the library and consequently the mistakes that are found in them could not be corrected by collating them with other copies. The editors have however, tried their best to suggest correct readings. The wrong readings are given in round brackets. When different readings are found, they have been given in the footnotes except in the case of a few books in which the correct readings have been given in the footnote or incorporated in the text itself in square brackets.

The Government of India and the Government of Madras have to be thanked for financing the entire scheme of publication although there is a drive for economy in all the departments. My thanks are due to the members of the Expert Committee and the Editorial Committee who spared no pains in selecting the manuscripts for publication. I have also to thank the various editors, who are, experts in their own field, for readily consenting to edit the manuscripts and see them through the press. The various presses that have Co-operated in printing the manuscripts in the best manner possible also deserve my thanks for the patience exhibited by them in carrying out the corrections made in the proofs.

It is hoped that the Government of India will be continuing their financial grant to this library year after year for undertaking the printing of other manuscripts.

T. CHANDRASEKHARAN,
CURATOR,
Govt. Oriental Manuscripts Library.

Madras, 21st February 1961.

| Tamil     |   | 34 |
|-----------|---|----|
| Sanskrit  |   | 23 |
| Telugu    |   | 20 |
| Malayalam | _ | 20 |
| Kannada   |   | 14 |
| Persian   |   | 8  |
| Arabic    |   | 1  |

Under the same series the number of works published from the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore is as follows:

| Tamil    |   | 12 |
|----------|---|----|
| Sanskrit | - | 10 |
| Telugu   |   | 5  |
| Marathi  |   | 6  |

The Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar has published under this series three Tamil works

An Editorial Committee has been formed under the orders of the Director of Public Instruction, Madras, for selecting manuscripts in different South Indian Languages for publication in the Madras Govt. Oriental Manuscripts Series. The number of manuscripts published by this Library in this series is as follows.

| Tamil     | 1 | 12 |
|-----------|---|----|
| Sanskrit  |   | 18 |
| Telugu    |   | 7  |
| Malayalam |   | 9  |
| Kannada   |   | 7  |
| Marathi   |   | 2  |
| Persian   |   | 3  |

All the manuscripts in this series are edited by the Curator of this library with the help of the staff in different languages except the Stotrarnavam that is edited by the Curator himself.

#### PERSIAN.

- 8. Tarikh-i-Hafeezullakhani.
- 9. Bahare-i-Azamzahe.
- 10. Sawanihat-i-Mumtaz.

### SANSKRIT

- 11. Nyayaratna Dipavali.
- 12. Nyayasara.
- 13. Stotrarnavam.
- 14. Brahmasiddhi.

### CATALOGUES.

- 15. Triennial Catalogue of Tamil Mss Vol. 12.
- 16. do. do. do. 13
- 17. Descriptive catalogue of Marathi Mss. Vol. 3.

The Government of India will be contributing 50% of the cost for the printing of the above works, which has to be completed by the end of March 1961. With the exception of Brahmasiddhi in Sanskrit and the Catalogue of the Marathi manuscripts, the other works may be printed before the end of the financial year. Except the catalogues and Stotrarnava in Sanskrit, all the other works have been edited by outside scholars and hence they have been issued under the Madras Government Oriental Series as numbers 166 to 177. Stotrarnavam in Sanskrit is edited by the Curator himself under the Madras Government Oriental Manuscripts Series as number 70.

The Government of Madras have constituted an Expert Committee for each South Indian Language in which there are manuscripts in the Government Oriental Manuscripts Library, for the purpose of selecting rare and important manuscripts for publication in the Madras Government Oriental Series. The following number of manuscripts published in different languages till now is given below:—

The Government of India also have decided upon a programme of printing rare and useful manuscripts in the different languages of India. For this purpose the Ministry of Scientific Research and Cultural Affairs have come forward with grants-in-aid for some of the manuscripts libraries maintained by the State Governments and also for certain reputed private libraries. In the year 1959-60 the Government of Madras in G. O. No. 81859 E6/59-15 Education dated 5th January, 1960 have sanctioned the publication of the following seven manuscripts.

- 1. Tanippadarrirattu.
- 2. Keraladesa Varalaru.
- 3. Kattabomman Varalaru.
- 4. Kalambakakkottu.
- 5. Uttara Ramayana Natakam.
- 6. Yapparumkalam.
- 7. Palamolittirattu.

Of these the last one was dropped as it was found to contain a large number of colloquial terms. The printing of the other six manuscripts has been completed in the Madras Government Oriental Manuscripts Series as numbers 55, 56, 67, 68, 69 and 66.

During the year 1960-61 the Government of Madras have sanctioned in Memorandum No. 47522-E6/60-9 Education dated 30-12-60 and in G. O. No. 2749 Education dated 31—12-'60 the publication of the following manuscripts.

### TAMIL.

- 1. Sivapuranaditottiramanjari.
- 2. Tiruvoymoli-Ittupravesa Sangraham
- 3. Vetalakkathai.
- 4. Homer's Iliad.
- Saptarishi Nadi Kanya Lagnam.
- 6. Kunrakkudi Kumaran Peril Kirtanaigal.
- 7. Divya Prabanda Akaradi

### INTRODUCTION.

The public are perhaps aware of the fact that the Government of Madras have launched upon a scheme of publication of rare manuscripts treasured in two premier institutions of this State, namely, the Madras Government Oriental Manuscripts Library, Madras, and the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore. Financial help has also been extended to Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, Madras, for similar purpose. Though the publication of rare manuscripts was started as early as 1909 by this library, only 12 works were taken up for publication till 1942. Of these, the printing of three works has not yet been completed.

Only in the year 1949-50 a regular scheme for the publication of manuscripts was prepared and accepted by the Government of Madras under the MADRAS GOVERN-MENT ORIENTAL SERIES. This scheme included the manuscripts in all the South Indian Languages in which there are manuscripts in the Library. Till now 158 manuscripts in different languages have been printed. Of these, 35 manuscripts are from Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore, and three from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar. In addition, four manuscripts, three from this library and one from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, 'Adyar, are in the press.

All the manuscripts under the Madras Government Oriental Series were edited by various scholars drawn from different learned institutions. The publication of manuscripts under the Madras Government Oriental Manuscripts Series was resumed in the year 1950-51. All the manuscripts published under this series before 1942 were in Sanskrit. But since 1950-51 the manuscripts in other languages also were included. These are edited by the Curator with the assistance of the Pandits in the respective languages. Till now 60 works have been printed including 51 works since 1951.

# PRINTED AT KITAB GHAR PRESS, MELVISHARAM.

# TARIKH - E - HAFIZULLAH KHANI

### EDITED BY:

Syed Muhammed Fazlullah Sahih, M.A., L.T., Principal, Government Arts College, Octacamund.

GOVERNMENT ORIENTAL MANUSCRIPTS LIBRARY.
MADRAS.

1961.

## GOVERNMENT OF MADRAS





Accession Ro. ....

# MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES

Published under the authority of
The Government of Madras



GENERAL EDITOR:

SRI T. CHANDRASEKHARAN, M.A., L.T.,

Curator, Government Oriental

Manuscripts Library, Madras.

No. CLXXV

